

حصار

مهدی عزیزی

( نمونه برای روی جلد )

## فهرست

صفحه	موضوع
۲	چند نکته
۳	زمین و نژاد های جانداران
۶	بازی و سرگرمی ها
۱۲	رقبای انسان در زمین
۱۶	اقوام و قوم اسرائیل
۲۳	طرز تفکرات و وهم انسان
۳۰	درجا زدن انسان و نابودی امکانات
۴۲	تبدیل فلسفه به بازی و سرگرمی
۵۰	هموار سازی راه ها
۵۶	مطیع شدن بر محیط زیست
۶۳	تکرار حرکت هیتلر
۶۶	وضعیت کنونی زمین و انسان
۶۹	حرکت مصنوعی انسان
۷۲	توانایی انسان بر ساخت مراکز در کائنات
۷۶	همراهی با لحظه
۸۰	منزل نو
۸۲	همدم سگ
۸۳	حصار

## چند نکته

برای پاک سازی کردن، منظم کردن و بوجود آوردن گوشه ای بی لک و پاک در خزائن مغز، به وهم خود رجوع کن. برای اندیشیدن شتاب مکن و به یاد دار که اندیشه پس از مطالعه، ارمغان دارد .....

کتابی را در دست گرفته و خود را به مطالعه آن، تشویق می کردم.

به فکر فرورفتم، و در تفکر و اندیشه هایم غرق گشتم.

در حین اندیشیدن، کتاب را ورق زدم. سپس به مطالعه پرداختم.

مطالعه بسیار که از مطالعه زیادی، تشنج گرفتم. و پس از متشنج گشتن، به

خوابیدن رجوع کرده و از خویش پرسیدم: **چه پیش آمده ؟**

**آیا مغز زایل گشته ام ؟**

در حالات پریشانی، به عمق تفکراتی که پیش از مطالعه این کتاب داشتم،

بازگشت کردم .....

## حصار

کره یا سیاره زمین، پس از جذب گشتن به خورشید، در یک مدار معین به اطراف جذب خود می گردد. و این زمین، تحت فرمان خورشید، با گردشش بقاء را ادامه و وجود خود را به سامانه خورشیدی ارائه می دهد. همینطور موجودات و جانداران زمین با نژاد های مختلف در حصار زمین، بقاء را ادامه و خودشان را به این سیاره ارائه می دهند. هر یک از نژادهای جانداران زمین، دارای اندام ها، رنگ ها و اشکال متفاوت می باشند. بعنوان مثال نژاد مورچه: مورچگان ریز و درشت، رنگ و با رنگ، بالدار و بی بال در سر تا سر کره زمین یافت می شوند. و همگی یک نژاد دارند و مورچه نامیده می شوند. نژاد میمون: میمون ها با اندام ها، رنگ ها و اشکال مختلف. بقاء خود را در زمین ادامه میدهند. و همگی نژاد میمون نامیده می شوند. نژاد سگ: سگ ها با جسم، رنگ ها و اشکال مختلف، وحشی و رام در سر تا سر زمین یافت می شوند و همگی اعم از گرگ و غیره، نژاد سگ نامیده می شوند. نژاد گربه: گربه ها با اندازه ها رنگ ها و اشکال بسیار متفاوت. بقاء را در زمین ادامه و همگی اعم از شیر، پلنگ، ببر و غیره گربه نامیده می شوند. نژاد انسان: انسانها با اندام ها، رنگ ها و اشکال مختلف وحشی و رام بقاء را در زمین ادامه و برخلاف دیگر جانداران، خودشان را به اطراف سیاره زمین نیز ارائه می دهند. و همگی اعم از قد کوتاه، قد بلند، سیاه و سفید، وحشی و رام انسان نامیده می شوند. و همینطور دیگر نژادهای جانداران زمین، بقاء خودشان را در زمین ادامه می دهند. از میان نژادهای جانداران زمین، نژاد میمون با نژاد انسان شباهت ظاهری دارد. ولی هیچیک از نژادها شباهت باطنی با انسان را دارا نمی باشند. نژاد انسان با بهره‌مند گشتن از مغز استثناء و خاروق العاده، قادر به تفکر و اندیشه گشته و این بهره‌مندی از مغز خاروق العاده، نژاد انسان را از دیگر نژادهای زمین مستثنی گردانیده است. و نژاد انسان با استفاده از قوه تفکر و اندیشه، دیگر نژادهای زمین را مسخر خود گردانیده بطوریکه انسان امروزه، تمامی نژادهای جانداران زمین را تحت

سلطه خود آورده. و این انسان، تمامی محیط های زندگی در کره زمین را تسخیر کرده است. از میان جانداران زمین به استثناء نژاد انسان، همگی بطور جبری و یا غریزی، بقاء را ادامه میدهند. و همگی مطیع بر محیط زندگی خود میباشند. ولی انسان با استفاده از قوه تفکر و اندیشه، خود را از طبیعی یا غریزی زیستن، خارج نموده. و موفق به ساختن محیط ها برای زندگی خود گشته است. آن دسته و یا گروه ها از جانداران زمین که بقاء را بطور غریزی ادامه می دهند، همه آنها طبیعتاً یک هدف را دنبال می کنند. یعنی این جانداران در سرتاسر زندگی، بیش از یک هدف را ندارند و آن یک هدف، سیر گردانیدن شکم برای ادامه بقاء می باشد. انسانها که با گذشت زمان، به قوه تفکر و اندیشه خود آگاه گشته اند. با اینحال، هنوز اکثریت آنان زیستن را بطور غریزی ادامه می دهند. چونکه اکثریت مردمان امروزه، هنوز استثناء بودن مغز خود را درک نکرده اند. انسان روز، با استفاده از قوه تفکر و اندیشه، به راحتی شکم را سیر می گرداند. ولی این انسان اندیشمند و متفکر، هیچ توجه ای به انسان بودن خود نشان نداده و همانند دیگر جانداران زمین، تمامی اندیشه و تفکرات را به شکم خود اختصاص داده بطوریکه اکثریت انسانهای روز، از میلیاردها نقطه ای که در مغز خود دارند، حتی یک نقطه از آن را نیز مورد استفاده قرار نمی دهند. اگر ما بگوییم که انسان امروزه با استفاده از مغزش، شکم را سیر می گرداند. این گفته، یک دروغ محض می گردد. چونکه در میان جانداران زمین، سیر گردانیدن شکم، یک امر جبری و یا طبیعی می باشد. همینطور که مشاهده می کنیم، دیگر جانداران زمین بطور غریزی، شکم را سیر میگردانند. بنابر این، سیر گردانیدن شکم، به استثناء بودن مغز هیچگونه ربطی ندارد. اگر انسان به استفاده از مغز خود موفق گردد و نقطه هایی از مغزش را به کار گیرد در اینصورت به انسانیت و توانگری خود آگاه گشته و به استفاده از تمامی نقطه های مغز خود، موفق می گردد. انسان روز که بهره گرفتن از مغز استثنائی خود را قادر نمی گردد، این سبب می شود که او به قدرت و توانگر بودن خود آگاه نشود. بنابر این، انسانی که با بهره‌مند گشتن از یک مغزی استثناء، کمال جانداران زمین نامیده می شود. او نیز همانند دیگر

جانداران، در زمین متولد و در زمین دفن می گردد. بنظر من حقیر: زمین اقامتگاه اصلی انسان نمی باشد بلکه این زمین، همانند یک پناهگاه و یا یک ایستگاه موقت است که انسان برای هموار ساختن راه های منزل اصلی خود، از این پناهگاه و یا ایستگاه موقت استفاده می نماید. انسانهای روی زمین، از زمان تولد تا مرگ، یک مرحله و یا یک فاصله زمانی را طی میکنند که این مرحله و یا فاصله زمانی بین تولد و مرگ، به انسانها این امکان را می دهد که آنان به جستجو بپردازند و سرّ و رازها را بر خود آشکار بگردانند. ولی انسان امروزه که با بهره‌مندی از فراوانی امکانات روز، سیر گردانیدن شکم را به راحتی قادر میگردد. با اینحال، انسانی که شکمش سیر می باشد، او هیچ به کاویدن و آشکار گردانیدن رازها دست نیازیده بطوریکه انسان امروزه، زمین را یک حصاری بلند برای خود قرار داده. و او درون این حصار بلند، به دفع زمان و یا گشتن عمر خود (فاصله زمانی بین تولد و مرگ) مشغول گشته است. انسان امروزه آنچه در حصار زمین، خرد و محو گشته که او تمامی نیرو، امکان، تفکر و ادیشه های خود را در راه دفع نمودن زمان زندگی (عمر) خود مصرف می گرداند بطوریکه بزرگترین مشکل انسان روز، این است که او چگونه زمان حیاتش را سپری و یا پشت سر بگذراند. انسان روز، همانند دیگر جانداران زمین، از زمان تولد تا دم مرگ، به بازی و سرگرمیها برای دفع نمودن زمان حیات خود مشغول می گردد. همه جانداران زمین بلااستثناء پس از سیر نمودن شکم، به بازی و سرگرم کردن خودشان می پردازند. و از میان جانداران زمین، نژاد انسان آسانتر از دیگر نژادها شکم را سیر میگردانند. و این سیری شکم، سبب می شود که انسانها زمان بیشتری را پس از سیر نمودن شکم داشته باشند. بر اساس بازی و سرگرمی هائی که انسانهای امروزه انجام می دهند، این ثابت می گردد که هنوز انسانها به انسان بودن خود آگاهی ندارند. بنابر این، انسان مغز استثناء نیز همانند دیگر جانداران زمین که بطور غریزی زندگی را سپری می کنند، عمرات و امکانات را به بازی و سرگرمی های کذب اختصاص داده و میدهد. در اینجا برای توضیح و تشریح کردن بازی و سرگرمی های موجود خودمان، چندی از این بازیها را به مثال می آوریم:

نخست برای پیشگیری از سوءتفاهم، بازی و یا سرگرمی های خودم را در گذشته و حال بیان می کنم. من و یکی از دوستان نزدیک من به نام « بیژن کریمی » که او تقریباً ده سال پیش از این، در اثر حادثه ای دارفانی را وداع گفت. ما تقریباً ده سال داشتیم و با هم به باغ نزدیک خانه رفته و به تیله بازی ها می پرداختیم. در خواطر دارم، روزی را که من و بیژن از تیله بازی ها خسته و به طرف منزل می رفتیم. در میان راه، بیژن به بالای دیوارها می پرید و پائین می آمد، ناگهان او از دیواری به داخل مزبله ای پرید. من با تعجب از کار بیژن، به بالای دیوار رفتم و مشاهده کردم که او بر سر چند کودک تقریباً خردسال پرخاش می کند و تشر می زند. برای مطلع گشتن از قضیه، داخل مزبله شدم. و ماجرا از این قرار بود، که بچه ها در منزل یک فیلم وسترن را تماشا کرده سپس به مزبله آمده و یک مرغ مردار را از میان آشغال ها همانند فیلم وسترن، به سیخ کشیده بودند که اگر بیژن آنان را مشاهده نمی کرد در اینصورت شاید که بچه ها با خوردن مرغ مردار هلاک می گشتند. پس از این واقعه، من و بیژن همدیگر را ندیدیم تا اینکه تقریباً هفت سالی گذشت. و یک روز که من در یک سالن بلیارد مشغول به بازی بودم، اطراف میزی که من بازی می کردم، افرادی تماشا و با یکدیگر گفتگو می کردند. در حین بازی، صدای یکی از اطرافیان توجه ام را جلب کرد، کنجکاو شدم و نام او را سؤال کردم. و همزمان او نیز اسم مرا پرسید و من و بیژن، همدیگر را به خواطر آوردیم. سپس من و بیژن همانند دوران بچگی ها، با هم به تیله بازی کردن پرداختیم که تیله ها نسبت به گذشته، بزرگتر و رنگین تر شده بودند. اکنون تقریباً پنجاه سال از عمر من میگذرد. و هنوز من به تیله بازیها برای دفع زمان زندگی خود ادامه میدهم. در دنیای امروزه، مردمانی که عمری از آنها گذشته و بزرگسال خطاب می شوند، آنان خودشان را بالغ، باشعور و فهیم معرفی میکنند در حالیکه این مبلغان فهم و شعور، با تیله بازیها و امثال، عمراتشان را پشت سر میگذارند. امروزه مردمان سالمند بدون شرم و حیا کردن، به تیله بازیها ادامه میدهند بطوریکه انسانهای شصت و هفتاد ساله، تیله ها را داخل سوراخ ها و یا امثال می اندازند و از این عمل خودشان، مشرف نیز میگردند.

این انسانهای سال دیده و به اصطلاح بالغ امروزه، بجای اینکه به انسانیت خود اندیشند و از تپله بازی و سرگرمی های کذب شرم کنند، آنان به عکس بالغ بودنشان، به تپله بازی و یا امثال ادامه می دهند. و آنان به این بازی ها که تماماً کذب محض می باشند افتخار نیز می نمایند. ما مردمان امروزه، هیچ توجه ای به انسان بودن خود، نشان نمی دهیم و تمامی تفکر و امکانات را در راه سرگرم کردن خودمان بمصرف می رسانیم. به عنوان مثال: ما آدمیان از دوران بچگی، بازی ها را آغاز می نمایم و این بازی ها را تا بستر مرگ ادامه می دهیم بطوریکه با تپله بازیها دوران بچگی را سپری می کنیم و با رسیدن به دوران جوانی، خود را بازیکنان حرفه ای خطاب کرده و تمامی تفکر، اندیشه و توانایی ها را به بازی ها اختصاص می دهیم. مردمانی که خود را بازیکنان حرفه ای معرفی می کنند، آنان تمامی امکانات موجود را در راه تپله بازیها و امثال، هدر کرده و مضمحل می سازند. این بیخردان ( تپله بازان و یا بازیکنان حرفه ای ) به بازی های خاروق العاده خود افتخار کرده و آنان با سرافرازی، خودشان را قهرمان، بی نظیر، استثنائی و الگو بر دیگران گمان می کنند. چونکه در دنیای امروزه کارگران، زحمت کشان و یا بهتر بگوییم تولید کنندگان مایحتاج روز، این بازیگران حرفه ای روز را برای خود الگو، بت و ... قرار می دهند. در اینجا چندی از حرکات خاروق العاده و یا زبردستی های بازیکنان به قول خودشان حرفه ای را مرور می کنیم: یکی از این گروه ها که خود را گُلَف بازان حرفه ای معرفی می کنند، قهرمان این گروه ( گُلَف بازان ) یک تپله ای را از فاصله تقریباً دویست متری داخل سوراخ کوچک قرار میدهد و او قهرمان و الگو برای دیگران قرار می گیرد. بهترین بلیارد باز، با یک چوب تمامی تپله های میز بلیارد را بدون خطاء کردن، درون سوراخ های میز داخل می کند و قهرمان می شود. بهترین تنیس باز، تپله ای را با سرعت بیش از دویست کیلومتر در ساعت از بالای تور تنیس عبور میدهد و حرفه ای میگردد. بهترین فوتبالیست با یک ضربه پا، تپله ای را از فاصله تقریباً پنجاه متری داخل دروازه ای قرار میدهد و افسانه ای می شود. بهترین بیس بال باز با یک ضربه چوب دستی، تپله ای را از محوطه بازی ها به خارج می اندازد و بی نظیر و بت می گردد.

بهترین بسکتبالیست، تپله ای را از فاصله چند متری داخل سیدی قرار میدهد و افسونگر نامیده می شود. بهترین والیبالیست با یک ضربه کف دست، تپله ای را در خط یک سوم بازی ها می زند و مشهور می گردد. بهترین هاکی باز، تپله ای را از روی یخ ها و یا چمن ها، درون دروازه ای قرار می دهد و شهرت می یابد. بهترین بولینگ باز با پرتاب یک تپله، ده عدد گوشت کوب ها را به پهلوی می خواباند و قهرمان می شود. و همینطور دیگر بازیهای روز که اگر ما بخواهیم تمامی این بازی و سرگرمی های موجود روز را نام ببریم و طرز این بازی ها را توضیح بدهیم در اینصورت باید که ما یک کتاب بیش از هزار صفحه ای را ویژه این بازی ها بنویسیم. از این تپله بازی ها که بگذریم به بازی های وحشی، خشن و یا خطرناک می رسیم. بعنوان مثال: مشت زنی، لگد زنی، و ... که در این چنین بازیها، بسیاری از مردمان فلج و یا معدوم می گردند. در دنیای امروزه بسیاری از مردمان بخاطر سیر گردانیدن شکم ( امرار معاش ) این بازی های وحشیانه را انجام می دهند بطوریکه برای اجراء این بازیها مردمان با مشت، لگد یا امثال همدیگر را زخمی کرده و یا به هلاکت می رسانند. چند بازی مثبت نیز وجود دارند که این بازی ها بین مردمان امروزه خریدار چندانی ندارند. از جمله این بازیها می توان دو و میدانی، شنا و ... را نام برد. تا اینجا از تپله بازیها و مشت و لگد زنان حرفه ای به اندازه کافی گفتیم. حالا به مرور آرتیست های حرفه ای امروزه می پردازیم. در محیط های زندگی امروزه، آرتیست های بی شمار و مختلفی وجود دارند. بعنوان مثال: هنرپیشه ها، ( آرتیست های فیلم ) کارگردانان، تهیه کنندگان، آهنگ سازان، آهنگ نوازان، ترانه سازان، خوانندگان، رقاصان و ... تمامی این آرتیست ها، تپله بازیها یا امثال که خود را حرفه ای معرفی می کنند، آنان سر تا سر عمر خود و امکانات زمین را به بازی و یا آرتیست بازی ها اختصاص داده اند بطوریکه این حرفه ای ها، در سنین جوانی به بازیها می پردازند و در دوران پیری خود را مربی، معلم و یا آموزگاران معرفی کرده سپس این به اصطلاح معلمان، دروس تپله بازی، آرتیست بازی و امثال را به آمانتور ها می آموزند. و آنان با این عمل، تا آخرین لحظه مرگ، به بازی ها برای دفع اوقات عمرشان

می اندیشند. از میان گروه آرتیست ها، دسته ای که خود را آرتیست های فیلم معرفی میکنند، این به اصطلاح ستاره گان فیلم ها، بیخردترین آرتیست ها می باشند. چونکه آنان برای دریافت غذای بیشتر ( پول ) هر کار و هر عمل کذب و زشتی را انجام می دهند. بعنوان مثال: مبلغان بوسیله تبلیغات، از این به اصطلاح ستاره گان فیلم ها، بت می سازند. سپس کالا و اجناس منفی خود را بوسیله این به اصطلاح بت ها بفروش می رسانند. چند نمونه از اجناس منفی: مردمانی بسیار بی وجدان و حیوان صفت، بوسیله این آرتیست ها، اکثریت مردمان را به دخانیات، مشروبات الکلی و ... معتاد ساخته اند. این آرتیست های سرگین مغز، هیچ توجه ندارند که آنان از طرف بالادستان و یا بهتر بگوییم صاحبان، وسیله ای برای فروش کالاها و اجناس منفی قرار گرفته اند. و این آرتیست ها، با بی توجهی به وسیله قرار گرفتن خود از طرف بالادستان و اعتناء نکردن به مردمان و محیط های زندگی، بدون هیچگونه مخالفت و حتی با کمال میل، در صحنه های فیلم ها، دود کردن سیگار را نشان می دهند، نوشیدن مشروبات الکلی را نشان می دهند و ... « الگو و بت های انسان روز » این آرتیست ها و یا به اصطلاح ستاره گان که در اژه دریافت غذای بیشتر (پول) هر عمل زشتی را انجام میدهند. بنابر این، وای به حال ما مردمان، که این آرتیست ها را برای خودمان بت و الگو قرار داده و یا قرار می دهیم. امروزه در گوشه و کنار دنیا، بسیاری از مردمان در خیابان ها و غیره، صف می ایستند و منتظر می مانند تا اینکه آرتیستی بیاید و او را دیده و یا از او امضائی بگیرند. من در صحنه ها مشاهده کرده ام که این آرتیست های به اصطلاح ستاره، چنان امضاء میدهند که پنداری کوه البرز را بر روی شانه هایشان دارند. مردمان ساده دل، ساعت ها در سرما، گرما، باد و باران در خیابانها انتظار می کشند که شاه و یا ملکه ای داخل اتوموبیل از خیابانی عبور کند تا اینکه شاه، ملکه و... را مشاهده کنند. این مردمان ساده دل، هیچ توجه ندارند که این شاه هان، آرتیستان و... شارلاتان هایی هستند که مال و منال مردم را با حيله و فریبکاری های خود، می دزدند و غصب می کنند. بر ما آدمیان، داشتن شاه و یا ملکه، ننگ و رسوایی می باشند چونکه

ما انسان هستیم. و هیچیک از انسانها غسل غایط نمی کنند. و هیچیک از انسانها صد تا صد تا بچه زایمان نمی کنند. ما انسانها مثل و مانند هستیم بنابراین، شاه و ملکه ویژه مورچگان، زنبوران و .... می باشند نه انسانها. اینکه مردمانی در گذشته و حال، خود را ملکه و یا شاه نام می نهند. این عمل، بیخردی و ساده دل بودن انسان روز را عیان می سازد. اکثریت مردمان امروزه، کم و بیش آگاه گشته اند. و شاه هان و ملکه ها را در جای خود نشانده اند. ولی هنوز تعداد انگشت شماری بوسیله شاه و یا ملکه خطاب کردن خود، برگرده دیگران سوار می باشند. از میان این ملکه و یا شاه هان امروزه، ما می توانیم مردمان کشورهای اروپای غربی را به مثال آوریم که مردمان این کشورها خود را مردمانی فهیم، با شعور و متمدن معرفی می کنند در حالیکه اکثریت آنان شاه و یا ملکه ای را برگرده خود سوار می دارند. و این مردمان به اصطلاح فهیم و با شعور، داشتن شاه و یا ملکه ای را برگرده خود، افتخار نیز می شمارند. کسی یافت نمی شود که بر مردمان کشورها بخصوص کشورهای اروپایی که شاه و یا ملکه ای را برگرده سوار دارند، این سؤال را مطرح کند: آیا شاه شما غسل غایط میکند؟ و یا اینکه ملکه شما صد تا صد تا بچه به دنیا می آورد؟. این افراد انگشت شمار که امروزه خود را آرتیست، شاه، ملکه و .... معرفی می کنند، آنان بیشترین امکانات را بدست خود مضمحل می سازند بطوریکه هر یک از این افراد، ده ها مناطق مسکونی و غیره را به یک فرد ( خود ) اختصاص داده و میدهند. بعنوان مثال: اگر قفسه کفش این آرتیست، ملکه و یا شاه هان را بنگری، پنداری که فروشگاه بزرگ کفش است. اگر کمد های لباس آنان را بنگری، پنداری که انبار یک تولیدی بزرگ لباس است. و اگر گاراژهای اتوموبیل آنان را بنگری، پنداری که نمایشگاه اتوموبیل ها است. این افراد که مانند مورچگان آروغه انبار می کنند. با اینحال، آنان هیچ توجه ای را به آینده نکرده و درست مانند مورچگان نیز معدوم می شوند. ما مردمان که برای امضاء گرفتن از این شاه هان، آرتیستان و .... ساعت ها از وقت خود را در انتظار بودن سپری میکنم، اگر ما صحیح اندیشه و تفکر کنیم در اینصورت آگاه می شویم که این شاه هان، آرتیستان و .... از

ساده دل بودن ما سوءاستفاده کرده اند و خودشان را شاه، آرتیست و یا امثال معرفی کرده و می کنند. این افراد که از همت و تلاش های توده مردم، به اسم شاهی و یا آرتیستی رسیده اند، آنان در کمال بی شرمی گرانها ترین منت ها را می گذارند تا اینکه یک امضاء کج و کلاه را به مردم می دهند. مردمانی که امروزه همه اوقات فراغت را به ملاحظه و تشویق کردن این به اصطلاح ستاره گان اختصاص می دهند، اگر آنان یک مدت کوتاهی را بدون ملاحظه و تشویق کردن سپری کنند در اینصورت تمامی این آرتیست ها، شاه ها یا امثال واقف می شوند که آنان مردمانی هستند بسیار بی ارزش و بسیار مضر بر جامعه. چونکه آنان بجز مضمحل کردن امکانات زمین بوسیله شاه بازی، آرتیست بازی و یا تپله بازیهاشان کار دیگری را قادر نمی باشند. ما آدمیان برای ادامه زندگی و ساختن آینده ها، باید که همگی بلااستثناء به کار، تولید و تلاش های مثبت پردازیم و این شاه بازی، آرتیست بازی، تپله بازی، مشیت زنی، لگد زنی، گیتار زنی و امثال را پس از فعالیت های روزمره ( پس از اتمام ساعات کار و تولید ) انجام بدهیم. اگر بنا باشد که عده ای با تلاش های فراوان، به کار و تولید مایحتاج روز پردازند و عده ای دیگر با اسماء چون شاه، آرتیست و امثال به بازی و سرگرمی ها پردازند در اینصورت هیچیک از انسانها آینده ای نخواهند داشت. ای مردمان آگاه شوید و بدانید، این بازیگران که امکانات را بوسیله بازیها مضمحل می گردانند، آنان غارتگران آینده ها میباشند. همانطور که مطلع هستید، در دنیای امروزه افرادی بوسیله بازی و بازیگر سازیها، وجه بسیار بالائی را به جیب ها میزنند بطوریکه تولید کنندگان مایحتاج زندگی، صد تومان مزد یا درآمد دارند درحالیکه بازی ساران صد ها میلیون. در زمانهای گذشته، دوره هایی را افرادی بوسیله ادیان و ( فریبگاری ) مذاهب دیگران را غارت کردند. و دوره هایی را افرادی با هجوم بردن، ( دیکتاتوری ) کشتن و تهدید کردن دیگران را غارت کرده اند که امروزه نیز این روش ها تا حدودی کاربرد دارند. در آینده که مردمان آگاهتر شده و گول ادیان و مذاهب را نمی پذیرند. و از همنوع ( دیکتاتور ) نمی هراسند، آنزمانها افرادی بوسیله بازی ( سرگرم کردن ) و بازیگر سازی ها، دیگران را چپاول

خواهند کرد. اگر مردمان به آگاهی کامل برسند در اینصورت مُزد و یا درآمد بازیگران و بازی سازان، به اندازهٔ سیر ساختن شکم خواهند بود. چونکه تولید کردن ما یحتاج زندگی، اراده و همت میطلبد و انسانهایی که قادر به تولید ما یحتاج خود نمی باشند، آنان برای سیر کردن شکم ( امرار معاش ) به بازی و سرگرم کردن دیگران می پردازند !

من فکر می کنم که تا اینجا به اندازهٔ کافی از بازیها گفتیم. حالا برای یافتن علل این بازی ها و یافتن چارهٔ مشکلات، طرق گذران و زندگی خودمان را مرور میکنیم: آدمیان و دیگر جانداران، با طرق بسیار متفاوت، بقاء را در زمین ادامه می دهند. ما جانداران که نژاد انسان نامیده می شویم، به دلیل دارا بودن مغزی استثنائی، از دیگر نژادهای زمین مستثنی می باشیم. در ابتداء نژاد ما یکی از پست ترین نژادها در زمین شمرده می شد. چونکه در مراحل اولیه، انسانها بوسیله دیگر نژادها و محیط های زندگی، براحتی نیست و نابود می گشتند. با گذشت زمان، نژاد انسان رقابت با دیگر نژادها را آغاز کرد. و رقباء را یکی پس از دیگری نابود و یا مسخر خود گردانید بطوریکه امروزه نژاد انسان در سیارهٔ زمین کاملاً بی رقیب مانده است. نژاد انسان که امروزه در زمین کاملاً بی رقیب مانده، این انسان هیچ توجه ای به انسان بودن خود، نشان نمی دهد و درست همانند دیگر نژادهای زمین، سر خود را پائین انداخته و منتظر معدوم شدن خود در زمین می باشد. ما آدمیان زندگی را در زمین سپری می کنیم، ولی هیچ توجه نداریم که این زمین، اقامتگاه اصلی ما نمی باشد. و این بی توجه ای ما به منزل اصلی، سبب می گردد که ما زمین را خانه اصلی خود قرار می دهیم. و این زمین کوچک و ناچیز را بسیار فراخ و عظیم می شماریم. اگر ما همچنان زمین را منزل اصلی خود قرار بدهیم و به آینده بی توجه باشیم در اینصورت به بن بست برخورد میکنیم. و پس از برخورد کردن به بن بست، از صحنه زمین نیز محو میگردیم. بنا بر این، باید که ما قصد یا هدف یافتن منزل اصلی را انگیزهٔ زیستن خودمان در زمین قرار بدهیم. و با این انگیزه، امکانات زمین را در راه هموار ساختن راه های منزل اصلی خود بمصرف برسانیم. ما آدمیان روی زمین که دیگر جانداران زمین امثال گربه،

سگ، میمون یا مورچگان را رقیب اصلی خود قرار داده ایم، اگر ما به وهم خود رجوع کنیم و فراع بودن آن را ببینیم در اینصورت به انسان بودن و توانگر بودن خود پی می بریم. سپس با اندیشیدن به کائنات، موجودات درون کائنات را رقیب خودمان قرار میدهیم. و با موجودات درون کائنات، به رقابت می پردازیم. بنظر من، این زمین محل اقامت گاو، گوسفندان و امثال می باشد نه انسانها که از مغزی استثناء بهره مند هستند. ما مردمان امروزه که قرار دادن کهکشان ها را در یک گوشه ای از وهم خود قادر میباشیم. با اینحال، ما نیز همچو گاو، گوسفند، سگ و امثال بقاء را در زمین ادامه، و برای دفع زمان حیات و عمر خود تلاش می کنیم. ما آدمیان پس از غلبه و مسخر گردانیدن دیگر جانداران، کره زمین را نیز به تسخیر خود آورده ایم که از زمان این ظفر، صد ها قرن می گذرد. ولی ما پس از غلبه بر دیگر جانداران و تسخیر کردن زمین، هیچ توجه ای به راه و رقیب اصلی که در کائنات می باشند نشان نداده ایم. و این بی توجه ای ما به کائنات، سبب گشته که ما در پی یافتن رقیب برای رقابت کردن، در زمین بی رقیب و خود را بر خود رقیب قرار داده ایم. جاندارانی که در زمین زندگی را بطور غریزی سپری می کنند، آنها برای سیر گردانیدن شکم و ادامه بقاء خود، با یکدیگر (هم نژادان) و دیگران (دیگر نژادان) رقابت میکنند. ما آدمیان که زمین را منزل اصلی خود قرار داده ایم، (علت اینکه آدمیان زمین را منزل اصلی خود قرار می دهند این است که آنان به وهم خود رجوع نمی کند. وهم انسان که میلیاردها برابر بزرگتر از کره زمین میباشد و این زمین که در وهم انسان کوچکتر از سر یک سوزن می گردد، همین سر یک سوزن، در دیده چشم آدمیان بسیار عظیم می آید) ما نیز مانند دیگر جانداران برای ادامه حیات در زمین، پس از غلبه بر دیگر نژادها به رقابت با نژاد خود پرداخته ایم. به عنوان مثال: حیوانات وحشی برای خودشان مرزها بوجود می آورند بطوریکه محیط زندگی خود را بوسیله ادرار کردن و غیره علامت گذاری میکنند. سپس برای دفاع از مرزها، هر جاندار و حتی هم نژادها که از علامت عبور می کنند را مورد حمله خود قرار می دهند. ما آدمیان که به وهم خود رجوع نکرده و از مغز استثناء بهره نمی گیریم، ما نیز مانند حیوانات، اطراف محیط

زندگی خودمان را مرز بندی می کنیم. و برای مقابله با هم نژادان در سنگر مرزها کشیک می کشیم. و ما با ایجاد این مرزها، اکثریت امکانات را به مرز هایی که برای هم نژاد ( انسانها ) کشیده ایم اختصاص می دهیم بطوریکه ما مردمان امروزه، از غذای شکم خود میزینیم که بتوانیم مرزهایمان را مستحکم و استوارتر بگردانیم. در اینجا برای یافتن علل وجود مرزها بین هم نژادها، زندگی و اهداف زندگی، جانداران زمین را مرور می کنیم. نخست زندگی حیوانات زمین را می گوئیم: این جانداران بلااستثناء در زندگی یک هدف اصلی را دنبال می کنند که این هدف، سیر گردانیدن شکم می باشد. اکثر حیوانات، محیط هایی را برای سیر کردن خودشان مناسب می بینند. سپس اطراف محیط خود را مرز بندی کرده و به این وسیله، ورود دیگر جانداران را به محیط خود ممنوع اعلام می دارند. و اما ما آدمیان: ما انسان ها موجوداتی هستیم مرموز و پوشیده بطوریکه ما ظاهراً به دیگر جانداران زمین شبیه می باشیم ولی باطناً هیچگونه شباهتی را با آنها نداریم. ما انسانها مغزی را در سر خود داریم که می توانیم میلیاردها سیاره، امثال زمین را درون آن قرار بدهیم. ولی ما جسمی داریم بسیار کوچک و ضعیف که با یک وزش باد زمین، هلاک می گردد. بنا بر این، ما انسانها برای رفع کوچک و ضعیف بودن جسم، زاد و ولد می کنیم و بسیار می گردیم. یک مثالی در مورد ضعیف بودن جسم انسان را می آوریم: فرض گیریم که در آینده شاید همین فردا، کره ماه از مدار خود خارج و با سرعت هزار کیلومتر در ساعت، به طرف زمین حرکت کند. در اینصورت انسان واقعی ( مقصود از انسان واقعی، یک انسان به توان شش میلیارد می باشد ) قادر میگردد که با بهره گیری از مغز خود، ماه را از حرکت باز دارد و آن را به مدار قبلی خود باز گرداند. ولی ما انسانهای امروزه که بدون بهره گرفتن از مغز خود، مانند حیوانات بقاء را در زمین ادامه می دهیم. اگر ما بینیم که ماه به زمین نزدیک و با زمین برخورد خواهد کرد در اینصورت واقف می شویم که چگونه خود را به میلیاردها قسم تقسیم کرده ایم و با این عمل، مانند حیوانات تابع و مطیع بر محیط زندگی خود گشته ایم. ما انسانها که تعدادمان بیش از شش میلیارد می باشیم: اگر ما به بهره گیری از مغز

خود موفق گردیم و به انسان بودن خود آگاه شویم در اینصورت ما یک اهرم می شویم که می توانیم با این اهرم، سیارات و حتی کهکشانها را جابجا گردانیم. بنابراین، ما مردمان امروزه باید که با آگاه ساختن، خود را از حصار این ضدیت کردن ها، دسته دسته گشتن و به هلاکت رساندن یکدیگر، رها سازیم. و اینچنین با تفرورزیدن به هم نوع، این اهرم به توان شش میلیاردی انسان را به یک خلال دندان چوبی تبدیل نگردانیم. ما مردمان امروزه، مغز استثنائی خود را بی مصرف گذاشته ایم. و این بهره نگرقتن از مغز، سبب گشته که ما زمین را پایان راه های خودمان قرار داده ایم. و ما در این زمین، منتظر روز قیامت ( مرگ کره زمین و یا نابودی حیات در زمین ) می باشیم. ما مردمان که منتظر روز قیامت در زمین هستیم، این را خوب می دانیم که برای رسیدن به آن روز، باید که ما یک فاصله زمانی را طی کنیم. بنابراین، ما برای دفع این فاصله زمانی که رسیدن به روز قیامت در زمین می باشد، دست آویز ها می سازیم. و تا رسیدن به روز قیامت، بوسیله این دست آویز ها خود را مشغول می گردانیم. بعنوان مثال: ما آدمیان دسته، گروه، اقوام و یا امثال را تشکیل می دهیم. سپس درون این دسته، گروه و یا اقوام با یکدیگر بطور مسالمت آمیز ضدیت ( مقصود از ضدیت صلح آمیز: زدن همدیگر در رقابت های درون گروهی برای در رأس قرار گرفتن و سلطه داشتن ) می کنیم. و دیگر دسته، گروه و یا اقوام را دشمن خود خطاب کرده و به این وسیله با وحشیگری های مطلق، با هم نزادهای خود به جنگ و ستیزها می پردازیم. ما آدمیان به علل دارا بودن جسم ضعیف و کوچک، و ناتوانی در برابر اجرام عظام به تعداد خودمان می افزاییم. و ما برای رفع ضعفاء بیشتر و بیشتر می شویم تا اینکه به قدرت اجرام عظام برسیم و رازهای نهفته را بر خود آشکار گردانیم. ما مردمان امروزه، ظاهراً شبیه به انسان می باشیم و ما خود را انسان نیز خطاب می کنیم. ولی از نظر باطنی، ما هیچ شباهتی را با انسان نداریم. چونکه ما برخلاف سرشت انسان، از همدیگر می گریزیم و با دسته دسته گشتن، مانند حیوانات عمر کوتاه خود را در زمین سپری می کنیم. در اینجا برای توضیح صدماتی که از دسته دسته گشتن بر پیکر انسان وارد می

گردند، دسته ای را از میان دسته های بی شمار که امروزه وجود دارند به مثال می آوریم. بنظر من، از میان تمامی دسته، گروه و یا اقوامی که امروز نیز وجود دارند، برای مثال آوردن قوم یهود یا اسرائیل مناسب تر از دیگر اقوام می باشد. چونکه اعضاء یا مردمان قوم کلیمی، یهود و یا اسرائیل، از آغاز تأسیس تا به امروز، زندگی را توأم با عذاب اوجاع، خوف و اضطراب سپری کرده اند. این نکته را نیز گفته باشیم که ما برای تجربه کردن و درس آموختن از قوم موسی یا اسرائیل، طرق و چگونگی زندگی آنان را در گذشته و حال مرور می کنیم. ( برای پیشگیری کردن از سوء تفاهم این نکته را بیان میکنیم: ما آدمیان که کره زمین را تسخیر و دیگر جانداران زمین را مسخر خود ساخته ایم با اینحال، ما از گذشته نچندان دور خود هیچگونه سند موثق را در دست نداریم. بنا بر این، ما برای مرور تاریخ گذشته خود، مجبور می شویم که از حکایات یا روایاتی استفاده کنیم که هیچیک از این روایات یا حکایات موجود، با واقعیات نزدیکی ندارند. ) قوم کلیمی، یهود و یا اسرائیل، تقریباً سه هزار سال پیش از این، در کشور مصر به رهبری موسی تأسیس یافت. در آنزمانها، کشور مصر بوسیله شخصی معروف به « فرعون » اداره می گشت. و این مردمان که قوم یهود نامیده می شوند، آنان نیز در آنزمانها همراه با دیگر مردمان، بقاء را در کشور مصر ادامه می دادند. این را نیز اضافه کنیم که در آنزمانها، مردمان به اقوام مختلف پخش می گشتند و هر یک از اقوام برای قوم خود خدائی ( بت ) مخصوص می ساختند. سپس خدای خود ساخته را به نام قوم خود، می پرستیدند. موسی که خود یکی از دست اندرکاران کشور مصر می بود، او به فکر رقابت با حاکم وقت فرعون افتاد و برای ساقط ساختن فرعون از حاکمیت، دست به ایجاد تشکیلات زد. در مرحله اول، موسی اعمال یا کارهای ضد انسانی حاکم وقت را برای مردم تشریح می کرد از جمله، سوءاستفاده حاکم از نیروی مردم برای ساختن مقبره ( اهرام ) خود. موسی پس از جلب توجه کردن در میان توده مردم، در پی تشکیل قوم خود شد. و او پیش از هر چیز طبق آداب و رسوم آنزمانها، خدای مخصوص قوم یهود را ( خدائی که قوم یهود را از دیگر اقوام مستثنی، برتر و منتخب خود معرفی میکند. برای اطلاع بیشتر

در مورد این خدا، رجوع شود به کتاب کائنات ( در ذهن خود ساخت. سپس او خود را پیغمبر از طرف آن خدای ذهنی، به مردمان قوم یهود و دیگران معرفی کرد. پس از این، قوم یهود تشکیل شد و بعد از اعلام موجودیت، اعضاء این قوم به نشر نظریات خود که برتری بر دیگران می بود پرداختند. در ابتداء اعضاء قوم کلیمی، آنچنان فعال و برتری خودشان را بر دیگران تبلیغ کردند که آنان فرعون و تمامی مردمان کشور مصر را به ستوه آوردند بطوریکه فرعون مجبور شد این قوم تجزیه و برتری طلب را از محدوده کشور و حکومت خود اخراج گرداند. روایت است که حاکم وقت « فرعون » آنچنان از دست قوم یهود به ستوه آمده بود که او برای خلاصی یافتن از شر این قوم، به لشگریان خود دستور داد که برای عبور دادن قوم موسی از دریای سرخ، به کمک آنان بشتابند و تمامی افراد این قوم را به آن سوی دریا رد گردانند. فرعون در اعلام این دستور، آنچنان تأکید کرده بود که بسیاری از لشگریان او در کمک به قوم اسرائیل برای گذشتن از دریای سرخ، جان خودشان را فداء کردند. ( ۱ ) قوم اسرائیل پس از عبور از دریای سرخ، به صحرای خشک سینا وارد شدند که در این صحراء بسیاری از افراد قوم، از تشنگی یا امثال هلاک گشتند. ( از میان نژادهای جانداران، نژاد انسان جان سخت ترین جانداران زمین می باشد و انسان خود را از دشوار و ناهنجار ترین وضعیت ها می گذراند. ) قوم اسرائیل که همراه با دیگر مردمان، زندگی را با شرایطی نسبتاً مناسب در کشور مصر سپری می کردند، آنان پس از تجزیه و جدا گشتن از دیگر مردمان، زندگی را با شرایطی بسیار سخت و دشوار پشت سر می گذارند. قوم یهود پس از طرد شدن از کشور مصر و عبور از دریای سرخ، مدت طولانی را با عذاب اوجاع در صحرای سینا سپری کردند تا اینکه دوباره با دیگر مردمان همنشین گشتند. سپس به ساختن مکانی پرداختند که امروزه به اورشالیم معروف می باشد. و ( ۱ ) قوم یهود، چنین حکایت می کنند که لشگریان فرعون برای بستن راه و جلوگیری کردن از عبور آنان به آنجا آمده بودند که موسی از میان آب های دریا، جاده ای خشک ساخت و پس از عبور دادن قوم پابرهنه خود، لشگریان فرعون که از اسب و ارابه سود می بردند را در آب های دریا غرق گردانید. (

آنان پس ساختن اورشلیم و مستقر گشتن در آن، دوباره قوم خود، یهود را مستثنی، برتر و منتخب از طرف «خدا» به دیگران معرفی کردند. چونکه رهبر این قوم موسی، خدائی ساخته بود که این خدا کلیمیان را از دیگران مستثنی و منتخب خود خطاب می کرد. و یک بار دیگر یهودیان همانند گذشته، اطرافیان را به ستوه آوردند بطوریکه حاکم کشور بابل «شاه بخت النصر» به اورشلیم هجوم برد و پس از به آتش کشیدن اورشلیم، تمامی افراد این قوم به اصطلاح برتر و منتخب از طرف خدا را درون حصارهای خود قرار داد. قوم اسرائیل تقریباً پنجاه سالی را در اسارت بسر بردند و پس از سقوط بابل بدست «کوروش شاه ایران» آزاد گشتند. و آنان دوباره با دیگر مردمان به همنشینی پرداختند. سپس بار دیگر، دیوارهای اورشلیم را استوار گردانیدند. پس از این، قوم یهود چند سده را مطیع ابرقدرت وقت «شاه هان هخامنشی ایران قدیم» گشتند و ابرقدرت ها، استقلال اورشلیم را برای آنان تضمین کردند. زمان میگذشت و ابرقدرت ها یکی پس از دیگری ابرقدرت و ساقط می گشتند تا اینکه نوبت به قدرت نمائی رومیان رسید. و قوم یهود زیر سلطه رومیان می بودند که این مسئله پسر خدا «عیسی مسیح» پیش آمد. عیسی که یکی از اعضاء یهودیان می بود، و او خدای کتاب تورات را پدر خود خطاب می کرد با اینحال، قوم یهود بشدت با او مخالفت کردند بطوری که عیسی را بطرز وحشیانه و وحشتناکی به قتل رساندند. پس از این واقعه، بسیاری از افراد قوم یهود، به پیروی و یا طرفداری عیسی، از یهودیت انشعاب زدند. و این انشعاب سبب گشت که باقی مانده قوم کلیمی یا اسرائیل، در انزواء و مورد تنفر دیگران قرار بگیرند. و پس از مدتی در حدود سال شصت میلادی، رومیان اورشلیم را به آتش کشیدند و تمامی قوم یهود را آواره گردانیدند. بعد از ویران گشتن اورشلیم بدست رومیان، قوم یهود به هر طرفی پراکنده گشتند. و آنان میان مردمان در گوشه و کنار دنیا بدون مستثنی خطاب کردن قوم خود، بقاء را ادامه دادند. ولی این قوم در داخل گروه، همچنان منتخب بودن خودشان را از طرف خدای کتاب تورات باور می داشتند و (در کتاب تورات آمده است که یهودیان می توانند از غیر یهودی نزول بگیرند، گوشت حیوان مردار را به غیر

یهودی بفروشد و .... رجوع شود به کتاب کائنات ) مطالب مندرج در کتاب تورات را از طرف خدا «پروردگار عالمیان» گمان می کردند. و اینچنین پندارهای مصیبت آور یهودیان، باعث میشد که آنان در برخورد با دیگران برای داد و ستد کردن، به اعتقادات دیگران بی اعتناء گردند. و بوسیله بی اعتنائی (قسم یاد کردن ) به اعتقادات دیگران، کالاها و اجناس خودشان را بفروش برسانند. من یک ایرانی هستم و با یهودیان کشور ایران از نزدیک برخورد و داد و ستد داشته ام. و من بارها شاهد این بوده ام که یهودیان شهر تهران برای بفروش رساندن کالاهای خود، هیچ اهمتامی به اعتقادات مردمان غیر یهودی نشان نمیدادند. بنظر من، این طرز برخورد یهودیان با دیگر مردمان (بی اعتنائی کردن به اعتقادات غیر یهودیان ) بود که سبب بروز فاجعه قتل عام قوم یهود و یا «**هالوکاست**» گشت. چونکه یهودیان، خودشان را منتخب خدا تصور میکنند و این سبب میگردد که آنان به غیر یهودیان بی اعتناء می شوند. بعنوان مثال: امروز بیش از پنجاه سال میگذرد که یهودیان در کشور اسرائیل مستقر گشته اند، ولی در طی این پنجاه سال، به علت بی اعتنائی آنان به همسایگانی که غیر یهودی می باشند، حتی به اندازه یک ارزن به زندگی انسانی (مقصود از زندگی انسانی: زندگی توأم با امنیت و آزادیها می باشد) نزدیک نشده اند. یکبار دیگر علت را به تکرار میگویم: چونکه یهودیان قوم خود را پر ارزش و غیره را بی ارزش می پندارند. و این سبب میشود که یهودیان از دیگران فاصله می گیرند و این تجزیه گشتن از دیگران، باعث میگردد که آنان برای ایمن ساختن قوم و کشور خود، به سلاح های مرگبار، دیوارهای بلند و امثال متوسل می شوند. و قوم اسرائیل با این حرکات غیر انسانی (متوسل گشتن به سلاح و تهدید کردن دیگران، برای ایمن ساختن خود ) باعث می شوند که امنیت قوم خود و امنیت کل سیاره زمین به مخاطر افتد. من بارها در صحنه ها مشاهده کرده ام که خبرنگاران از قوم اسرائیل در مورد امنیت آنان و این دیوار بلندی که اطراف لانه هایشان می کشند سؤال می کردند. و یهودیان در جواب: این دیوار ننگ و رسوایی را بسیار مؤثر بر امنیت خودشان می شمردند. و آنان بسیار بیخردانه، بدون هیچگونه اعتنائی به همسایگان، فقط و فقط از امنیت

( ۱۹ )

قوم خود سخن می گفتند. هر انسان خردمندی، به این آگاهی دارد که هرگز با به مخاطرات انداختن امنیت همسایه، نمی توان منزل خود را ایمن ساخت. این قوم یهود، چه زود از خواطر بیرون برده اند که همین چند ده پیش از این، حیوانات وحشی در لباس انسان ظاهر گشتند و انسانها را برچسب و یا محک یهودی زده و فرزندان ( دسته گُل ها ) را به آتش کشیده و خاکستر ساختند. این قوم یهود که به دلیل همه سوزی «**هالوکاست**» کشور دار گشته اند، آنان دلیل استقرار یافتن خودشان را کاملاً به فراموشی سپرده اند. و آنان در برخورد با دیگران بخصوص همسایگان خود، همانند حیوانات وحشی از موضع قدرت برخورد می کنند. مردمان قوم اسرائیل که در چند ده پیش از این، بوسیله وحشی های آدم نما، سوزانده و خاکسری می گشتند، حالا همان مردمان ( قوم اسرائیل ) خود وحشی های آدم نما گشته اند. و آنان با کمال وحشیگری، غیر یهودیان را برچسب و یا محک تروریست می زنند و زن و فرزندان همسایگان ( دسته گُل ها ) را زیر آتش بمب ها به آتش می کشانند. قوم موسی، کلیمی، یهود و یا اسرائیل که تقریباً سه هزار سال پیش از این تأسیس یافت، همانطور که در بالا مرور کردیم، در مدت این سه هزار سال، قوم یهود در تمامی لحظه ها برای اعضاء خود و دیگر مردمان سیاره زمین دشواری و مصیبت ها بوجود آورده اند.

در اینجا یک علت از علل دسته دسته گشتن خودمان را تشریح می کنیم: ما آدمیان که از مغز استثناء خود بهره نمی گیریم، این باعث می شود که ما مانند بزها، حرکت یا عمل می کنیم. بعنوان مثال: بزها در کوهستانی جمع و مشغول چریدن می بودند. در حین چرا، یکی از بزها پایش لغزید و بطرفی پرید. سپس تمامی بزها بدون علت در پی آن بز که پایش لغزیده بود پریدند. از بزها که بدون علت پریده بودند سؤال شد: چرا پریدید؟ همگی در جواب گفتند: چونکه آن یک بز پرید. بنابر این، انسانهایی که از مغز خود بهره نمی گیرند، آنان به تشکیل دسته، گروه، قوم، کشور و ... اقدام می کنند. و با تشکیل گشتن یک دسته، هزاران دسته ها در پی آن تشکیل می گردند. اگر ما مردمان امروزه بخواهیم که همه دسته، گروه، اقوام و امثال موجود روز را

( ۲۰ )

نام ببریم در اینصورت باید که ما از هفت خوان رستم عبور کنیم تا بتوانیم اسماء این دسته و... را بروی کاغذ آوریم. چونکه در این مورد، ما از بزها سبقت گرفته ایم و با پریدن یک، شش میلیارد پریده ایم. در اینجا برای توضیح کلمه تجربه، یکبار دیگر این مثال را می آوریم: این قوم اسرائیل، بیش از سه هزار سال است که به علت دوری جستن از دیگران، زندگی را با عذاب اوجاع سپری می کنند. معروف است که انسانها بوسیله در خواطر زنده کردن و مرور تاریخ گذشته خود، تجربه کسب می کنند. و با استفاده از تجارب کسب کرده، به آگاهی ها می رسند. با توجه به چگونگی تاریخ گذشته، چرا ما یهودیان، پس از گذشت هزاران سال و چشیدن میلیون ها رنج و مشقات هنوز تجربه نکرده ایم و به این آگاهی نرسیده ایم که این رنج و مشقات را تجزیه ما از دیگران سبب می گردد؟. در دنیای امروزه که اکثریت انسانها از تمدن و تکامل خود سخن ها می گویند. در مقابل اکثریت، این اقوام بخصوص قوم اسرائیل، هنوز اندیشه و تفکرات چند هزار سال کهنه گشته را در سرهای خودشان می پرورانند.

**ای** مردمان که کتاب تورات را سند موثق بر منتخب بودن خودتان از طرف یک خدائی عالم و مقتدر قرار داده اید. و شما که به این وسیله، خودتان را مستثنی پنداشته و از دیگران دوری می ورزید، از این خواب و رؤیاهای کذب بیرون جهید و به خود آید. سپس به علوم کشف و ثبت شده امروزه نظر اندازید. و این علوم را با علوم کتب به اصطلاح از طرف خدای خود مقایسه کنید تا ببینید که علوم خدای ( کتاب تورات ) شما، به یک هزارم علوم انسان امروزه نمی رسند. امید است که جوانان این دسته، گروه، اقوام و... این کتب کهنه شده و به اصطلاح از طرف خدا را با دقت و دور از حصارهای تعصب مطالعه کنند. و پس از مطالعه، با دقت علوم این کتب را با علوم انسان امروزه به مقایسه آورند. و به این وسیله، به مطالب درج شده در کتب قدیمی آگاه گردند و این اختلافات کهنه و بی مفهوم را از میان خود برچینند. همانطور که در بالا گفته شد، ما آدمیان بوسیله دسته دسته گشتن از قدرت و توانایی خود می زداییم و به این وسیله، خود را رو به نابودی می کشانیم. فراموش

نکنیم که ما انسان هستیم و ما می توانیم با ایجاد اتحاد واقعی بین خود، آن اهرم به توان شش میلیارد را واقع گردانیم. ما مردمان امروزه بجای ایجاد اتحاد واقعی بین خود، به دسته های مختلف تقسیم گشته ایم. و ما در حصار این دسته ها، چنان به یکدیگر نفرت می ورزیم که این نفرت ها را به کشتن و ساقط کردن همنوعان تبدیل می گردانیم. ما مردمان که به علت بیخردی، نفرت ورزیدن را به ساقط کردن همنوع تبدیل می گردانیم، از این بیخردی ها بیرون آییم و آگاه شویم، که اگر یک نفر از شش میلیارد کم گردد در اینصورت سنگینی بر تمامی پیکر اهرم شش میلیاردی وارد می گردد.

**ای** انسان که انسان دیگری را کشته و یا زخمی می گردانی، آگاه شو که تو با این عمل، خود را کشته و یا زخمی می گردانی. چونکه بوسیله کشتن و یا زخمی گردانیدن یک انسان، از قدرت اهرم شش میلیاردی میکاهی.

**ای** انسان که خود را زخمی و یا ساقط می گردانی، آگاه شو که تو با این عمل، دیگران را نیز زخمی یا ساقط می گردانی. چونکه با زخمی کردن یا کشتن خود، از قدرت اهرم شش میلیاردی میکاهی.

**ای** انسان که امکاناتی همچو مسکن، پول و غیره را پنهان می گردانی، آگاه شو که تو با این عمل، امکانات را مضمحل می گردانی. چونکه آن امکانات پنهان شده، باید که در راه هموار ساختن راه ها مصرف گردند تا اینکه امکانات بیشتر و بهتری را حاصل آورند.

**ای** مردمان کشورها که امکانات را متعلق به کشور خود می پندارید. و بدون اعتناء کردن به دیگر کشورها، امکانات را به اجناس منفی و یا کذب ( سلاح های مرگبار، دیوارهای جدایی و ... ) تبدیل می سازید، آگاه شوید که امکانات هر کشوری به تمامی مردمان سیاره زمین تعلق دارند. بنابر این، تک تک کشورها باید که چگونه بمصرف رساندن امکانات خود را با دیگر کشورها در میان بگذارند. چونکه هر یک از نقاط سیاره زمین، امکانات مختلفی را دارا میباشند. بنابر این، اگر در یک کشوری امکانات مصرفی بسیاری وجود دارند، این فراوانی به سیاره زمین تعلق دارند نه به یک فرد، قوم و یا یک کشور. ما مردمان امروزه که از مغز انسانی خود بهره نمی گیریم این باعث می گردد که

امکانات وافر روز در اختیار افرادی نالایق قرار می گیرند. و این افراد نالایق، همینطور که مشاهده می کنیم، امکانات را به سلاح های آتشین تبدیل و با این سلاح ها، امکانات را به خاکسترها مبدل می سازند!

در اینجا برای یافتن علت اینکه چرا انسان از مغز استثناء خود بهره نمی گیرد، چند مثال را می آوریم. این نکته را نیز اشاره کنیم که چگونه بمصرف رسیدن امکانات روز، اندیشه و تفکرات انسان روز را عیان می سازند. ما آدمیان در هر مرحله، دوره و یا زمان، طرز تفکرات متفاوتی را داشته ایم بطوریکه هیچیک از طرز تفکرات دوره ها با یکدیگر مقایسه نمی گردند. اکثریت مردمان امروزه، چنین تفکر می کنند که این خدای بی وجود، آینده را برای آنان بهشت برین ساخته و پرداخته است. و این مردمان با دل بستن به چنین طرز تفکرات، امکانات خودشان را در راه مست کردن، نشئه گشتن و یا امثال بمصرف می رسانند. ما می توانیم با استفاده از کتب قدیمی، به طرز تفکر انسانهایی که این خدا را آفریده اند پی ببریم. و طرز تفکر آنان را با طرز تفکرات امروزه به مقایسه و تطبیق آوریم. با کمال خوشبختی، این را می گوئیم که در این مورد سند موثق را برای مثال آوردن دارا می باشیم. در اینجا تفکرات انسانی را به مثال می آوریم که او حدودن دو هزار و پانصد سال پیش از این می زیسته.

( کتاب تورات حزقیال نبی ۱ \ آیه ها ۲ تا ۱۲ )

در یکی از رؤیا ها، طوفانی دیدم که از شمال به طرف من می آمد. پیشاپیش آن ابر بزرگی از آتش در حرکت بود، هاله ای از نور دور آن بود و در درون آن چیزی مانند فلزی براق می درخشید. سپس از میان ابر چهار موجود عجیب ظاهر شدند که شبیه انسان بودند. ولی هر یک چهار صورت و دو جفت بال داشتند. پاهایشان نیز مثل پای انسان بود ولی پنجه پاهایشان به سم گوساله شباهت داشت و مانند فلزی براق، می درخشید. زیر هر یک از پاهایشان دست هایی می دیدم مثل دست انسان. انتهای آن چهار موجود زنده به همدیگر وصل بود. آنها مستقیم حرکت می کردند بدون آنکه برگردند. هر یک از آنها چهار صورت داشت. در قسمت جلو صورت انسان، در طرف

( ۲۳ )

**راست صورت شیر، در طرف چپ صورت گاو و در قسمت پشت صورت عقاب. هر کدام دو جفت بال داشتند که یک جفت باز بود و به نوک بال های موجودات پهلویی می رسید و جفت دیگر بدنشان را می پوشاند !**

ما انسانهای امروزه که از نظم و قواعد موجود در کائنات سخن ها می گوئیم، توجه داشته باشیم که مطالب فوق، معرف خدائی هستند که ما این خدا را پرستش و آینده هایمان را به او واگذار می کنیم. امروزه نیز مطالبی همانند مطالب آقای **حزقیال** عرض میگردند. ولی هذیان های امروزه، بسیار متفاوت که از بشقاب های پرنده، موجودات فضائی و امثال حکایت می کنند نه از موجودی که یک طرف صورتش گاو، طرف دیگر شیر و اطراف دیگرش .... باشد. ( کتاب تورات حزقیال \ ۴ آیه ها ۹ تا ۱۵ )

**در طی آن سیصد و نود روز اول که بر پهلوی چپ می خوابی، خوراک تو، نانی تهیه شده از آرد گندوم، جو، باقلا، عدس و ارزن باشد. آنها را در یک ظرف با هم مخلوط کن و از آن نان بپز. نان را حیره بندی خواهی کرد و هر روز یک وعده از آن را خواهی خورد، آنهم نه بیشتر از بیست مثقال. روزی دو لیوان آب نیز بیشتر نخواهی نوشید. برای پختن نان، آتش را با مدفوع خشک شده انسان درست خورای کرد و این کار را در انظار مردم انجام خورای داد. به همین منوال ( روش ) قوم اسرائیل، در سرزمین هایی که تبعیدشان می کنم، نان نجس ( در آنزمانها نیز، مردمان به این آگاهی رسیده بودند که حرارت آتش میکروب « نجس آنزمان ها » را از بین می برد، ولی خدای آن زمانها به این آگاهی نرسیده بود که آتش آتش است چه با مدفوع انسان افروخته گردد، چه با مدفوع گاو. و بین این دو آتش تفاوت و یا نجس و پاک یافت نمی شود ) و حرام خواهند خورد. گفتم: خداوندا چگونه چنین کاری را انجام دهم؟ من در تمام عمرم هرگز نجس نشده ام. از طفولیت تا به حال هرگز نه گوشت حرام خورده ام، نه گوشت حیواناتی که بوسیله جانوران دریده شده باشد و نه گوشت حیوانات مردار. من به هیچ وجه خوراک**

( ۲۴ )

**حرام نخورده ام! خداوند فرمود: بسیار خوب، بجای مدفوع انسان می توانی از مدفوع گاو استفاده کنی.**

مطالب فوق، سندی است صد در صد موثق که این مطالب، گویای اندیشه و تفکرات آقای **حزقیال** می باشند. این آقای **حزقیال** با چنین طرز تفکرات خود، ادعای تماس داشتن با آفریدگار عالم هستی را کرده است. ما آدمیان بوسیله در نظر گرفتن پندار، گفتار و کردار یکدیگر، شخصیت ها را معرفی می کنیم. اگر یک فردی از میان مردمان امروزه، تفکراتی مانند تفکرات آقای **حزقیال** را از خود بروز دهد در اینصورت او به عنوان یک دیوانه زنجیری در دارالمجانین بستری می گردد. مطالب بالا، تفکرات شخصیتی را بیان کردند که او تقریباً در دو هزار و پانصد سال قبل می زیسته. اکنون شخصیت دیگری را به مثال می آوریم که او حدودن هزار و پانصد سال پیش از این، یعنی هزار سال بعد از آقای **حزقیال** می زیسته. ( کتاب انجیل مکاشفه ۴ \ آیه ها ۱ تا ۱۱ )

**رؤیای آسمانی: سپس، همانطور که نگاه می کردم دیدم که در آسمان دروازه ای گشوده شد. آنگاه همان آوایی که قبلاً نیز شنیده بودم به گوش رسید، آن آوا که همچون صدای شیپوری نیرومند بود، به من گفت: بالا بیا تا وقایع آینده را به تو نشان دهم. ناگهان روح خدا مرا فرو گرفت و من خود را در آسمان دیدم. وه که چه با شکوه بود. تختی را دیدم، کسی بر آن نشسته بود که همچون الماس می درخشید. گردا گرد تخت او را رنگین کمانی تابان چون زمرد فرا گرفته بود. درون آن تخت بیست و چهار تخت کوچکتر قرار داشت، بر آنها بیست و چهار رهبر روحانی نشسته بودند که همه لباس سفید بر تن و تاجی از طلا بر سر داشتند. از آن تخت بزرگ رعد و برق بر می خاست و غرش رعد طنین افکن بود. در مقابل آن تخت، هفت چراغ نیز روشن بود. این هفت چراغ، همان روح هفتگانه خدا هستند. در برابر تخت، دریایی از بلور درخشان به چشم می خورد. چهار موجود زنده نیز در چهار گوشه تخت ایستاده بودند که در جلو و پشت سر خود، چشم داشتند. نخستین موجود زنده به شکل شیر بود، دومی**

( ۲۵ )

**شبهه به گاو، سومی به صورت انسان و چهارمی به شکل عقابی در حال پرواز بود. هر یک از این موجودات زنده، شش بال داشت و میان بالهایش پر از چشم بود. ایشان در شبانه روز، بدون وقفه نام خدا را ذکر نموده، می گفتند: قدوس، قدوس، قدوس است خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید!**

همینطور که مشاهده می کنیم، نویسنده مطالب فوق آقای **یوحنا** پس از گذشت بیش از هزار سال، همان فرضیه و یا طرز تفکرات آقای **حزقیال** را بیان کرده است. و پس از گذشته هزار سال، هیچگونه پیشرفت و یا ترقی در تفکرات انسان حاصل نگشته، این را نیز گفته باشیم که پس از گذشت بیش از هزار سال، تحولاتی در تفکرات انسان ایجاد گشته بطوریکه موجودات چهار صورتی به موجودات چهار چشمی تبدیل و دو عدد بال به بال ها اضافه و چهار بال به شش بال تبدیل گشته اند.

ما آدمیان دارای مغزی هستیم بسیار پیچیده و پوشیده بطوریکه من فکر می کنم، مغز انسان پوشیده تر از کائنات می باشد. اگر ما به آشکار ساختن قسمتی از مغز خود موفق گردیم در اینصورت آشکار ساختن راز های نهفته در کائنات، برای ما سهل و آسان خواهند گشت. بنظر من، مغز و ( **مقصود من از واژه مغز، وهم انسان است** ) جسم انسان، دو موجود متفاوت می باشند که این دو موجود متغیر، به نحوی و یا در یک حادثه ای مجذوب یکدیگر گشته اند. اینطور که من فکر می کنم، وهم انسان پیش از جسم انسان وجود داشته و با وجود گشتن جسم در زمین، وهم ما این جسم را از میان جسم برای خود انتخاب کرده است. این پوشیده ماندن مغز انسان را جسم او سبب می گردد بطوریکه مغز در حصار جسم قرار می گیرد. و حصار جسم، مغز را در پوشش خود گرفته و کاویدنش را مانع می شود. مغز انسان، برای رها گشتن از حصار جسم، باید که خواسته های جسم را مهیا سازد تا اینکه بتواند در مورد خود تفحص کند. خواسته های جسم یک انسان از مغز او: از میان خواسته های جسم انسان، چهار خواسته اصلی و یا واجب هستند که آنها به ترتیب سیر گشتن شکم، ارضاء شدن زیر شکم، رفع حاجت ( دفع

( ۲۶ )

مدفوع) و آسایش ( خوابیدن ) می باشند. و جسم انسان، خواسته های بی شمار دیگری را نیز دارد که این خواسته ها غیر ضروری و یا فرعی نامیده می شوند. از جمله: مست شدن، نشئه گشتن، مشرف شدن، سلطه خواستن و... اما خواسته های مغز یک انسان از جسم او : از میان خواسته های مغز انسان، یک خواسته اصلی است که آن، درست و یا سالم بودن جسم می باشد. برای توضیح این مطلب به آوردن مثال نیازمند می شویم: اگر جسم انسان، مبتلا به امراض دردناک گردد و یا بوسیله وارد شدن ضربه ای ناگهانی و هولناک، درد شدیدی را احساس کند در اینصورت مغز از جسم فاصله می گیرد. یعنی جسم سخت مریض یا سخت ضربه دیده، به یک جسد زنده تبدیل می گردد که مغز از آن خارج و در نزدیکی منتظر می ماند تا اینکه جسم بهبود یابد و یا اینکه ساقط گردد. در صورت بهبود یافتن جسم، مغز در آن بازگشت می کند. ولی اگر جسم در اثر مریضی و یا وارد گشتن ضربه ای هولناک و طاقت فرسا ساقط گردد در اینصورت مغز چنان با سرعت از جسم فاصله می گیرد که راه برگشتی برایش نباشد. من خود بار ها در اثر وارد گشتن ضربه های هولناک بر جسمم، دیده ام که چگونه از طریق مغز جسم خود را ترک می کردم. سپس در نزدیکی جسم برای بازگشتن در او، به انتظار می نشستم. در اینجا قصه آخرین باری که از جسم خود خارج گشتم را بطور خلاصه بیان می کنم: زمستان سال هزار و سیصد و شصت بود که توسط مأموران دادستانی اوین دستگیر و به زندان اوین برده شدم. و در آنجا پس از روز ها و شب ها که زیر بازجویی ها، با آلات نچندان سخت بر سر و بدن من زدند سپس دست هایم را با دستبند، از پشت سر و پشت کمر به طور قیام بسته و آویزان کردند تا اینکه نوبت به اطاق تعزیر ( در اصطلاح حزب الله واژه شکنجه را تعزیر می گویند ) رسید. زمانیکه من به اطاق شکنجه منتقل شدم. به محض ورود در اطاق، از زیر چشم بند، مشاهده کردم کابل های مختلف را که بر تابلو تخته ای به میخ ها آویزان بودند. در خواطر دارم، که بعضی از کابل ها نازک و به یکدیگر بافته شده بودند. ولی تعداد بیشتری از کابل های شکنجه، سیاه رنگ و به دیلم شبیه بودند. در حین اینکه من را بر

روی تخت شکنجه می بستند، صدای ناله های پسران بخصوص فریادهای دختران که روی تخت های دیگر آن اطاق شکنجه می شدند، به من تسلی میدادند. صدا های بسیار ناهنجاری که در آن اطاق طنین افکن بودند، تمامی افکارم را اشغال می کردند بطوریکه در حین اندیشیدن به صدا ها، وارد شدن ضربات کابل را بر کف پا های خود احساس کردم. در شروع یا اوایل وارد شدن ضربات کابل، درد شدیدی را بر پاهایم احساس کردم. ولی پس از چندین ضربه که به کف پا هایم وارد می گشتند، درد شدیدی را در مغز خود احساس کردم. سپس از شدت درد، چنان فریاد کشیدم که شکنجه گران، چیزهایی مانند پارچه و پلاستیک را درون دهان من فرو بردند و به زدن ادامه دادند. پس از این، من از طریق مغزم، جسم را ترک کردم و در بالای تخت قرار گرفتم بطوریکه جسم خود و شکنجه گران را مشاهده کردم، که شکنجه گران بر پا های جسم من ضربه می زدند. و پس از مدتی خود را بر تخت نشسته یافتم. با توجه به مطالب فوق، مغز انسان موجودی است که به هیچ وجه با جسم انسان هماهنگ و یا مقایسه نمی گردد. و مغز انسان، که از حیث شکل و اندازه، مثل و مانند مغز دیگر جانداران می باشد. با اینحال، هیچگونه و حتی یک در میلیاردم شباهت باطنی را با دیگر مغزهای جانداران زمین ندارد. با توجه به مطالبی که در بالا گفته شد، چنین نتیجه می گیریم که انسان برای بهره گیری کردن از مغز استثنائی خود، باید که نخست مغز را از حصار جسم خارج گرداند و پس از فارق شدن از حصار جسم، به ادیشه و تفکرات انسانی (استثنائی) خود پردازد.

چگونه می توان در حصار بودن مغز انسان را تشخیص داد؟. اگر انسانی پس از مهیا گشتن خواسته های اصلی جسم که سیری شکم، ارضاء شدن، رفع حاجت و آسایش می باشند همچنان مغز او در حصار جسمش قرار داشته باشد. یعنی مغز او در پی مهیا گردانیدن خواسته های فرعی یا غیر ضروری جسمش به فعالیت پردازد، در اینصورت او رو به زوال رفته و به موجودی تبدیل می گردد که ما مردمان امروزه، نمودار و مشاهده آن موجود می باشیم. ما موجودات امروزه، که خود را انسان می نامیم، ما از امکانات وافر روز

سوءاستفاده می کنیم بطوریکه پس از سیر ساختن شکم، به مست و نشئه گردانیدن خود می پردازیم. سپس به تخیلات خیس ذهنی پرداخته، و در خیالات، زندگی توأم با مستی و یا نشئه گی جاودانه ( بهشت وعده شده در کتب کهنه ) را برای خود طلب می کنیم. در اینجا مثالی برای تشریح کردن فعالیت مغز استثنائی انسان را می آوریم و به این نتیجه می رسیم، که انسان بدون آگاه گشتن به عظمت مغز و وهم خود، بهره گرفتن یا استفاده کردن از آن را قادر نمی گردد. ( کتاب انجیل مکاشفه \ ۶ آیه ها ۱۲ تا ۱۴ )

**غضب خداوند: آنگاه بره، مَهر ششم را گشود. ناگهان زلزله ای شدید رخ داد و خورشید همانند پارچه ای سیاه، تیره و تار گشت و ماه به رنگ خون درآمد. سپس دیدم که ستاره گان آسمان بر زمین می ریزند، درست مانند انجیر های نارس که در اثر باد شدید از درخت کنده شده، بر زمین می افتند. آسمان نیز همانند یک طومار به هم پیچید و ناپدید گشت و تمام کوه ها و جزیره ها تکان خورده، از جای خود منتقل شدند!**

مطالب فوق، گواه این می باشند که آقای **یوحنا** هیچگونه آشنایی و حتی به اندازه سر یک سوزن، علمی را در مورد اجرام آسمانی نداشته. و او مغز خود را در راه رسیدن به خواسته های فرعی جسمش ( بهشت رؤیایی ) مصرف می نموده. این آقای **یوحنا** با نگاه کردن به بالای سر، می دیده که ستاره گان کوچک مانند انجیرهای کال در آسمان قرار دارند و یک خورشید نیز وجود دارد. و او خورشید را یک مفعولی جدای از ستاره گان گمان می کرده و او هرگز، هم نژاد بودن خورشید با ستاره گان را حتی در تصور آوردن قادر نمی گشته. این ستاره گان که در دیده چشم جانداران زمین، مانند انجیرهای نارس می مانند. هر یک از این ستاره گان، تقریباً میلیونها برابر بزرگتر از سیاره زمین می باشد. بنابر این، اگر انسان این ستاره گان بسیار عظیم را با انجیر های کال تشبیه کند در اینصورت آیا می توان تفاوتی را بین انسان و دیگر جانداران زمین امثال گاو، گوسفند و غیره یافت؟.

**مردمانی که در زمانهای قدیم، این کتب به اصطلاح از طرف خدا را**

**نوشته اند، این افراد امثال حزقیال، یوحنا و .... همگی بلااستثناء با نسبت دادن مطالب خود به خداوند آفریدگار، بزرگترین بی حرمتی و شدید ترین توهین ها را نسبت به پروردگار عالمیان انجام داده اند.** این نویسندگان ( کتب ادیان ) بی خرد و بی اطلاع از هیچ، بی شرمانه مطالب خود که این مطالب، امروزه فروتر از هذیان می باشند را گفته ها از طرف پروردگار عالمیان معرفی کرده اند. و آنان با این عمل، بزرگترین و جبران ناپذیر ترین ضربه ها را بر پیکر بشریت وارد ساخته اند !

میلیون سال هاست که ما آدمیان زندگی در زمین را به امید یافتن و هموار ساختن راه های منزل اصلی خود، ادامه می دهیم. ولی در مدت این میلیون سال های گذشته، ما راهی جز راه یک صدوم ثانیه را بیشتر هموار و طی نکرده ایم. ما می توانیم برای یافتن علل درجا زدن خود، تاریخ گذشته را مرور کنیم و به آگاهی برسیم که این درجا زدن ما را در تمامی لحظه ها خدایان ما سبب گشته اند و سبب می گردند. چونکه ما آدمیان در همه زمانها خدائی ( برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع شود به کتاب کائنات ) پست و فروتر از خودمان را پرستش کرده ایم و پرستش می کنیم. ما انسانها پس از آغاز زندگی در زمین، سالهای بیشماری را با شک و ( بنظر من، بیخردترین و شرم انگیزترین پنداشت بشر این بود که او در پانصد سال پیش از این، خورشید را گردان پنداشت و بر گردیدن زمین تردید کرد ) تردید ها سپری کرده ایم تا اینکه در حدود پنجاه سال پیش از این، از طریق دیده چشم انسان و الامقام و همیشه جاودان بنام **یوری گاگارین** در صحنه کائنات وارد گشته ایم. و پس از این، بسیاری از شک و تردید های پیشین را بوسیله دیدن، از اوهام خود شوییده ایم. سپس ما با پروازهای مکرر به خارج از جو زمین، در کائنات به کشفیاتی مختصر موفق و به این واقف گشته ایم که هیچ نمی دانیم. در زمانهای دیرین که ما انسانها به نادانی خود دانا نبودیم و نمی داشتیم که نمی دانیم، این نادانی ما بر ندانستن سبب می گشت که ما خود را بسیار خردمند بپنداریم. و این خود خردمند پنداشتن، سبب می گشت که مردمانی بی اطلاع از هیچ و مطلقاً بی اطلاع از هیچ، خودشان را به

( ۳۰ )

آفریدگار عالم نزدیک ببینند بطوریکه حکایت است، حدودن یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر از طرف آفریدگار عالمیان به زمین آمده اند. همانطور که مطلع هستید، تک تک این یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، ادعاء میکردند که آنان با پروردگار عالمیان تماس نزدیک دارند. و همانطور که مطلع هستید، هیچیک از این پیغمبران به اصطلاح از طرف خدا آمده، به علم گردیدن زمین در اطراف خورشید، نه فهمیم بودند و نه فهمیم گشتند بطوریکه همه آنان بدون اطلاع یافتن به علم گردیدن زمین (گردش وضعی و انتقالی) درون این زمین دفن گردیدند. علم گردیدن زمین که بر پیغمبران ما پنهان و پوشیده ماند. این علم، امروزه برای کودکان کم سن و سال نیز پیش پا افتاده می آید. من پس از مرور مطالب درج شده در کتب پیغمبران، بر خویش چنین گفتم: این بیخردان که به علم گردیدن زمین، نه آگاه بودند و نه آگاهی یافتند با اینحال، آنان تماس داشتن با آفریدگار عالم را ادعاء کردند. سپس من با مرور علوم کشف شده بدست انسان، بر خویش این سؤال را مطرح کردم: اگر این پیغمبران به علم گردیدن زمین آگاه می بودند و یا آگاه می گشتند در اینصورت آنان چه مقام و منزلتی را برای خوشان ادعاء می کردند؟ در اینجا قصه چگونه ثابت و به ثبت رسیدن علم گردیدن زمین را بیان می کنیم. و با اسناد تقریباً موثقی که در دسترس داریم، این را ثابت می کنیم که پیش از به دنیا آمدن بسیاری از پیغمبران، مردمانی به علم گردیدن زمین آگاهی می داشتند. قبل از ورود به قصه، این نکته را نیز اضافه کنیم که ما برای معرفی شخصیت ها محل تولد و یا محل گذران آنان را بیان نمی کنیم. چونکه تمامی این شخصیت ها در کره زمین تولد یافته اند. اگر انسان به شناخت خود موفق گردد در اینصورت زمانی خواهد رسید که آدمیان محل زندگی حیوانات (زمین) را ترک می کنند. سپس در کائنات ساکن می گردند. در آنزمانهاست که شخصیت ها بوسیله محل تولدشان شناسایی خواهند شد. بعنوان مثال **پروین راه شیری**. این است قصه به ثبت رسیدن گردش کره زمین به دور خود و به اطراف خورشید: «من این اطلاعات را از طریق اینترنت کسب کرده ام» حکایت است که در حدود دو هزار و پانصد سال پیش از این، یکی از افتخارات بشریت بنام

( ۳۱ )

**فیثاغورس** به علم گردیدن زمین آگاه شد. و او به محض سخن گفتن در این زمینه ( گردیدن زمین ) بدست متعصبین مذهبی، پیکر و آثار گرانقدرش در آتش سوزانده شدند. پس از **فیثاغورس**، شاگردان او به ترتیب **فیلولائوس** حرکت وضعی زمین ( گردیدن زمین به دور خود ) را مطرح کرد و **هراکلیدس** **یونتیسی** حرکت انتقالی زمین (گردش زمین به دور مرکز خود) را مطرح کرد. سپس **آریستارخوس ساموسی** با ترکیب نظریه های این دو، اولین نظریه جامع یا خورشید مرکزی را پیشنهاد کرد. پس از **آریستارخوس ساموسی** فیلسوف و منجم قرن سوم قبل از میلادی، این نظریه ( گردیدن زمین ) کاملاً به فراموشی سپرده شد. و این حقیقت گردش زمین، هزار و هشتصد سال پوشیده ماند تا اینکه در تاریخ هزار و پانصد و چهل و سه **۱۵۴۳** ستاره شناس **نیکلاس کوپرنیک** نظریه خورشید مرکزی ( منظومه خورشیدی ) را بسط داد و به صورت علمی درآورد. و **نیکلاس کوپرنیک** یکی از افتخارات بشریت، در همان سال دارفانی را وداع گفت. پس از گذشت **کوپرنیک**، یک بار دیگر، این نظریه و یا بهتر بگوییم حقیقت گردش زمین به فراموشی سپرده شد. ولی این بار نسبت به دفعه قبل، مدت فراموشی بسیار کوتاه بود بطوریکه در اوایل سال هزار و ششصد **۱۶۰۰** **گالیلئو گالیله** نظریه **کوپرنیک** را که مورد لعن و نفرین کلیساها قرار گرفته بود، آشکارا صحیح اعلام داشت. حکام کلیسا ها که فرضیه **کوپرنیک** را فراموش شده می پنداشتند. با ظهور **گالیله**: روحانیون بی خرد و ضد علم، خشمگین گشتند و بار دیگر، فرضیه **کوپرنیک** را منفور و مطرود شمردند. سپس روحانیون با تهدیدات وحشیانه خود، که این تهدیدات خبر از در آتش سوزاندن حقیقت گویان را می آوردند، **گالیله** را وادار ساختند که او سند **گردیدن خورشید در اطراف زمین** را به امضاء رساند. و او از عالم بودن خود توبه کرده و به جمع بیخردان ملحق گردد. انسان والامقام و پژوهشگر **گالیله** در زیر فشار و تهدیدات روحانیون متعصب و بی خرد، سند گردش خورشید را به امضاء رساند. ولی او تا دم مرگ، به پژوهش های خود ادامه داد. و چند کتاب ارزشمند را نیز به دور از چشمان روحانیون ضد علم، به رشته تحریر درآورد. این را نیز اضافه کنیم که در آنزمانها،

قدرت روحانیون به حد زمان **فیثاغورس** نمی رسید که بتوانند **گالیله** و آثار او را در آتش سوزانده و خاکستر گردانند. بنابراین، روحانیون تا آنجا که قدرتشان کشش می داشت، عمل ضد انسانی و ضد علمی خود را به انجام رساندند. و آثار گرانقدر **گالیله** را به لیست سیاه ( ممنوعه ) وارد کردند. پس از این، علی رغم مخالفت و فعالیت های ادیان و مذاهب برای پیشگیری از اثبات علوم، علم گردیدن زمین ثابت گردید و به ثبت رسید. و پس از مدت کوتاهی این علم، بر همه مردمان آشکار گشت بطوری که حکام کلیسا ها با شرم ساری مطلق، اجباراً در سال ۱۸۲۵ آثار **گالیله** را از لیست سیاه خارج کردند. چنین بود قصه ثابت شدن علم گردیدن زمین.

گفتیم که ما انسانها پس از میلیون ها سال، راهی به اندازه یک صدوم ثانیه را طی کرده ایم. همانطور که مطلع هستید، ما یک ماشین بی سرنشین را در ماه تیتان ( یکی از ماه های سیاره زحل ) فرود آورده ایم که این ماشین، فاصله زمین تا ماه تیتان را در مدتی حدودن هفت سال طی کرده است. ما آدمیان که اندیشه هایی چون یافتن راه های منزل اصلی خود را در سر می پرورانیم، اگر ما بخواهیم که در صحنه کائنات حرفی را برای گفتن داشته باشیم در اینصورت باید که ما بتوانیم این فاصله زمین تا ماه تیتان را با یک ماشین سرنشین دار، در مدت یک ساعت طی کنیم تا بتوانیم به این وسیله پایه های استقرار و سکونت خودمان را در کائنات تأسیس کرده و زندگی در خارج از سیاره زمین را برنامه ریزی کنیم. در غیر این، ما حتی به حساب آوردن فاصله ها بین اجرام آسمانی را قادر نخواهیم گشت. چونکه یکی از نزدیکترین ستاره بعد از خورشید، فاصله ای حدودن هشت سال نوری را با زمین دارد که به حساب آوردن هشت سال نوری به کیلومتر، یک عدد هفت و سینزده عدد صفر می طلبد. در اینجا برای تشریح عقب ماندگی های خودمان، می توانیم این فاصله زمانی بین هفت سال و یک ساعت را به حساب آورم. سپس با حساب های بدست آورده، نتیجه گیریم که چند کیلومتر باید به سرعت ها بیافزاییم تا اینکه هفت سال را به یک ساعت مبدل گردانیم. اینطور که من به چرتکه انداخته ام، ما تقریباً هزار و دویست میلیون ۱۲۰۰،۰۰۰۰۰۰ کیلومتر

( ۳۳ )

دورتر از سرعت پایه ای ( پایه سرعت برای زیستن در کائنات ) می باشیم. شاید که ما مردمان-امروزه- رسیدن به سرعت پایه ای- خود- که ۱۲۰۰،۰۰۰۰۰۰ کیلومتر در یک ساعت می باشد را غیرممکن شماریم. ولی این سرعت که در نظر ما بسیار زیاد جلوه می کند. و رسید به آن غیر ممکن می آید، اینچنین سرعت ها دورن کائنات مانند هیچ می مانند. من که یک کارگر ساده هستم با اینحال، فکر می کنم که ما آدمیان صد ها برابر، بیش از این سرعت ها را پشت سر خود خواهیم داشت مشروط بر این که ما به شناخته خود موفق گردیم و اتحاد واقعی انسان را برقرار گردانیم. بعنوان مثال: اگر ما متمدن ( مقصود از تمدن: آگاهی کامل میباشد ) شویم و اتحاد واقعی را بین خودمان برقرار سازیم در اینصورت شاید که ما کائنات را نیز همانند زمین به تسخیر خود آوریم. و اجرام آسمانی را نیز مانند جانداران و جمادات زمین مسخر خود گردانیم. ما مردمان امروزه، ادعاء می کنیم که ما شش میلیارد می باشیم. ولی هیچ توجه نداریم که حتی دو نیز نمی باشیم بلکه ما شش میلیارد تک تک مانند حیوانات راه ها را بر یکدیگر ناهموارتر ساخته و مانع از پیشرفت همدیگر می شویم. انسانهایی که امروزه برای مقابله با هم نوع دسته، گروه، کشور یا امثال را تشکیل داده اند. و به این وسیله، داشتن اتحاد را فریاد می کشند، آنان توجه داشته باشند که اتحاد حیوانی را بر اتحاد انسانی ترجیه داده اند. همانطور که مطلع هستید، حیوانات زمین، در مواقع شکار کردن با همدیگر متحد میشوند. و پس از گرفتن شکار، به ستیز با یکدیگر می پردازند. بنا بر این، مردمانی که امروزه برای هجوم بردن و ساقط کردن هم نوع، دست بدست یکدیگر می دهند و از اتحاد نیز دم می زنند، آنان توجه داشته باشند که فروتر و پست تر از حیوانات می باشند. چونکه حیوانات برای هجوم بردن بر دیگر نژادها با همدیگر متحد می شوند، نه مانند ما انسان ها که به هم نژاد های خودمان هجوم می بریم.

**ای** مردمان که برای ایمن ساختن منزل خود، امنیت همسایه را می زدایید،  
**ای** مردمان که برای سیر کردن شکم خود، شکم دیگران را می درید، **ای**  
مردمان که هموعان را دشمن خطاب می کنید، **ای** مردمان که برای ساقط

( ۳۴ )

کردن هم‌نوع از فداء کردن جان خود نیز در بقی نمی‌ورزید و ای مردمان که یکدیگر به هلاکت می‌رسانید. و به عمل ساقط کردن هم‌نوع، افتخار کرده و خودتان را قهرمان معرفی می‌کنید، تا در نشده و این امکانات زمین از بین نرفته به خود آید. و خود را از این زندگی حیوانی رها ساخته و اتحاد انسانی را بین خودتان ایجاد نمایید. تا به این وسیله، بتوانید که امکانات زمین را در راه هموارتر گردانیدن راه‌های منزل اصلی خود بمصرف برسانید. در غیر این، فاجعه‌های مصیبت آور که بدست خودمان یکی پس از دیگری بوجود می‌آیند، این امکانات وافر امروزه را به خاکسترهای فردا تبدیل می‌سازند. ما مردمان امروزه که با نفرت داشتن به هم‌نوع متولد می‌شویم، آگاه شویم که این نفرت ورزیدن‌های ما به همدیگر، باعث مضمحل شدن امکانات موجود می‌گردند. ما موجوداتی که خود را انسان خطاب می‌کنیم، این را بدانیم: هرگز یک انسان واقعی به خود یا هم‌نوع نفرت نمی‌ورزد. بنابراین، ما که خود را انسان می‌نامیم، اگر یک نشانی از انسانیت در ما وجود دارد باید که این نشان، ما را از تنفر ورزیدن به هم‌نوع باز دارد. ما موجوداتی که خود را با شعور و متمدن می‌نامیم، اگر با شعور هستیم، باید که نفرت ورزیدن به هم‌نوع را از خود طرد کنیم و این امکاناتی که به آینده‌سازی تعلق دارند را، در راه نشان دادن تنفر خود به هم‌نوع مصرف نگردانیم. و تا دیر نشده و امکانات موجود از بین نرفته، برای ایجاد اتحاد و تفاهم بین خودمان، شتابگر شویم. اینکه چرا باید برای ایجاد اتحاد عاجل شد، به نکات زیر با دقت بیشتری توجه کنیم: اتحاد بین انسانها، زمانی کاربرد دارد که امکانات وجود داشته باشند. بنابراین، امروز که امکانات فراوانی وجود دارند، اتحاد بین ما ثمر بخش خواهد بود. فردا که این امکانات از بین رفت، دیگر اتحاد ما هیچ کاربردی که نخواهد داشت بلکه اثر منفی نیز خواهد داشت. چونکه بدون داشتن امکانات، ما انسانها باید که همدیگر را کشته و با تغذیه از گوشت یکدیگر برای بقاء، شکم‌هایی را سیر بگردانیم نه این که متحد شویم و همگی به هلاکت برسیم.

در اینجا چگونه بمصرف رسیدن امکانات روز را تشریح می‌کنیم. و به این وسیله، شاید که بتوانیم از مضمحل گشتن امکانات موجود جلوگیری به عمل آوریم.

ما مردمان امروزه، امکانات زمین را به مواد و اجناس مختلف تبدیل می‌سازیم. اکثریت و یا بهتر بگوییم نود درصد از امکانات زمین که امروزه به مواد و اجناس تبدیل می‌گردند، مضر بر انسان می‌باشند. در این مورد امثال بسیاری را برای توضیح اعمال خودمان باید آوریم: اولین جنس روز را مثال می‌زنیم که سلاح نامیده می‌شود. و این جنس، بیشترین امکانات زمین را به خود اختصاص می‌دهد. این آلت جنگ و یا سلاح که بدترین، مضرتین، خطرناک‌ترین و ضد انسان‌ترین جنس از میان اجناس روز می‌باشد. با اینحال، این جنس، بدست خود انسان ساخته می‌شود. در زمانهای دیرین، انسانها برای مقابله با دیگر جانداران زمین، اسلحه ساختند. و بوسیله اسلحه، تمامی جانداران زمین را مسخر خود گردانیدند. و انسان‌ها پس از غلبه بر دیگر جانداران، به تصرف امکانات زمین پرداختند و امکانات فراوان زمین را یکی پس از دیگری تصاحب کردند. انسان، پس از مسخر ساختن دیگر جانداران و تسخیر کردن کره زمین، کارش در این کره به پایان رسید. و او با امکاناتی که از زمین برایش حاصل گشته بودند، برای حرکت بسوی منازل جدید آماده گشت. ولی این انسان، بجای حرکت و ادامه راه، از پیروزی بر دیگر جانداران زمین بسیار مفتخر گشت. سپس در فراوانی امکانات زمین، غرق گردید بطوریکه انسانها پس تسلط یافتن بر دیگر جانداران و در اختیار گرفتن امکانات زمین، به ادامه راه خود هیچ توجه ای نکردند. و این بی‌اعتنائی به ادامه راه، سبب شد که انسانها زمین را مقصد آخر خودشان بپندارند. و این پندار غلط، باعث شد که انسانها در حصار زمین، محو گردند. و یک زندگی جدید و بی‌انگیزه ای را در زمین آغاز نمایند. این بی‌انگیزه گشتن زندگی، انسانها را وادار ساخت که آنان طرق زندگی حیوانات را الگوها بر زندگی خود قرار بدهند. سپس مانند حیوانات و یا بهتر بگوییم بدتر از حیوانات به نزاع یا ستیز با خود (همنوعان) پردازند، به خود نفرت بورزند، بر خود هجوم ببرند و خود را به هلاکت برسانند. بنابر این، انسانها برای ساقط کردن یکدیگر، به اسلحه مرگبار محتاج گشتند. و ساختن و تولید کردن اسلحه مرگبار را انگیزه‌ها بر زندگی خود در زمین قرار داده و می‌دهند. **سلاح** روز: امروزه سلاح‌هایی

وجود دارند که قادرند کره زمین را از سامانه خورشیدی محو بگردانند. ( یعنی زمین را به دانه های ریز مانند انجیر های نارس تبدیل بسازند ) من در این مورد اطلاعات کامل و یا موثقی را ندارم، ولی شنیده ام که هر یک از این سلاح ها ( بمب اتم ) هزینه ساخت و هزینه نگهداریش، بودجه کل زمین را شامل می شود. در دنیای امروزه مردمانی بیخرد، امکانات را به اسلحه تبدیل می گردانند. و این بیخردان، بوسیله ساخت و تولید اسلحه، دیگران را نیز بطرف تبدیل امکانات به اسلحه، حول می دهند بطوریکه امروزه همه سران کشورها، در این اندیشه می باشند که چگونه سلاحی را فراهم گردانند که مخرب تر از اسلحه اتمی روز باشد. من بعنوان یک شاگرد، از نویسندگان توانا تقاضا می کنم که در این مورد قلم بدست گیرند و تمامی سلاح ها، کارگاه های اسلحه سازی، انبارهای اسلحه و تعداد افرادی که از طریق ساخت، فروش و یا نگهداری اسلحه، امرار معاش میکنند را بر همگی آشکار گردانند. بنظر من، اگر ما این نیرو و امکاناتی که به ساختن و تولید کردن اسلحه اختصاص داده ایم را در راه آشکار گردانیدن راز های درون کائنات بمصرف رسانیم در اینصورت ما قادر می شویم که فاصله یک سال نوری را در کمتر از یک روز طی کنیم. از این جنس ( سلاح ) بگذریم و اجناس دیگر را مرور کنیم. **دُخان:** این جنس دودی است که انسانها را به امراض مختلف، از جمله سرطان مبتلا می سازد بطوریکه انسان بوسیله مصرف این جنس، که امروزه به سیگار مشهوریت دارد، خود و اطرافیان را به امراض مختلف مبتلا می گرداند. اگر من امکانات بیشتری را در اختیار خود داشتم در اینصورت لیست کل دخانیات زمین را یافته و بر خود آشکار می ساختم که چگونه درصد بالایی از امکانات آینده سازی را به دود سمی تبدیل کرده و این دود سمی را به داخل جسم خود تزریق می نمایم. امروزه دخانیات از حیث تولید و مصرف بعد از اسلحه، در رده دوم قرار دارد. و مقام سوم را الکل به خود اختصاص می دهد. **الکل** و یا مشروبات الکلی: امروزه مشروبات الکلی، بعد از اسلحه و دخانیات بیشترین امکانات زمین را مضمحل می گردانند. و این مشروبات الکلی، علاوه بر امکانات زمین، مغز انسانها را نیز به سرگین مبدل می سازند

بطوریکه مردمان بوسیله نوشیدن مشروبات الکلی، از حالات عادی خارج و در بسیاری از مواقع، کاملاً کنترل خودشان را از دست میدهند و همانند موجودی بی مغز، در گوشه ای قرار و هیچگونه عمل انسانی ای را قادر نمی گردند. ما آدمیان در هر دوره، آداب و رسوم متفاوتی را داشته ایم. امروزه چنین رسم است که اگر فردی یا افرادی بخواهند عمل خلاف و یا زشتی را انجام بدهند، آنان پیش از اقدام به عمل خلاف، مشروبات الکلی را می نوشند. سپس به انجام عمل زشت خود می پردازند. و این مردمان به رسم روز، بوسیله نوشیدن الکل، اعمال خلاف و یا زشت خوشان را به توجیه می آورند. در قوانین اکثریت کشورهای امروزه، چنین است که اگر فردی در حالات مستی، فرد دیگری را به قتل برساند، مستی او سبب می شود که قتل، غیر عمد محسوب گردد. امروزه مشروبات الکلی، انگیزه ها برادامه زندگی بسیاری از مردمان می باشند بطوریکه مردمان به کار و تلاش فراوان می پردازند که بتوانند مشروبات بیشتری را برای خودشان فراهم آورند. در دنیای امروزه، اکثریت جوانان بین پانزده و بیست سال، به عشق این زندگی میکنند که آخر هفته ها را مشروب بنوشند و از حالات عادی خارج گردند. و اکثریت مردمان بین بیست و صد سال، در این فکر می باشند که چگونه پول هنگفتی را به جیب بزنند، که بتوانند بوسیله این پول ها، برای خودشان خدمتکاران گیرند، همیشه در سفرهای توریستی مست یا نشئه باشند و از این قبیل خواسته ها. من می توانم این را با اطمینان خاطر اعلام کنم: هیچیک از مردمان امروزه، هیچ علاقه ای و حتی هیچگونه سمپاتی به شناخت و پیشرفت خود ( انسان ) ندارند. و تک تک مردمان امروزه، در این اندیشه می باشند، که چگونه عمر کوتاه خود را با شادی های موجود روز، پشت سر بگذارند. این به اصطلاح خوشی های زندگی که ما مردمان امروزه، با آنها سرگرم می باشیم عبارت اند از بسیار خوردن، بسیار نزدیکی کردن، احترام گرفتن، مست بودن، نشئه بودن، سلطه داشت، به تمسخر گرفتن اطرافیان و... بنظر من، اینچنین شادی ها که بین ما مردمان امروزه رواج دارند، در حقیقت شادی از دیوانگی ها می باشند. برای توضیح این مطلب ( شادی و یا دیوانگی ) چند

بیت از اشعار انسان خردمند **شهید بلخی** را می آوریم.

**اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک ماندی جاودانه**

در این گیتی **سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه** (شهید بلخی)  
در اشعار فوق، **شهید بلخی** کنایه از این دارد که ناآگاهی غم انگیز است و ما مردمان که به هیچ آگاهی نداریم با اینحال، خود را شاد و سرافراز می پنداریم. ما مردمان که در ناآگاهی ها غرق، و مانند دیوانگان به شادی کردن می پردازیم، آگاه شویم که این شادی ما، از دیوانگی هاست نه از سرافرازی.  
**شادی و دیوانگی، دو واژه متضاد .**

**که بر بیخرد، بین این دو واژه، نباشد تضاد .**

**من بیخرد، که شادم در دیوانگی هام .**

**چرا خرد پیشه کنم غم گردد همرام .** (مهدی عزیزی)

امید است که ما مردمان امروزه این مستی، نشئه گی و یا دیوانگی ها را شادی نشماریم. و با آگاه ساختن، خودمان را از غرق گشتن در دیوانگی ها نجات بخشیم. ما مردمان امروزه، می توانیم به اطراف بنگریم و بینیم که هشتاد درصد از جمعیت زمین، بوسیله الکل سرها را به قول خود، گرم می گردانند، نوزده درصد بوسیله مواد مخدر، سرها را حیران و گیج می گردانند و یک درصد باقیمانده نیز سرها را در تاریکی به عشق بهشت رؤیایی بعد از مرگ، نشئه می گردانند. من در دوران بچگی، چنین فکر می کردم که یک پرفسور، فیلسوف، اوستاد دانشگاه و امثال انسانی است بسیار آگاه. با گذشت زمان که من از نزدیک با چندی از آنان برخورد کردم، دیدم که آنان نیز مشروبات الکلی را مانند مشروبات مفید بر جسم انسان، می نوشند. من با خود می اندیشم و بر خویشتن چنین گله می کنم: اگر بنا باشد که پرفسور، فیلسوف و یا استادان امروزه، برای گرم کردن سر خود، الکل را بنوشند بنا بر این، مردمان عادی باید که در الکل ها به شنا کردن بپردازند. یک مثالی است که می گوید: **هرکس بفکر خویش و بی ریش به فکر ریش**. ما مردمان امروزه، هیچ توجه نداریم که فردایی وجود دارد. و همگی بلااستثناء بدون اعتناء کردن به فردا، در این اندیشه می باشیم که چگونه لحظه حال را در

( ۳۹ )

حالات غیر عادی سپری کنیم. چونکه در حالات عادی، امکان این می رود که ما به مشکلات آینده اندیشیم و لحظه حال را بر خود تلخ گردانیم. انسان واقعی، با اندیشیدن به آینده، اتحاد را بین خود ایجاد می کند. سپس با توجه به امکانات روز، برنامه ها را برای ساختن زندگی ایده آل، بر کتاب زمان خود درج می دارد. ما مردمان که شش میلیارد تک تک امکانات را در راه مست کردن خود، مصرف می نماییم. و ما که بجای اتحاد، به هموع نفرت می ورزیم. آیا ما می توانیم با این اعمال، خود را انسان نیز خطاب نماییم؟ من فکر می کنم که تا اینجا به حد کافی در مورد الکل گفتیم. در اینجا جنس و یا مواد شماره چهارم که امکانات زمین را مضمحل می گرداند مرور می کنیم. این جنس یا ماده، **مخدر** ( یعنی بی حس کننده ) نام دارد: همانطور که از نام این جنس پیداست، مخرب مغز و ویرانگر جسم انسان می باشد. در دنیای امروزه مواد مخدر در هر گوشه و کناری یافت می شوند. ولی این مواد، غیر قانونی می باشند. مثال: اگر یک انسان از سیاره ای دیگر، در زمین فرود آید و مدتی را میان ما زندگی کند در اینصورت او با مشاهده مواد مخدر، بر خود این سؤال را مطرح میکند. این مواد مخدر که در هر جایی یافت می شوند، چرا غیرقانونی و غدقن می باشند؟. امروزه بسیاری از افراد کشورها، بعنوان مأموران ضد مواد مخدر، تمامی امکانات و نیرو را صرف مبارزه با این مواد می کنند. شاید بتوان گفت که امروزه تعداد مأموران ضد مواد مخدر در هر کشوری بعد از افراد ارتش از حیث تعداد نفرات، رده دوم را تشکیل میدهند. با اینحال، مواد مخدر در هر جایی یافت می شوند. چونکه سران کشورها بلااستثناء در تولید و پخش مواد مخدر، به یک نحوی دست و شرکت دارند. باید گفت که این سران کشورها، یا خود کودکان هستند و یا اینکه دیگران را کودکان می پندارند. چونکه برای تولید کردن مواد مخدر، باید که هکتارها زمین را زیر کشت برد تا توان چند کیلو مواد مخدر را فراهم آورد. بنابراین، اگر سران کشورها، به ریشه کن ساختن مواد مخدر مایل باشند در اینصورت آنان این عمل ( ریشه کن کردن مواد مخدر ) را به آسانی قادر می شوند. سؤال از خویش: چرا سران کشورها این عمل، ریشه کن ساختن مخدر را انجام نمی

دهند؟ جواب سؤال: علتش این است که اکثریت سران کشورها، خود نیز مصرف کننده مواد مخدر می باشند. ما می توانیم بوسیله مرور زندگی سران گذشته، دریابیم که اکثریت آنان برای خود، حرمسرا ها ساخته بودند. یعنی ده ها زنان را برای شخص خود، تصرف کرده بودند. سپس برای بیشتر ارضاء گردانیدن خود، از مواد مخدر به عنوان دارو استفاده می نمودند. بعنوان مثال: شاه هان سلسله قاجار، که وافور و تریاک سلطنتی آن بیخردان، بسیار مشهور است. این چهار قلم اجناس، که در بالا توضیح داده شدند، اجناسی هستند مطلقاً منفی، یعنی صد درصد مضر بر انسان می باشند. با اینحال، امروزه نود درصد از امکانات زمین صرف ساخت و تولید این کالاها می گردند. از این اجناس می گذریم و کالاهایی که برای بازی و سرگرمی ها ساخت و تولید می گردند را مرور می کنیم. امروزه کارگاه های بی شماری وجود دارند که وسایل و یا اسباب بازیها را تولید می کنند. بعنوان مثال: کارگاه های تولید ماشین های کازینو یا بازی های رولت، ( امروزه این ماشین های بازی رولت، دمار از روزگار مردمان کشورهایی را درآورده اند ) کارگاه های تولید تپله ها و چوب های بازی بلیارد، تپله ها و گوشت کوب های بازی بولینگ، تپله ها و راکت های تنیس، بدمینتن و پینگ پونگ، تپله ها و چوگان های بازی گلف، چوب و دستوار های اسکی و ... این کالاها که درصد قابل ملاحظه ای از امکانات زمین را به خود اختصاص داده اند، آنها همچگونه اثری در پیشرفت و یا آگاهی انسان را که ندارند بلکه مانع از پیشروی انسان نیز می شود. جنس دیگری هست که این جنس، امروزه عزیزترین اجناس می باشد. پول: امروزه لغت پول، به هر واژه ای تعبیر می گردد بطوریکه پول به خون، غذا، لباس، مسکن و ... تبدیل می شود. در دنیای امروزه، پول درصد بالایی از امکانات زمین را مضمحل می گرداند. چونکه مردمانی زالوصفت، از پول سوءاستفاده کرده و پول ها را در صندوق ها پنهان می کنند. و به این وسیله، دیگران را تحت سلطه و خدمتگذار خود می گردانند. در اینجا یکبار دیگر از نویسندگان قادر تقاضا می کنیم که قلم در دست گیرند و تمامی کارگاه های تولید پول، تمامی بانک های کشورها و تمامی افرادی را که از طریق تولید، نگرهانی و

داد و ستد پول امرار معاش دارند را بر همگی آشکار گردانند. ما مردمان که خود را انسان خطاب می کنیم، لطفاً یک نگاهی به اطراف خود اندازیم و ببینیم که چند صد میلیون از جمعیت دنیا، بوسیله پول عمر خود و امکانات زمین را هدر می سازند. آیا ما اطلاع داریم که بهترین ساختمان ها را پول در تصرف دارد؟ آیا این را می دانیم که چند صد میلیون انسانها بعنوان مأمور (پلیس) در خدمت پول قرار دارند؟. بنظر من، هر زمان یا هر لحظه ای که انسان به شناخت خود موفق گردد، در همان زمان، ریشه پول از زمین زده می شود. و با ریشه کن شدن پول، ریشه قمارخانه ها و دزدی ها زده می شوند. سپس ریشه مأموران پولیس، زندان ها، مرزها، ارتش ها همه یکی پس از دیگری از بین خواند رقت. امروزه کالای های بسیاری تولید می گردند که مضر بر انسان می باشند، ولی ما به این چند قلم اجناس که در بالا گفته شد اکتفاء می کنیم و به مسائل دیگر می پردازیم!

در اینجا نکاتی را در مورد کلمه **فلسفه** بیان میکنیم. بنظر من حقیر، واژه **راه** یکی از هزارن معانی واژه فلسفه می رساند. بر این اساس که فیلسوف، یک راه (فلسفه) را انتخاب می کند. و او در آن راهی که انتخاب کرده، برای ثبوت دانش و علوم، راهی می گردند. بعنوان مثال: فیلسوف نامی و مشهور **ارسطو**، او نیز یک راه (فلسفه) را انتخاب کرد و در آن راه، راهی گشت. **ارسطو** که در بیش از دو هزار و سیصد سال پیش از این میزیست، او قادر گشت که در آزمونهای دیرین، کائنات را ترسیم کند. فیلسوف نامی **ارسطو** در **راه** (فلسفه) خود، علوم بسیاری را رسم کرد و آنها را به جامعه عرضه داشت. ولی چندی از این علوم، امروزه کاملاً غیر حقیقی و یا غلط میباشند. بعنوان مثال: در راه (فلسفه) **ارسطو**، زمین در مرکز کائنات قرار دارد. و یا اینکه اجسام سنگین، سریعتر از اجسام سبک سقوط می کنند. این را هم بیان کنیم که چگونه **گالیله** نشان داد که سرعت سقوط اجسام، به وزن آنها بستگی ندارد. در اواخر قرن پانزدهم، آزمونها که هرکس به یکی از قوانین و قواعد **ارسطو** شک می کرد، او انسانی بیخرد شمرده می شد. یکی از آن قواعد این بود که اجسام سنگین سریعتر از اجسام سبک سقوط می کردند.

( ۴۲ )

**گاليله** برای اثبات این خطاء، از استادان هم کلاسی خود دعوت کرد که همراه او به بالای برج مایل پیزا بروند. **گاليله** دو گلوله توپ را یکی به وزن پنج کیلو و یکی به وزن نیم کیلو که با خود آورده بود، از بلندی برج پیزا بطور همزمان به پایین رها کرد. و همه حاضران در کمال شگفتی مشاهده کردند که هر دو گلوله بطور همزمان به زمین رسیدند. ما مردمان امروزه، به تجارب آموخته ایم که امکان خطاء در هر راه یا فلسفه ای وجود دارد. لذا، هرگز یک راه و یا یک فلسفه ای مطلق نمی گردد. « فلسفه » یک لغت یونانی می باشد که اگر ما این لغت را به فارسی ترجمه گردانیم معنی **دانش دوستی** یا **دانش جویی** را می دهد. برای پیروی کردن از معنی لغت فلسفه، باید که ما آدمیان، این جسم دوستی را رها و دانش دوستی را پیشه خود گردانیم. در حال حاضر، بر اساس علومى که کشف و ثبت گردیده اند، راه ها و یا فلسفه ها بسیار و بی شمار می باشند. و تعداد ما آدمیان نیز بسیار می باشیم. لذا، تک تک ما باید که در این راه ها راهی شویم تا به این وسیله دانش ها را آموخته، علوم را کسب کرده و راه ها را بر یکدیگر همواتر گردانیم. همانطور که در بالا گفته شد، فیلسوف نامی **ارسطو** در راه، ایده و یا فلسفه خود خطاء بسیار داشت. ولی اگر او آن راه را انتخاب و در آن راهی نمی گشت در اینصورت شاید که پرواز انسان به کائنات، هزاران سال به تعویق می افتاد. اختر شناسان امروزه، بحث از این دارند که سامانه خورشیدی چند عدد سیاره دارد در حالیکه این چنین اباحت به زمان های دیرین باز می گردند. در این دهر، که دهر علم و صنعت نامیده می شود و کهکشانشان ها در دیده ما ظاهر می گردند. بنا بر این، باعث خجالت و شرم است که ما در مورد تعداد سیارات سامانه خود به مباحثه پردازیم. ما مردمان امروزه، به دیده چشم خود می بینیم که منظومه و یا کهکشانهایی در همسایگی خورشید می باشند. ولی ما حتی تصور سفر به آنها را قادر نمی باشیم. من همیشه از خویش می پرسم: چه شکلی صورت کائنات را به تصویر می کشد؟ آیا این کائنات دایره، مثلث و یا مخروطی شکل می باشد؟. سپس خجل در یافتن جواب، بر خویش این سؤال را مطرح می کنم: تو که سفر به نزدیکترین کهکشانشان را

حتی تصور نمی توانی، چه باعث می شود که این چنین بلند پروازانه می اندیشی؟. با توجه به آگاهی یافتن فیلسوف دوران باستان **فیثاغورس**، بر سامانه خورشیدی یا خورشید مرکزی، می بایست که ما مردمان امروزه، حداقل خارج شدن از این سامانه را قادر می گشتیم. این که ما آدمیان مانند یک اسب آسیاب نقطه ای را دور می زنیم، علتش این است که ما زمین را منتهی راه های مقصد خودمان قرار داده ایم. ما مردمان که امروزه در فراوانی امکانات زمین غرق می باشیم، همگی در این اندیشه هستیم که چگونه با این امکانات فراوان، شکم خود را به کیسه ای بسیار پر حجم تبدیل گردانیم که بتوانیم همانند حیوانات تمام اوقات را با جویدن غذا ها سپری گردانیم. اگر ما تاریخ گذشته را مرور کنیم و گفتار و کردار پشینیان خود را از نظر بگذرانیم در اینصورت با نگاه به سراسر تاریخ، به تعداد انگشت شماری که مشهور به فیلسوف، منجم، فیزیکدان و یا امثال می باشند برخورد می کنیم در حالیکه میلیاردها دغل باز و دروغ پردازان را در تاریخ خود می یابیم. بعنوان مثال: در تاریخ گذشته، یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ثبت گردیده است و .... هر انسانی در دوران زندگی خود، یک راه یا فلسفه ای را انتخاب و در آن راهی می گردد. مثال: ما مردمان امروزه که زمین را آخرین خط فلسفه و یا راه های خود قرار داده ایم، این عمل باعث گشته که ما راه یا فلسفه ها را به بازیهای سرگرم کننده تبدیل کرده ایم. و ما این بازیهای سرگرم کنند را بجای راه یا فلسفه برای خود انتخاب می کنیم. در این مورد میتوان امثال بسیاری را آورد، لیکن ما به چندی از این امثال اکتفا می کنیم: ما مردمان امروزه، پس از سیر گردانیدن شکم، ارضاء کردن زیر شکم، دفع مدفوع و آسایش، به این فکر می افیم که چگونه باید اوقات باقی مانده را سپری و یا پشت سر بگذاریم. من این سؤال را برای خویشتن مطرح می کنم: آیا من برای باقی مانده اوقات خودم، کدام یک از این راه یا فلسفه ها را انتخاب کنم بهتر است؟. آیا فلسفه شترنج برای من مناسب است؟ و یا اینکه فلسفه تخته نرد، موزیک، رقص، آواز، فیلم، پاسور، دارت، بلیارد، بولینگ، فوتبال، بیس بال، هندبال، بسکتبال، والیبال، گلف، تنیس، دوچرخه رانی، چهارچرخه رانی، قایقرانی، شناگری،

اسکی، مشت زنی، کاراته زنی، گیتار زنی، دزدی، قاچاق، آدم کشی، معتادی، همجنس دوستی و یا وارونه زیستن برایم مناسب تر است؟. یک مثال در مورد وارونه زیستن: اکثریت مردمان امروزه، برای رفع حاجت یا دفع مدفوع، توالت ساخته اند و در آن دفع مدفوع می کنند. فرض گیریم که افرادی (مانند حیوانات زمین) هر وقت که رفع حاجتشان فرا رسد، در هر جا که باشند همانجا رفع حاجت کنند. اینچنین افراد، وارونه زیستن را فلسفه خود قرار می دهند. سپس آنان برای عادی جلو دادن فلسفه غیر عادی خود، به فعالیت می پردازند. و اینچنین افراد تمامی امکانات، اندیشه و تفکرات را به عادی جلو دادن اعمال غیر عادی خودشان اختصاص می دهند. این موضوع بسیار پیچیده و تشریح کردنش برای من دشوار می آید. بهرحال، تا آنجا که در توان دارم سعی ام را خواهم کرد. امروزه تعداد قابل ملاحظه ای از درصد جمعیت زمین، خودشان را بطور غیر عادی ارضاء می گردانند. یعنی مردان بوسیله مردان و زنان بوسیله زنان یکدیگر را ارضاء می دارند. و این چنین ارضاء گشتن ها، در میان مردمان امروزه، غیر عادی و یا بهتر بگوییم عمل زشت خطاب می گردند. در حال حاضر، این افراد به همجنس دوستان مشهور می باشند. و تک تک این افراد (همجنس دوستان) تمامی نیرو، امکانات و تفکرات را در این صرف می نمایند که بتوانند ارضاء گشتن بوسیله همجنس را یک عمل عادی جلوه گر سازند. در اینجا برای بهتر توضیح دادن این مسئله، باید که من دوباره مثال دفع مدفوع را به تکرار آورم: امروزه هر فردی قادر است که هر وقت و هر جا که بخواهد دفع مدفوع کند. ولی او برای زندگی در محیط های اجتماعی، باید که این عمل غیر عادی را در چهار دیواری خود به انجام برساند. در غیر این، محیط اجتماع، او را طرد می گرداند. اگر افرادی از میان مردمان امروزه، دفع مدفوع را در مکانی به غیر از توالت، طلب می کنند. این عمل دفع مدفوع، یک عمل شخصی میباشد. لذا، عمل شخصی هر فرد، به خودش اختصاص دارد. و هیچ اشکالی ندارد که فرد یا افرادی چگونه دفع مدفوع می کنند، چگونه ارضاء می گردند و یا اینکه با چه غذا هایی شکم را سیر می گردانند. چونکه طبیعت و پسند ها بسیار و متفاوت هستند. بنابر این، اگر فردی بالای دیوار

رفع حاجت کند و یا اگر فردی با همجنس، خود را ارضاء گرداند. این اعمال، شخصی و فقط به خود شخص ارتباط دارد. همانطور که واقف هستید، برای رها ساختن مغز از حصار جسم، باید که اول خواسته های جسم فراهم گردند تا اینکه مغز از حصار جسم رها و قادر به اندیشیدن گردد، البته اندیشه هایی که فارق از نیازهای جسم می باشند. همانطور که در بالا گفتیم، نیازهای جسم انسان: سیر کردن شکم، ارضاء کردن زیر شکم، دفع مدفوع و آسایش می باشند. و فراهم گردانیدن نیازهای فوق، بر هر انسانی واجب الاجبار می باشند. چونکه با کم شدن یک قلم از این نیازها، مغز انسان به غیر از آن کمبود، اندیشیدن به چیز دیگری را قادر نمی گردد. ما مردمان، امروزه می توانیم به اطراف بنگریم و ببینیم که بسیاری از افراد، اکثریت اوقاتشان را به ارضاء گردانیدن پایین تته خود، اخصاص داده و می دهند. این عمل انسان، ( ارضاء گشتن پایین تته ) درست مانند اعمال سیر گشتن شکم و رفع حاجت ( دفع مدفوع ) او می باشد. در دنیای امروزه، غذا های مختلف با طعم های متفاوت وجود دارند. و مردمان کشورهای، شکم را با غذا های گوناگون سیر می گردانند. بعنوان مثال: در کشورهای، گوشت خوک ممنوع و مصرف چندانی ندارد. ولی همین گوشت خوک، در کشورهای بیشتری مصرف دارد. با توجه به ممنوع بودن گوشت خوک در یک مکان، و آزاد بودنش در مکانی دیگر، مردمان این مکان ها یا کشورهای، در این مورد ( خوردن و یا نخوردن گوشت خوک ) ایراد چندانی را بر یکدیگر نمی آورند. ولی مردمان کشورهای، در مورد چگونه ارضاء گشتن، بسیار ایراد های ناپسندی را بر یکدیگر می آورند. چونکه در دنیای امروزه، کشورهای ارضاء گشتن بوسیله همجنس را قانونی می شمارند در حالیکه همین عمل، در کشورهای مجازات اعدام را دارد. و این قوانین بسیار متفاوت و ضد یکدیگر، سبب گشته اند که افرادی همه نیرو و امکانات را در راه ارضاء کردن پایین تته خود، بمصرف برسانند. اگر مردمان زمین، به ملاحظه و تحمل یکدیگر موفق گردند. و بر مسائل شخصی یکدیگر، امثال چه نوع غذا خوردن، چه نوشیدن، چگونه لباس پوشیدن، چگونه خود را ارضاء کردن و... ایراد نیاورند. و برای ابراز همکاری و احترام نهادن بر قوانین،

نیازهای جسم، امثال دفع مدفوع و ارضاء گشتن را (مانند حیوانات) در ملاءعام به انجام نرسانند در اینصورت مغز های آنان، اندیشیدن به زندگی در کائنات را قادر خواهند گشت. در دنیای امروزه، مسئله همجنس دوستی، یک مسئله بسیار بزرگ و بغرنج می باشد. چونکه همجنس دوستی، بین انسانها تفرقه می افکند، تفرقه ای که هیچیک از ادیان یا مذاهب تا کنون قادر به ایجادش نگشته اند. در اینجا این مثال را برای تشریح جدایی بزرگی که مسئله همجنس دوستی ایجاد می کند را می آوریم: فرض می گیریم، که در یک خیابانی چهار جامع وجود داشته باشند که بترتیب یک کنیسه یهودیان، یک کلیسای مسیحیان، یک مسجد مسلمانان و یک کلوب همجنس دوستان باشد. سپس خود را به عنوان یک انسان بیطرف و یا یک انسان عادی امروزی، در آن خیابان برای داخل گشتن به این چهار جامع، وارد شده می پنداریم. نخست بدون ترس یا هراسیدن، به کنیسه داخل میشویم. و پس از کنیسه، به کلیسا نیز بدون ترس و هراس، داخل میگردیم همینطور بدون ترس و هراس، به مسجد نیز قدم می گذاریم. ولی وارد گشتن به کلوب همجنس دوستان را بدون ترسیدن یا هراسیدن، قادر نمی گردیم. چونکه کلوب های همجنس دوستان، مردمان عادی را به وحشت می اندازد. و این وحشت مردمان از همجنس دوستان، باعث می شود که جدایی بزرگی بین جامع ها ایجاد گردد. این نکته را نیز گفته باشیم که مردمان همجنس دوست، علیرغم مهربان بودن و خشونت نکردن، دیگران را به وحشت می اندازند. من با اندیشیدن به مسائل روز، با خویشتن چنین میگویم: پس از قرن ها در تفرقه ادیان و مذاهب بودن، حالا که داشتیم کم کم این ادیان و مذاهب را بوسیله درون داستان ها قرار دادن، پشت سر خود می دیدیم. این ازدهای بسیار عظیم و وحشت انگیز همجنس دوستی را در پیش روی خود می بینیم.

**ای** مردمان که فلسفه همجنس دوستی را انتخاب کرده اید. و تمامی نیرو، امکانات و تفکرات خودتان را در این راه صرف می نمایید. شما عزیزان، توجه داشته باشید که عمل ارضاء شدن، همانند عمل دفع مدفوع می باشد. و این عمل، ( ارضاء شدن ) یکی از نیازهای جسم جانداران است که همانند دفع

( ۴۷ )

مدفوع، باید انجام گیرد. با توجه به بهره‌مندی انسان از یک مغزی استثناء و خاروق العاده، هرگز یک انسان واقعی، اندیشه و تفکرات خود را به شکم و یا زیر شکم خود اختصاص نمی‌دهد. همانطور که شاهد هستید، در دنیای امروزه هرکس به هر طریقی که مایل باشد می‌تواند خود را ارضاء گرداند مشروط بر اینکه عمل شخصی خود را (مانند حیوانات) در ملأعام به انجام نرساند. اگر افرادی از میان مردمان امروزه، وارونه زیستن را پیشه خود گردانند در اینصورت هیچکس با آنان مخالفت نخواهد کرد مشروط بر این که آنان ملاحظه اطرافیان خود را داشته باشند. بنابر این، ما آدمیان برای ایجاد تفاهم و اتحاد، باید اعمالی که باعث تفرقه و جدایی بین ما میگردند را در ملأعام به انجام نرسانیم، تا بتوانیم دست بدست هم داده و به این وسیله، محیط‌های زیست خودمان را بی‌مرز، ایمن‌تر و بسیار فراخ‌تر از این که هست گردانیم. من مدتی است که حرفه و یا کار خود را رها کرده و به نوشتن پرداخته‌ام. در پایان جزوه اول بودم که از من سؤال شد: چه موضوعی را در مطالب خود می‌نویسی؟ در جواب گفتم: فلسفه‌ای جدید را تشریح می‌کنم. فردی که سؤال کرده بود، با شنیدن واژه فلسفه، سر خود را به علامت تعجب یا امثال تکان داد و بدون گفتن کلمه‌ای به راه خود ادامه داد. مدتی از این موضوع گذشت و یک بار دیگر، فردی از آشنایان من، سؤال فوق‌الذکر را برایم تکرار کرد. و من که عکس‌العمل فرد قبلی را در خواطر داشتم، این بار در جواب گفتم: در مورد یک **راه** جدید می‌نویسم. این بار فرد سؤال‌کننده، برخلاف فرد قبلی، با کنجکاوی به سؤالات پی‌در پی پرداخت و از من توضیح واژه **راه** را خواستار شد. و من توضیح دادن را آغاز کردم و بسیار گفتم تا این که وقت پایان یافت و فرد سؤال‌کننده با گفتن، ساعات خوبی داشته باشی، راه خود را در لحظه‌های زمان ادامه داد. پس از این، من واژه **راه** را به واژه فلسفه ترجیه می‌دهم. بنظر من، تک‌تک انسانها فیلسوف می‌باشند. و هر یک از انتخاب انسانها، فلسفه می‌باشد. بعنوان مثال: یک آرتیست فیلم‌های کاراته بنام **بروس لی** بنظر من، او نیز یک فیلسوف بود. و فلسفه ضد انسان و یا انسان‌زنی ( **کانگ فو** ) انتخاب او بود. با توجه به انتخاب **بروس لی** که

او فلسفه ای ضد انسان را پیشه خود قرار داد، ما مردمان باید که پیش از انتخاب به مطالعه و تحقیق کامل پردازیم. و با آگاهی، فلسفه ای مناسب بر انسان را پیشه خود گردانیم. در حال حاضر، جمعیت ما در زمین تقریباً شش میلیارد می باشیم. اگر امروزه، از تک تک این شش میلیارد سؤال گردد: چه فلسفه ای را برای خود انتخاب کرده و یا انتخاب خواهد کرد؟ پس از جواب گرفتن از تمامی مردمان، شاید که از میان این شش میلیارد، شش نفری انتخاب صحیحی را داشته باشند.

**ای** مردمان کره زمین، آیا هیچ می دانید که چند صد میلیون نفر از جمعیت زمین، فلسفه فوتبال را انتخاب کرده اند؟، آیا هیچ میدانید که چند صد میلیون فلسفه فیلم را، چند صد میلیون فلسفه موزیک را و چند میلیارد فلسفه های امثال را برای خود انتخاب کرده اند؟. و آیا هیچ می دانید که چه تعدادی از انسانهای امروزه، فلسفه رسیدن به منزل اصلی خود ( کائنات ) را انتخاب کرده اند؟. بنظر من، یک فیلسوف فلسفه نمی سازد بلکه او در مورد فلسفه های موجود روز، به مطالعه و تحقیق می پردازد. سپس از میان هزاران فلسفه های موجود، یک فلسفه را انتخاب و در آن راهی می گردد. ما مردمان امروزه، در محیط های زندگی خودمان، فلسفه های بی شماری را بوجود آورده ایم که این فلسفه ها، تقریباً همگی بی اساس، بیهوده، ضد علم و سد راه پیشرفت انسان می باشند. و ما بوسیله ساختن این فلسفه های کاذب، ( بازی ها برای سرگرم گشتن ) خودمان را به موجوداتی متشنج مبدل کرده ایم. و با ادغام کردن خود در این فلسفه های بی اساس و بیهوده، مانند حیواناتی که پس از سیری شکم در می مانند که چه کاری را برای گذران اوقات انجام بدهند، حیران در خود می لولیم. ما مردما امروزه، بهتر از هر چیزی، سیر بودن شکم خود را درک می نماییم. و این درک بسیار عالی، سبب می گردد که ما بازیهای بی شماری را برای اوقات بعد از سیری شکم بوجود می آوریم. ولی ما درک انسان بودن خود را به هیچ وجه قادر نمی شویم. و درست مانند حیوانات زمین که سیر گردانیدن شکم هدف اصلی آنها می باشد، برای دفع اوقات پس از سیری شکم به بازیهای سرگرم کننده

می پردازیم. تنها تفاوت ما و حیوانات، این است که ما اوقات خالی بیشتری را پس از سیری شکم دارا می باشیم. و این بسیار بودن اوقات خالی ( زمان پس از سیری شکم ) باعث گشته که ما این بازی و سرگرمی های بی شمار را دارا گردیم. ما مردمان امروزه، چنان خود را در بازی و سرگرمی های روز، غرق کرده ایم که ما این بازیهای کذب را ماه ها و یا سالها پیش از اجراء برنامه ریزی می کنیم. سپس این بازیهای برنامه ریزی شده را گرچه فاجعه ها واقع گردند، به اجراء می آوریم. امروزه در یک گوشه ای از زمین، افرادی در اثر وقوع زلزله، سیل، از شدت گرسنگی و یا جنگیدن با یکدیگر در حال جان باختن می باشند. و در یک گوشه ای دیگر از این زمین، افرادی از شدت مستی، نشئه گی و یا از شدت هیجان بازیها، یکدیگر را زخمی کرده و تخت های بیمارستان ها را اشغال می گردانند. اگر ما آدمیان از این زندگی حیوانی ( سیر و معدوم گشتن ) بیرون آییم، انسان و هدف دار بودن را درک کنیم. و فتح بالای سر را هدف زندگی خود در زمین قرار بدهیم در اینصورت آنقدر سرّ، راز، دانش و علوم نهفته را در بالای سر خود می بینیم که حتی یک صدوم ثانیه از اوقات خودمان را نیز در بازی کردن و یا امثال هدر نمی گردانیم!

**ای** مردمان، اندیشه و تفکرات را چنین اشغال نگردانید که چه گروه، چه تیم، چه آرتیست و .... بهتر از دیگری می باشد. سپس به بالای سر نظر اندازید و به محیط، مکان، محل و یا منزل آینده خود اندیشه و تفکر کنید. همانطور که در بالا گفتیم، ما مردمان برای ساکن شدن در کائنات، باید که تقریباً هزار و دویست میلیون کیلومتر در ساعت به سرعت های کنونی خود بیاوریم تا بتوانیم زندگی در کائنات را پایه ریزی گردانیم. در حال حاضر که ما بطور متفرق و مفرد زندگی می کنیم. و بر یکدیگر نفرت می ورزیم. با اینحال، سرعت ماشین های ما تقریباً به بیست هزار کیلومتر در ساعت می رسند. با توجه به سرعت روز، در آینده که ما شش میلیارد در یک می گردیم ( یعنی یک به توان شش میلیارد ) آنزمانها، ما براحتی قادر می شویم که سرعت مناسب بر کائنات را بدست آوریم. ما آدمیان برای پیشروی بسوی زندگی ایده آل، ابتداء باید راه ها را بر خود هموار گردانیم. و اولین راهی که باید هموار گردد،

( ۵۰ )

راه اتحاد واقعی انسان ( اتحادی که انسانها را در انسان ختم میکند ) است که نخستین قدم برای ایجاد اتحاد انسان، طرد تنفر از هممنوع می باشد. اگر ما مردمان، به یکدیگر تنفر نوزیم در اینصورت دلیلی را برای تجزیه و جدایی طلبیدن نمی یابیم. در دنیای امروزه، شنیده می شود که گروه هایی از انسانها، نژاد خودشان را نژادی برتر از دیگر نژادها می شمارند. مثالی در مورد نژاد پرستی: اگر یک نژادی بخواهد که نژاد خود را برتر شمارد در اینصورت باید که نژادی را با نژاد خود به مقایسه آورد تا به این وسیله، بتواند نژاد خود را در برابر آن نژاد برتر اعلام نماید. در اینجا نخست من خود را یک انسان نژاد پرست فرض می گیرم. سپس بر خویشتن این سؤال را مطرح می کنیم: تو که بقاء را در زمین ادامه میدهی، خود را انسان خطاب می کنی و نژاد خود را بین نژادهای زمین، یک نژاد برتر می شماری. آیا تو نژاد خود را در برابر کدامین نژاد برتر می خوانی؟ آیا تو نژاد خود را در برابر نژاد میمون، گربه، سگ، گاو، گوسفند، نهنگ و یا مورچه برتر می خوانی؟ و یا اینکه نژاد دیگری در زمین وجود دارد که من از وجود آن بی اطلاع می باشم؟ تا آنجا که من اطلاع دارم، در زمین نژادی وجود ندارد که برابری با نژاد انسان را قادر گردد. بنابراین، من در جواب گفتن به سؤال بالا، میگویم که معذورم. و از انسانهایی که امروزه نژاد خود را نژادی برتر می پندارند، تقاضا می کنم که در یافتن جواب بر سؤال فوق، به یاری کردن بشتابند. و آن نژادی را که با نژاد انسان برابری میکند را بر ما نیز آشکار گردانند. از این موضوع می گذریم و به توضیح چگونگی هموار ساختن راه ها می پردازیم: ما پس از هموار ساختن راه اتحاد، همانطور که در بالا گفتیم، راه اتحاد بوسیله طرد نفرت ورزیدن هموار می گردد، باید که راه زمین را هموار سازیم یعنی زمین را بر انسان کاملاً ایمن گردانیم. چگونگی می توان زمین را برای انسان ایمن گردانید؟ جواب این سؤال بسیار ساده است. برای هموار ساختن زمین، باید که تمامی جانداران گوشت خوار و خون آشام را از صحنه زمین ریشه کن ساخت. چونکه همه جانداران گوشت خوار و خون آشام، زندگی انسان را در زمین به مخاطر می اندازند. ما آدمیان که زمین را در تسخیر خود داریم با توجه به این، ریشه کن ساختن جانداران

گوشت خوار و خون آشام از صحنه زمین، بر ما آنچنان مشکل نمی باشد. در مورد مطلب فوق، شاید کسانی این سؤال را مطرح کنند: چگونه جانداران گوشت خوار از صحنه زمین ریشه کن می شوند، در حالیکه انسان خود گوشتخوار میباشد؟. در جواب این سؤال می آید که انسان گوشتخوار نمی باشد، بلکه انسان به علت کمبود غذا از گوشت استفاده کرده و میکند. در حقیقت، انسان در تغذیه خود، به هیچ وجه محتاج به گوشت نمی باشد. در زمانهای دیرین که انسان نه امنیت داشت و نه امکاناتی را برای فراهم کردن غذای های سالم، آن ناامنی و کم بود امکانات باعث می شدند که انسان نیز مانند حیوانات وحشی، از گوشت جانداران تغذیه کند. اینکه انسان امروزه نیز از گوشت تغذیه می کند، علل مختلفی دارد. بعنوان مثال: خوی حیوانی و یا تبدیلی. چونکه انسان با تغذیه از گوشت، سریع تر سیر می گردد. و به دلیل دیر هزم بودن، گوشت انسان را مدت زمان بیشتری سیر نگه می دارد. ما مردمان امروزه، قادر می باشیم که با استفاده از امکانات وافر روز، شکم ها را با غذا های سالم امثال نان، برنج، سیب زمینی، ده ها میوه جات، سبزیجات و لبنیات سیر گردانیم. این موجود، که امروزه از گوشت جانداران تغذیه می کند و خود را انسان نیز خطاب می نماید، او از انسانیت خود، میلیاردها کیلومتر دور می باشد. ما مردمان که اکثریت، در چنگال امراض گرفتار می باشیم. با اینحال، ما هیچ توجه ای نداریم که این امراض را خود وارد جسم می گردانیم. انسانها این را خوب می دانند که امراض وجود ندارند، بلکه این امراض بوجود آورده می شوند. ما مردمان امروزه که واژه تمدن را به زبان جاری می سازیم، ما نیز مانند حیوانات وحشی، دیگر جانداران را تکه پاره کرده و آنها را میخوریم. تنها تفاوت بین ما و حیوانات وحشی، این است که ما دندان های بزرگ و قویی نداریم و به این علت، حیوانات را کشته و گوشت آنها را بوسیله آتش، مناسب دندان های خود نرم می گردانیم. و ما انسانها بیشترین امراض را از طریق خوردن گوشت حیوانات، درون جسم خود دعوت می کنیم. در دنیای امروزه، افرادی بسیار خنگ و یا بهتر بگوییم کودکان مطلق نیز یافت می شوند. و این افراد بسیار خنگ، نخست شکم خود را با انواع

غذاها که از گوشت حیوانات تهیه شده، پر می کنند. سپس با سرشار و بیزار گشتن از غذا های گوشتی، به دفاع از حیوانات می پردازند. بعنوان مثال: آرتیست های فیلم، موزیک و ... که بنظر من، هیچیک از آنان لیاقت آوردن اسم را ندارند. این خانم و یا آقایان جنایت پیشه، که بوسیله پنهان کردن غذا ها ( مقصود از غذا پول می باشد ) در صندوق های آهنین، دیگران را از شدت گرسنگی به هلاک می رسانند، آنان هیچ توجه ندارند که تن، فد و قامتشان از ده ها گاو، خوک، گوسفند، صد ها مرغ، ماهی و هزاران جاندار دیگر تشکیل گشته است. و آنان پس از صرف غذا های گوشتی، بر سر همان میزی که گوشت حیوانات را میل کرده اند، به مصاحبه با رسانه های سراسری پرداخته و از حیوانات دفاع می کنند. این به اصطلاح ستاره های آرتیست، نخست خود را کاملاً بی اطلاع از گرسنگی های انسان روز جلوه می دهند. سپس برای مطرح و مشهورتر گردانیدن خود، به دفاع از سگ، گربه، رویاه، گرگ، پلنگ، نهنگ و ... می پردازند. این آرتیست های بیخرد و خودپسند، یکبار نشد که از حیوانات اهلی امثال گاو، گوسفند، خوک و ... دفاع نمایند. چونکه این بی خردان، خود این حیوانات یاد شده را می خورند.

ما مردمان پس وارد کردن امراض به بدن خود بوسیله خوردن گوشت، به آشامیدن الکل می پردازیم و با نوشیدن مشروبات الکلی، امراض دیگری را به درون جسم خود دعوت می نماییم. سپس به دود و یا مصرف کردن مواد مخدر پرداخته، و به این وسیله، امراض قویتری را در جسم خود داخل می گردانیم. و اگر باز جای سالمی را در جسم خود داشته باشیم، آن سلامتی را بوسیله دود کردن مکرر دخانیات، از زهر دود پر می گردانیم. در پایان که جای سالمی را در جسم نمی یابیم، از شدت اوجاع بیماری ها، خودمان را در بیمارستانی بستری می کنیم. یعنی ما مردمان امروزه که با تکرار مکرر، واژه تمدن را لکنت زبان خود قرار داده ایم، ما امکانات زمین را به امراض مختلف تبدیل می کنیم. سپس این امراض را درون جسم خود تزریق می نماییم. و به این وسیله، درصد بالایی از امکانات زمین را مضمحل می کنیم و خود را نیز به امراض مبتلا می گردانیم. سپس درصد باقیمانده امکانات زمین را در راه خارج کردن امراض

از بدن خود، بمصرف می‌رسانیم. به مسئله هموار ساختن راه‌ها باز می‌گردیم: همانطور که در بالا گفتیم، برای هموار ساختن راه زمین، باید که جانداران گوشت‌خوار و خون‌آشام را از صحنه زمین ریشه کن گردانیم. ما پس از هموار ساختن زمین، باید که راه ارتباط، مکاتبه و یا درک یکدیگر را هموار گردانیم که این راه، بوسیله یک زبان شدن هموار می‌گردد. یعنی ما یک زبان بوجود می‌آوریم که تمامی انسانهای زمین از آن زبان، بهره‌مند می‌شوند. در دنیای امروزه، زبان‌های بسیار متفاوت و بیشمار وجود دارند. و این بسیار بودن تفاوت بین زبان‌های امروزه، مانع از اجتماع مردمان می‌گردند. برای از میان بردن این مانع، ما می‌توانیم که یک زبانی را با صد حروف و یا صد و پنجاه حروف بسازیم و به این وسیله، تمامی زبان‌های زمین را در یک زبان خلاصه گردانیم. این که گفتیم صد و پنجاه حروف، مقصود این است که با حروف بیشتر می‌توان واژه‌ها را همانطور که هستند تلفظ کرد. امروزه در بسیاری از زبان‌ها، لغات آنطور که نوشته می‌شوند، تلفظ نمی‌شوند. یعنی واژه‌ها صحیح تلفظ نمی‌گردند. بعنوان مثال: در زبان فارسی که از سی و دو ۳۲ حروف استفاده می‌گردد، با اینحال، بعضی لغات آنطور که نوشته می‌شوند ولی این واژه (علاغم) تلفظ می‌گردد. یک زبان گشتن، اهمیت بسیاری را دارا می‌باشد. چونکه تعداد بیشمار از مردمان امروزه، بخاطر ناتوانی در صحبت بر زبانهای دیگر، در انزوا قرار می‌گیرند. من که یک کارگر ساده هستم با اینحال، ساختن یک زبان همگانی را بر خود غیر ممکن نمی‌بینم. و من فکر می‌کنم که با کمی همت، یک زبانی که تمامی جمعیت زمین را در بر گیرد سرهم خواهد گشت. تا اینجا با توضیح و تحلیل‌های بالا، که با آنها مشکلات را یکی پس از دیگری حل و پشت سر گذاریم. این توضیح و تحلیل‌ها، یک فیلم ژاپونی به نام «دو دسکادن» ساخته کوروساوا را در خواطر من زنده می‌گردانند. در این فیلم، یک مرد بسیار فقیر در تصوراتش به ساختن و پرداختن یک ویلای بزرگ، برای خود و پسر کوچکش می‌پردازد. من با در خواطر زنده کردن آن صحنه که مرد فقیر پس از ساختن باغ و استخر در وهم خود، بفکر

رنگ نرده های اطراف ویلای خود می افتد، به خویش چنین می گویم؛ چه خوب می شد که من می توانستم در وهم خودم، تصوراتم را به واقعیات تبدیل می کردم. همانطور که ما آدمیان به تجارب آموخته ایم؛ هر آنچه که در وهم انسان پدیدار گردند، بیش از آنها واقع خواهند گشت مشروط بر اینکه انسان به شناخت خود موفق گردد. بگذریم و به مسئله راه، بازگردیم؛ پس از هموار ساختن راه مکاتبه که در بالا گفتیم، این راه با یک زیان شدن هموار می شود، باید که راه آئین را هموار گردانیم. برای هموار ساختن راه آئین، ما می توانیم یک قانون که تمامی محیط ها و همه مردمان محیط ها را شامل گردد بوجود آوریم. و اگر ما در این عمل، ( یک آئین داشتن ) موفق گردیم در اینصورت همه کشورهای زمین را به بخش های زمین تبدیل می گردانیم. ما برای رسیدن به راه یک آئین، باید که نخست راه یک زبانی را پشت سر خود داشته باشیم. به نظر من، بوجود آوردن یک آئین، در مقایسه با ساختن یک زبان، بسیار سهل و ساده می باشد. در اینجا راه هایی را که در بالا گفتیم، یکبار دیگر بطور خلاصه مرور می کنیم: راه اول را اتحاد، گفتیم که با طرد نبرد ورزیدن هموار می گردد، راه دوم را زمین، گفتیم که با ریشه کن ساختن جانداران گوشت خوار و خون آشام هموار می گردد، راه سوم را مکاتبه، گفتیم که با یک زیان شدن هموار می گردد و راه چهارم را آئین، گفتیم که با یک آئین یا یک قانون داشتن هموار می گردد.

من فکر می کنم که اگر ما در هموار ساختن راه های فوق الذکر موفق گردیم در اینصورت راه های بعدی که در کائنات قرار دارند را بسیار آسان تر از راه های روی زمین، هموار می گردانیم. چونکه ما با قرار گرفتن و مستقر گشتن در کائنات، به تعداد خودمان می افزایشیم و با این عمل، هر گونه راه دشواری را به راحتی هموار می سازیم. برای مجسم گردانیدن آینده ها، ما می توانیم به وهم خود رجوع کنیم و به زمانهایی اندیشیم که ما زمین را ترک گفته ایم و بقاء را در کائنات ادامه می دهیم. اینطور که من در وهم خود می بینم، آنزمانها که ما گذران را در کائنات ادامه می دهیم، تعداد ما بیش از هزار میلیارد میباشیم. چونکه ما آدمیان، ضعفاء جسم خود امثال اندک بودن طول

عمر، کوچک و ناتوان بودن بدن را بوسیله بیشتر گشتن می پوشانیم. اگر ما زندگی در کائنات را آغاز گردانیم در اینصورت هرگز مانند امروزه با همجنس بازی یا امثال، خود را ارضاء و به کشتن نطفه ها نمی پردازیم. چونکه ما پس از قرار گرفتن در کائنات، به هر یک از نطفه ها احتیاج و محتاج می شویم!

**ای** مردمان، سر بالا کنید که ببینید کجا و چگونه زندگی میکنید. **ای** انسانها، یک نگاهی به بالای سر خود اندازید تا با دیدن عظام، خود را با دیگر جانداران زمین به مقایسه نکشید. و شما انسانها، اینچنین در مقابل حیوانات زمین، فخار نگردید. **ای** مردمان که بوسیله تطبیق خودتان با دیگر جانداران زمین، به خود مغرور کشته اید، سر بالا کنید نخست منزل اصلی خود، کائنات را بنگرید. سپس یک نگاهی به اطراف خود در زمین اندازید و ببیند که شما نیز مانند مور و ملخ ها بدون هیچگونه آینده ای، مشاهده گذشت لحظه های عمر خود می باشید. و مشاهده کنید که شما نیز درست مانند مور و ملخ ها مطیع مطلق بر محیط زندگی خود در زمین می باشید. بنظر من حقیر، در قانون طبیعت، قواعد (اینکه عده ای نظر میدهند که انفجار بزرگ کائنات را به نظم کشیده این گفته کاملاً غلط میباشد چونکه انفجار نظم و قواعد را از بین می برد) پایه گذار آغاز و حرکت میباشد بطوریکه نخست قاعده زندگی در یک مکان یا یک محیط بوجود می آید. سپس با ایجاد قاعده حرکت، جانداران در قسمت های مختلف آن مکان یا محیط، ادامه حرکت را آغاز می گردانند. و همه جاندارانی که همزمان و یا پس از ایجاد محیط جدید بوجود آمده باشند، آنها بقاء را همراه با محیط خود ادامه میدهند. و با پایان یافتن عمر محیط، جانداران نیز بهمراه محیط، دارفانی را وداع می گویند. ولی جاندارانی که پیش از بوجود آمدن محیط جدید، وجود داشته اند و با هموار گشتن محیط جدید، در آن داخل گشته اند، این دسته از جانداران، قبل از وارد شدن به این محیط، در محیط های غیره نیز زیست داشته اند. بنابراین، جاندارانی که پیش از این منزل، در مکان های دیگر نیز بوده اند، آنها پس از مستقر گشتن در منزل جدید، می توانند از امکانات محیط جدید، برای یافتن و ساختن مکان یا محیط های باب میل خودشان استفاده بنمایند. بعنوان مثال: اگر انسانها به وجود و زیست

خودشان، پیش از ایجاد قاعده زندگی (تاریخ دقیق ایجاد قاعده زندگی در زمین، زمان قرار گرفتنش در این نقطه ای که هست می باشد) در سیاره زمین، پی ببرند در اینصورت زندگی در کائنات را با جدیت دنبال می کنند. و آنان برای گسترش دادن به محیط های زندگی، در مرحله اول شاید که ( البته این فرضیه شخصی من می باشد) ماه تیتان را از جوه سیاره کیوان خارج گردانند. سپس تیتان را در جایی مناسب برای زندگی خودشان قرار بدهند. همانطور که در بالا گفتیم، ما آدمیان با ایجاد اتحاد واقعی بین خود، یک اهرم می شویم به توان شش میلیارد. و با توجه به توانایی آن اهرم که قدرت بیش از شش میلیارد را در خود خواهد داشت بنابر این، جایجا کردن ماه تیتان برای آن اهرم کاری بسیار مشکل نخواهد گشت. در اینجا نکاتی را در مورد تأثیر محیط بر انسان بیان می کنیم، و قدرت و توانایی انسان روز را به مظنه می کشیم: همانطور که در بالا گفته شد، نخست محیط زندگی بوجود می آید سپس جانداران در آن محیط داخل و یا متولد می شوند. برای تشریح این مطلب، ما می توانیم سامانه خورشیدی را در وهم خود رسم کنیم و با رسم کردن سامانه در وهم، به این نتیجه برسیم که نخست خورشید در این مکان تولد یافته سپس سیارات را جذب، و به این ترتیب منظومه تشکیل گردیده است. بنابر این، برای ایجاد قاعده زندگی نخست سیاره زمین در این نقطه ای که هست قرار گرفته. سپس با هموار گشتن محیط زندگی در زمین، جانداران به صحنه آن وارد و ادامه را آغاز کرده اند. جانداران زمین به استثناء انسان، همگی مطیع و دنباله رو محیط زندگی خود می باشند بطوریکه اگر در محیط های کره زمین، پرواری و یا بهتر بگوییم غذا فراوان گردد در اینصورت جانداران زمین به پرخوری می پردازند. و اگر زمانی قحطی پیش آید، و غذا در محیط های زندگی جانداران کافی نباشد در اینصورت همه جاداران از زندگی ساقط می گردند. و اما انسان: جانداری که از دیگر جانداران سیاره زمین مستثنی می گردد. این جاندار، خود را به اسم خطاب می کند و مطیع بر محیط زندگی خود نمی گردد، بلکه او با استفاده از قوه تفکر و اندیشه بر محیط غالب و محیط مناسب و یا باب میل خود را بوجود می آورد. یعنی اگر در محیط زندگی

انسان، غذا فراوان گردند در اینصورت انسان با بهره گیری از مغز استثنائی خود، به پرخوری نمی پردازد، بلکه او از فراوانی این محیط بطور صحیح استفاده می کند. و به هموار ساختن راه های دیگر محیط ها می پردازد. مطلب فوق، انسانی را شامل می شود که او بهره گیری از مغز استثناء را قادر باشد. ولی انسانهایی که بهره گرفتن از مغز استثناء را قادر نمی باشند، آنان مانند دیگر جانداران، در محیط های زندگی خود (مطیع بر محیط) حل می شوند. و انسانهای حل شده در محیط های زندگی، از مغز استثناء خود بطور منفی استفاده میکنند. یعنی انسانی که در محیط های فاسد حل و محو می شود، مغز استثناء او در محیط های فاسد، به یک بمب تک تک کننده تبدیل می گردد. برای تشریح کردن این مسئله امثال بسیاری را می توان آورد. مثال: در دنیای امروزه، محیط سالم و یا مناسب انسانی که از مغز خود بهره گیرد وجود ندارد. بنابر این، تک تک انسانها در محیط های زندگی امروزه، هر لحظه امکان انفجارشان می رود. ما مردمان امروزه، آنقدر به دیگری نفرت می ورزیم و همدیگر را دشمن خطاب می کنیم که رؤیا های ما نیز به تفر و دشمنی ها تبدیل گشته اند. یک مثال در مورد رؤیا های روز: در دنیای امروزه، فیلم هایی بر اساس رؤیا های انسان روز ساخته می شوند که این فیلم ها، به فیلم های فضائی مشهور میباشند. در این فیلم ها نشان داده می شوند که موجوداتی جاندار از دیگر کهکشانها در زمین فرود می آیند. و این موجودات رؤیایی که از فضاء در زمین فرود می آیند، ضد و دشمنان مطلق انسان نشان داده می شوند. چونکه انسان روز، در محیط فاسد حل گشته و مغز استثناء او در این محیط فاسد، بر علیه خود او شوریده است. من همیشه سعی می کنم که در گفتن مطالب خود، مسائل روز را مطرح نگردانم. چونکه با گذشت زمان، حقایق بیشتر و بهتر آشکار میگردند. در اینجا برخلاف خواست خود، برای شناخت انسان روز، باید که چندی از مسائل روز را مطرح گردانیم. در دنیای امروزه، کشورهایی با دسترسی یافتن به امکانات بیشتر، و تبدیل این امکانات به اسلحه، خودشان را به سلاح های مرگبار مسلح کرده اند. و این کشورها بوسیله به رخ کشیدن اسلحه و تهدید کردن، دیگر کشورهای بی

سلاح را به دادن باج و خراج مجبور می کنند. مردمانی که امکانات موجود روز را به اسلحه تبدیل می کنند و با وحشیگری، از دیگران باج و خراج می طلبند، آنان انسانهایی هستند که بهره گیری از مغز استثناء را قادر نمی باشند. چونکه انسان با بهره گرفتن از مغز، هرگز امکانات را به اسلحه برای نابود کردن خود تبدیل نمی سازد. همانطور که مطلع و شاهد هستید، افرادی امروزه امکانات را به اسلحه تبدیل می کنند. و این افراد **سرگین مغز** با این عمل، دیگران را نیز بسوی تبدیل امکانات به اسلحه حول میدهند. کشورهای که امروزه از نظر ساخت و تولید اسلحه از دیگران پیشه گرفته اند، آنها در این اندیشه می باشند که از ساخت و تولید شدن سلاح در دیگر کشورها جلو گیری به عمل آورند. این بیخردان و سرگین مغزان، هیچ توجه ندارند که دیگران نیز انسان و دارای مغز می باشند. ما آدمیان این را خوب به تجارب آموخته ایم که اگر فردی، افرادی، دسته ای، گروه و یا کشوری توانایی ساختن سلاح مرگباری را دارا باشد، این توانایی برای ساختن سلاح مرگبار را همه آدمیان دارا می باشند. ما مردمان امروزه، میتوانیم بوسیله مرور تاریخ گذشته، ببینیم که ما در تمامی لحظه های گذشته به علل نفرت ورزیدن و دشمنی با یکدیگر امکانات را به اسلحه تبدیل کرده ایم. و ما این اسلحه را بر سر و بدن یکدیگر کوبیده ایم. همانطور که مطلع هستید، هرآنقدر که انسان آگاه می گردد همانقدر از ترس و هراس های خود میکاهد. در زمانهای پیشین، انسانهایی وحشی، با دسترسی یافتن به اسلحه و بکار گرفتن اسلحه در مقابله با هموعان، دیگران را به هراس انداخته و اموال ترسو ها را به یغما بردند. اما انسان روز: انسان امروزه برخلاف گذشته، از هموعان نمی هراسد. و این بیباک بودن و نهراسیدن انسان روز، سبب میگردد که وحشی ها در ترسانیدن و به یغما بردن اموال دیگران موفق نگردند. امروزه این موفق ناگشتن وحشی ها در به یغما بردن اموال دیگران، سبب گشته که زندگی در سر تا سر زمین گره خورد. و تمامی انسانها مانند الاغ های در گل مانده، در یکدیگر پیچیده و گره دار گردند. چونکه امروزه امکانات زمین در اختیار افرادی قرار گرفته اند که این افراد، وحشیگری را پیشه کرده اند. و این وحشی ها، با تبدیل کردن

امکانات زمین به اسلحه، به قتل و غارت‌ها برای رسیدن به خواسته‌های حیوانی خودشان ادامه می‌دهند. و مردمان آگاه و بیباک نیز سینه سپر کردن و ایستادن در برابر وحشی‌ها را بر زندگی خفت‌بار، خواری، زبونی و پستی در زیر سلطه وحشی‌ها ترجیح می‌دهند. با توجه به مطالب فوق، ما مردمان امروزه، تلاش میلیون‌سال‌های بشریت را چنین نتیجه می‌دهیم: در این دهر علم و صنعت، عده‌ای از مردمان خود را به حیوانات وحشی تبدیل کرده‌اند و به ممنوعان هجوم می‌برند. و عده‌ای دیگر برای دفاع از انسانیت در برابر وحشی‌ها ایستادگی می‌کنند. و نتیجه این می‌گردد که همگی مانند الاغ در گل‌مانده، جلوگر می‌شوند. چونکه امکانات زمین در اختیار عده‌ای قرار دارند که آنان وحشی بودن را به انسانیت ترجیح داده و می‌دهند. بعنوان مثال: تقریباً شش دهه پیش از این، وحشی‌های آدم‌نما به سرکردگی آقای هیتلر پس از رتبه‌دار گشتن، در کشور آلمان قدرتها را تصاحب کردند. و این وحشی‌ها با حمله به کشور لهستان، هجوم وحشیانه خودشان را به کل زمین آغاز کردند. در آنزمانها که کشور آلمان از حیث اکتشاف و پیشروی در صنعت، مغز کره زمین می‌بود با آمدن افرادی بیخرد و وحشی در رأس قدرت، کشور آلمان راه‌های اکتشاف و پیشروی انسانی را رها کرد. سپس راه جنگیدن و پیشروی کردن در اشغال کشورها را پیشه خود کرد. و این کشور با سوء استفاده از فن صنعت، اسلحه تولید و کشورها را یکی پس از دیگری به تسخیر خود آورد. من همیشه پس از مرور تاریخ، با حسرت، آنزمانها را در وهم خود زنده می‌گردانم. و به این‌که چگونه امکانات زمین به اسلحه تبدیل و چگونه این اسلحه بر سر و بدن ما اصابت کردند افسوس می‌خورم. بنظر من، اگر در شصت‌سالگی که گذشت، جنگ‌های واقع شده، واقع نمی‌گشتند در اینصورت شاید که امروزه پایتخت کشور آلمان تیتان نامیده می‌شد. یعنی مردم کشور آلمان که در آنزمانها چنان پیشرفتی را قادر گشتند، با توجه به صنعت آنان در شصت‌سال پیش از این، اگر جنگ‌ها واقع نمی‌شدند در اینصورت امروزه می‌بایست که آنان سیاره زحل را تسخیر و ماه تیتان را پایتخت خودشان قرار میداند. امروزه وضعیت دنیا نسبت به شصت‌سال قبل،

بکلی تغییر کرده است بطوریکه چندین کشورها به ساخت و تولید سلاح های هسته ای موفق گشته اند. و دیگر کشورها نیز در صدد مهیا کردن سلاح هسته ای برای خود می باشند. اگر از میان کشورهای زمین، فقط یک کشور موفق به ساخت سلاح هسته ای می شد در اینصورت جنگ جهانی دیگری واقع میگشت. اینکه امروزه چندین کشورهای مختلف سلاح هسته ای دارند، این توازن نسبی را بین کشورهای زمین ایجاد می گرداند. و هرچه تعداد کشورهایایی که سلاح هسته ای دارند بیشتر گردند همانقدر درصد توازن بین کشورها بیشتر خواهند گشت. بنظر من، اگر انسان راه خود را به طرق امروزه ادامه بدهد در اینصورت مدتی نخواهد گذشت که تمامی امکانات زمین به اسلحه تبدیل خواهند گشت. سپس همه انسانها از گرسنگی به هلاکت خواهند رسید.

**ای** انسان که لحظه ها را بوسیله نابود کردن امکانات خود، پشت سر می گذاری، چه زمان و چگونه می خواهی که تجربه کنی؟ **ای** انسان، به یاد دار که پس از نابود گشتن امکانات، دیگر تجربه اثری نخواهد داشت. در اینجا برای تشریح مطلب تجربه پس از نابودی امکانات، یک قصه کوتاه، واقعی و بسیار تلخ را از زندگی مردمان یک جزیره بیان می کنیم: یکی بود یکی نبود زیر آسمان کیود: یک جزیره ای بود بسیار سرسبز، با درختان تنومند، روی درختان پوشیده از پرندگان بی شمار و آبهای اطراف این جزیره، پوشید از جاندارن دریایی. پرواری این جزیره، به مردمانش این امکان را میداد که آنان به راحتی از گوشت پرندگان و موجودات آبی، غذا و مایحتاج تهیه کرده و بدون زحمات زیادی، بقاء را ادامه بدهند. و این راحت تهیه گشتن غذا و مایحتاج زندگی، باعث می شد که مردمان این جزیره، اوقات بیشتری را پس از سیری شکم داشته باشند. مردمان این جزیره اوقات بسیار و یا بیش از اندازه ای را پس از فراهم ساختن مایحتاج روزانه می داشتند. و می بایست که مردمان، این اوقات فراغت بسیار را به یک نحوی پر یا سیری می کردند. در اوایل مستقر شدن، مردمان این جزیره زمانهایی را برای گذراندن اوقات فراغتشان، دور هم جمع می شدند و با گفت و شنود های شیرین، اوقات خودشان را سیری

می‌کردند. زمانها به این روال می‌گذشت، تا اینکه یک فردی از میان افراد جزیره که بسیار سالمند و او به خوش سخنی در میان مردمان جزیره معروف گشته بود، دارفانی را وداع گفت. و افرادی از نزدیکان آن فرد مرحوم شده، برای در خاطر زنده کردن عزیز از دست رفته، و رها ساختن خودشان از بیکاری، چهرهٔ فرد مرحوم شده را روی یک سنگ تقریباً بزرگ که در خارج از محوطه زندگی آنان قرار داشت تراشیدند. و این سنگ بزرگ را بوسیله چند درخت که آنها را از بیخ بریده بودند به نزدیکی محل زندگی خود آوردند. پس از این، هر یک از افراد خانواده‌ها که فوت می‌کردند بازماندگان، چهره و پیکر آنان را بر سنگ‌ها تراشیده و سنگ‌های بزرگ و بسیار سنگین را بوسیله درختان که از بیخ بریده می‌شدند به نزدیکی محل زندگی خود انتقال می‌دادند. تا اینکه آخرین درخت برای انتقال سنگ بریده شد. و با بریده شدن آخرین درخت، جزیره‌ای که پوشیده از درختان می‌بود، به یک صحراء تبدیل گشت. و با محو شدن درختان از جزیره، همه پرندگان و جانداران آبری نیز از این جزیره محو گشتند. چونکه پرندگان و جانداران آبری از سرسبزی و درختان جزیره تغذیه می‌کردند و با نابود شدن درختان، همگی جزیره را ترک گفتند. مردمان جزیره، پس از این عمل یا حرکت بیخردانه خود، (نابود ساختن درختان) از بی غذایی، یکی پس از دیگری بهلاکت می‌رسیدند تا این که تعدادی از افراد این جزیره بوسیله تغذیه از گوشت ممنوع، برای ادامه بقا خود، به ساقط کردن هموعان پرداختند. و پس از مدتی، انسانهایی از دیگر مکان‌ها با کشتی به این (تا حدی که من اطلاعات کسب کرده‌ام، یک کشتی هلندی این جزیره را کشف کرده است) جزیره نزدیک و آن را کشف کردند. همانطور که در بالا ملاحظه کردیم، تجربه پس از نابودی امکانات هیچگونه اثری را نخواهد داشت. بنابر این، ما مردمان امروزه، باید که تا دیر نشده و کفگیرها به ته دیگ نخورده، از مضمحل کردن امکانات زمین بدست خود پرهیز کنیم. در غیر این، ما نیز به سرنوشت مردمان آن جزیره دچار خواهیم گشت. مردمان آن جزیره که برای رقابت کردن با یکدیگر، سنگ‌های سنگین و بزرگتر را بوسیله نابود کردن امکاناتشان از کوه پائین آوردند، آنان درست مانند ما مردمان که برای رقابت

کردن با خودمان امکانات زمین را به اسلحه تبدیل می گردانیم عمل کردند.

در مورد تجربه کردن، یک مثالی است که می گوید:

### **سر به سنگ خورده سنگ را خوب می شناسد.**

این مثال کنایه از جاننداری دارد که او بوسیله اصابت کردن سرش با سنگ، تجربه کرده که سنگ سفت و سخت می باشد. بنظر من، این مثال انسان را شامل نمی شود بلکه اینچنین امثال برای حیوانات می باشند. چونکه انسان مغزی استثناء در سر دارد. و انسان با بهره گرفتن از مغز خود، بدون اصابت کردن به سنگ، آن را شناسایی و تجربه می کند!

طرز برخورد و مقابله مردمان امروزه، با متجاوزین و اشغال گران، نسبت به مردمان سالهای پیشین، بسیار متفاوت می باشند. همانطور که در بالا گفته شد، آدولف هیتلر بعنوان سرکرده کشور آلمان، بدون اعتناء به دیگر کشورها حمله خود به کشور لهستان را برای هموار ساختن راه های هجومش، بر سایر کشورها آغاز کرد. و او براحتی از لهستان گذشت و تا آنجا که در قدرت داشت به تجاوز خود و اشغال سایر محیط ها ادامه داد. پس از گذشت تقریباً شصت سال از حرکت ضد انسانی آقای هیتلر، امروزه نیز شخصی دیگری درست همانند آقای هیتلر، دست به حرکت ضد انسانی زده است که ما این شخص را به نام کشورش آمریکا ( در این کشور هر چهار یا هشت سال، اسماء تغییر می کنند ولی هدف همیشه یک، که سلطه جویی بر جهان می باشد) خطاب می کنیم. این نکته را نیز اضافه کنم که بنظر من، پس از فاجعه جنگ جهانی دوم، هجوم وحشیانه کشور آمریکا به کشور عراق، بزرگترین فاجعه بشمار خواهد آمد. این ادعاء من، بر دو دلیل استوار می باشد: **یک:** آقای آمریکا، با زیر پا نهادن انسانیت و اتکاء کردن به قدرت اسلحه، علیرغم مخالفت های دیگر کشورها و سازمان به اصطلاح ملل متحد، به هجوم بردن، کشتن و اشغال کردن کشوری ضعیف (عراق) پرداخت. **دو:** آقای آمریکا، با هجوم وحشیانه خود به کشور ضعیف عراق، دیگر کشورهای غیر مسلح به بمب اتم را به ساختن سلاح هسته ای وادار ساخت. چونکه با واقع گشتن حرکت ضد انسانی آقای آمریکا، کشورهایی که به سلاح های اتمی مسلح

نمی باشند، آنها همگی خود را در خطر حمله احتمالی وحشی ها می بینند. و تمامی این کشورها، در صدد مهیا ساختن اسلحه هسته ای برای دفاع از خود می باشند. و این حرکت کشورها بسوی فراهم ساختن اسلحه هسته ای، سبب میگردد که در آینده نچندان دور، کره زمین به دانه های ارزن تبدیل گردد. بنظر من، برای پیشگیری کردن از ساخت و تولید اسلحه هسته ای و غیره، یک راه حل بیشتر وجود ندارد. و آن راه حل این است: باید اسلحه موجود از صحنه زمین ریشه کن گردند. در غیر این، هر روزه به تعداد این اسلحه افزوده می شوند. در دنیای امروزه، کشورهای با تهدید کردن و ترسانیدن دیگران بوسیله اسلحه هسته ای، می خواهند که مانع از ساخت و تولید سلاح هسته ای گردند. این بیخردان، هیچ توجه ندارند که اگر سلاح هسته ای بد و مضر بر انسان میباشد، این بد و مضر بودن، همه انسان ها را شامل میشود. حکایت است که پدری به فرزندش گفت: پسرم شلوارت را بکش بالا. پسر در جواب گفت: پدرم، تو که خود شلوارت را پائین داری، چرا به من می گویی که شلوارم را بالا بکشم؟. کشور آمریکا که امروزه به غرب وحشی (Wild west) معروف و مشهور می باشد، این کشور از اینکه دیگران آن را وحشی خطاب میکنند رنجیده خاطر که نمی گردد بلکه به لقب وحشی داشتن مفتخر نیز می شود. آقای آمریکا، قبل از حمله به کشور عراق، از دیگر کشورها دعوت کرد که در حمله به عراق، او را همراهی کنند. اما دیگر کشورها نه اینکه فقط دعوت او را نپذیرفتند بلکه با این حرکت او بشدت مخالفت نیز کردند. این آقای آمریکا، علیرغم مخالفت های دیگر کشورها، به فراخوانی **نوجه** های خود پرداخت. و پس از جمع آوری همه **نوجه** هایش، حمله خود به کشور ضعیف عراق را برای هموار کردن راه های هجومش به سایر کشورها آغاز کرد. این آقای آمریکا، درست (همانطور که آقای هیتلر، برچسب یا محک « **یهودی** » را آسفالت راه های تجاوز خود قرار داده بود، آقای آمریکا نیز محک « **آل کابیدا** » و یا « **تروریست** » را آسفالت راه های تجاوز خود قرار داده است ) همانند آقای هیتلر، نقشه داشت که یک روزه کشور عراق را به زانو آورد. سپس کشورهای رغیب خود امثال روسیه، چین، فرانسه و ... را تحت



کار و جان نثار کشور عراق چگونه با نثار جان خود، کره زمین را از فرو رفتن در فاجعه ای بسیار بزرگ نجات بخشیده اند. اگر مردم غیور عراق، ایستادگی نمی کردند در اینصورت آقای آمریکا، با افزایش دادن به تعداد **نوجه** های خود، تمامی کشورهای کره زمین را به **نوجه** گری کردن برای آمریکا وادار می ساخت. همانطور که شاهد بوده و شاهد هستیم، این آقای آمریکا بدتر از **چنگیز و هیتلر** بجز خط تهدید کردن، هجوم بردن، کشتن و غارت کردن به هیچ خط دیگری مستقیم نمی باشد. تقریباً سی سال می شود که من مسائل روز را زیر نظر می گیرم. و در مدت این سی سال، هر بار که با موضع گیری های آمریکا برخورد کرده ام، این موضع گیری ها تماماً غیر انسانی که از موضع قدرت بوده اند. با توجه به این موضع گیریهای ضد انسانی و وحشیانه آقای آمریکا، بنظر من، همه مردمان کره زمین میبایست که برای قدرشناسی کردن و یاری رساندن به مردم غیور کشور عراق با دل و جان شتاب میکردند. اگر ما آدمیان خود شناسیم و پس از شناخت خود، سر بالا کرده و به تسخیر کردن بالای سر خود اندیشیم در اینصورت آنقدر خود را در برابر بالای سر، ناچیز و ضعیف می یابیم که هرگز چنین بیخردانه، بر یکدیگر هجوم نمی بریم! **ای** انسان، به خود بنگر سپس سر بالا کرده و به کائنات نظر انداز. تو که در مقابل باد ملایم زمین درمانده ای، تو که بر خود هجوم برده و خود را به میلیارد ها قسم تقسیم کرده ای، چگونه و با چه قدرتی می خواهی که در کائنات منزل یابی و مستقر کردی؟ **ای** انسانی که اگر جلو دماغت گرفته شود جان میدهی، چه باعث میگردد که تو از کشته شدن همونوع و از بین رفتن قدرت و امکانات خود سرافراز میگردی؟ من با خود می اندیشم و به خویش میگویم: اگر من صد سال پس از این، متولد می گشتم در اینصورت شاید که میان انسانها میشدم. و با اندیشه ای دیگر، به خویش می گویم: اگر من صد سال پیش از این متولد می گشتم، شاید که راه ها را برای این زمان هموارتر می گرداندم. ما مردمان امروزه، باید توجه داشته باشیم که زمان بسیار سریع حرکت می کند. و با توجه کردن به سرعت زمان، اینچنین به انتظار مرگ خود ننشینیم بلکه همراه با زمان حرکت کرده و راه های مقصد خودمان را بیابیم.

در اینجا برای آگاه گشتن به وضعیت کنونی انسان و کره زمین، لحظه های گذشته را مرور میکنیم: راه دوری را به عقب باز نمی گردیم بلکه یکصد سال پیش از این را در خواطر زنده می گردانیم. در صد سال پیش از این، جمعیت زمین، یک و نیم میلیارد می بودند. و امکانات آنزمانها برای مردمان زمین، مناسب و یا خوب بودند. امروز پس از گذشت یکصد سال، جمعیت زمین از مرز شش میلیارد عبور کرده است. و امکانات زمین برای این جمعیت، در حال حاضر می شود گفت که تقریباً مناسب می باشند. اگر ما مردمان امروزه، به این زندگی غیر انسانی خود ادامه بدهیم. و بهمین طریق، مشکلات آینده ها را در رؤیاهای خودمان حل گردانیم در اینصورت صد سالی نمیگذرد که انسانها به تغذیه از گوشت یکدیگر می پردازند. همانطور که مطلع هستید، کره زمین گنجایش مناسب را برای هفت میلیارد انسانها دارا می باشد. با توجه به افزایش جمعیت در صد سال گذشته، ما می توانیم این را حدس بزنیم که حداقل در صد سال آینده، دو میلیارد به تعداد فعلی اضافه و جمعیت زمین به بیش از هشت میلیارد خواهند رسید. (علت اصلی افزایش بی روال جمعیت در زمین، اعتقاد و اتکاء مردمان به خدایان خود ساخته و واگذار کردن آینده خود و فرزندان به خدائی که نه عالم بوده و نه وجود خارجی داشته میباشد، برای آگاهی بیشتر در مورد خدایان رجوع شود به کتاب کائنات) در حال حاضر که جمعیت زمین تقریباً شش میلیارد می باشند، تعداد بیشماری از مردمان به علل مریضی، گرسنگی و .... بهلاکت میرسند. من با اندیشیدن به آینده، از خویش میپرسم: اگر انسانها بقاء را به روال روز ادامه بدهند. و تعداد جمعیت در زمین به بیش از هشت میلیارد برسند در اینصورت، چه به روزگار هشت میلیارد خواهد گذشت؟. انسان موجودی است بسیار پیچیده و پوشیده که این موجود به هر طریقی که باشد، در محیط ها و شرایط های متفاوت بقاء خود را ادامه می دهد. یعنی انسان در موضع دانش و قدرت، بسیار عالی و سرافرازانه بقاء را سپری میکند. ولی زمانهایی که انسان در موضع ضعف قرار میگیرد، اشرف جانداران زمین (انسان) برای بقاء خود، از گوشت تن هموعان نیز تغذیه می کند. و انسان در موضع ضعف، حتی ادرار و غایط خود را نیز برای

ادامه بقاء مورد استفاده قرار می دهد. ما مردمان که در حال حاضر، امکانات بسیار فراوانی را در اختیار خود داریم، آیا ما این امکانات را در راه های صحیح بمصرف میرسانیم؟ و یا اینکه ما امکانات آینده سازی را در راه هایی چون مست کردن، نشئه گشتن، اسلحه ساختن و این اسلحه را بر سر یکدیگر کوبیدن، چروک چهره زدودن، درون بدن را سیلیکون پر کردن، بازی و سرگرم کردن خودمان مصرف می نماییم؟ در جواب این پرسش، به خویش می گویم: متأسفانه، ما بیخردی را پیشه خود کرده ایم و گفته دوم را عمل می کنیم. در دنیای امروزه، بسیاری از مردمان در این اندیشه می باشند که چگونه از مسن شدن و یا سالخورده گشتن خود جلوگیری به عمل آوراند و از پیری بگریزند. مردمانی که امروزه گفته بالا را به انجام میرسانند، آنان سعی میکنند که بدون بهره گرفتن از مغز استثنائی خود، برخلاف قاعده طبیعت حرکت کنند. هرگز یک انسان خردمند، از سالخورده گشتن خود، گریزان نمی گردد بلکه او به انتقال تجاربی که در طول عمرش کسب کرده می پردازد. همانطور که در بالا گفتیم انسان روز، زمین را یک حصار بلند برای خود قرار داده. و او با این عمل، ماشین بقاء خود را بسمت انتها خط بن بست در زمین حول می دهد. با توجه به استثناء بودن مغز انسان، ما مردمان امروزه، مانند دیگر جانداران زمین امثال گاو، گوسفند و .... پس از سیر گشتن شکم، حاج و واج می مانیم که چگونه اوقات فراغت خودمان را پشت سر بگذاریم.

در اینجا چگونه مصرف گشتن اوقات فراغت انسان روز را مرور می کنیم: نخست برای ساده بیان گشتن این موضوع، انسانها را به دو دسته تقسیم می گردانیم. و دسته اول را مردمان استثنائی و دسته دوم را مردمان عام و یا عادی می گوئیم. مردمانی که دسته اول، یعنی استثناء ها را تشکیل می دهند، تعدادی از این افراد، اوقات فراغت خود (پس از سیری شکم) را با هجوم بردن، ضربه زدن، کشتن، ترسانیدن و یا گول زدن هموعان پشت سر می گذارند. و تعدادی دیگر از این افراد، اوقات را بوسیله انجام دادن بازی های روز امثال فوتبال، گلف، بلیارد، بولینگ و غیره سپری می کنند. و اما مردمانی که دسته دوم را تشکیل می دهند: این مردمان که عام و اکثریت می باشند،

آنان قسمتی از اوقات را به کار و تولید می پردازند. و اوقات باقی مانده را بوسیله تماشا کردن بازیها، طرفداری کردن از بازیکنان و امثال سپری میکنند. با توجه به مطالب فوق، تمامی ما آدمیان بلااستثناء اوقات را مانند دیگر جانداران زمین سپری می کنیم. بطوریکه ما انسانها نیز پس از سیر کردن شکم، به دفع زمان باقی مانده می پردازیم. افرادی که امروزه تمامی اوقات خودشان را به تیله بازیها، آرتیست بازیها و یا امثال اختصاص می دهند. یعنی افرادی که به غیر از انجام دادن بازی ها، کار دیگری از دستشان بر نمی آید، این افراد ( آرتیست یا تیله بازیان حرفه ای ) الگوها بر مردمانی می باشند که مایحتاج زندگی به دست آنان تولید یا مهیا می گردند. چونکه این بازیگران و یا آرتیستان حرفه ای، استثناءهای ما مردمان امروزه می باشند که آنان، بطور استثنائی بازی ها را به انجام می رسانند. بنظر من، اگر ما آدمیان به آگاهی نسبی برسیم در اینصورت افرادی که امروزه الگو و نشان انسان روز می باشند، آنان پست و فرو ترین انسانها خواهند گشت. چونکه این بیخردان، بیشترین امکانات را مضمحل می گردانند. و آنان بوسیله پرداختن به بازی ها، وقت و زمان پر ارزش انسان را درون مزبله ها فرو می برند. اگر ما آدمیان به آدمیت خود اهتمام نکنیم و چند سده را به همین روال، با سرگرم کردن خود، به دفع زمان پر ارزش بپردازیم در اینصورت زمان آن خواهد رسید که همه این بازیها کسل کننده خواهند گشت. و ما برای دفع زمان عمر، به معدوم (انتحار) کردن خود دست خواهیم آزد. در حال حاضر، تمامی انسانها بلااستثناء این را در رؤیا و آرزوهای خود می بینند، که آنان بازیگر یا آرتیست حرفه ای گشته اند. چونکه همه بازیگران یا آرتیست های امروزه، درون غذاها ( پول ) غرق میباشند. و آنان می توانند که همه اوقات را با جویدن غذاها سپری گردانند ! **ای** انسان، به جسم خود بنگر و بین که بقاء جسم تو را یک تکه نان و کاسه ای آب تضمین می گرداند. سپس به وهم خود رجوع کن و بین که درون وهم تو، کهکشان ها در گوشه ای قرار داده می شوند. در قانون طبیعت اکثریت موجودات، وجود خودشان را بطور غریزی، به هستی ارائه می دهند. یعنی موجودات، اعم از جاندارن و جمادات بطور غریزی همراه می شوند و گذران

می کنند. بعنوان مثال: سیارهٔ زحل، موجودات مختلف و بی شماری را همراه با خود گذران می‌دهد. و این موجودات که ریز، درشت، رنگ و با رنگ میباشند، همگی تحت نظر و از یک جرم نظم می گیرند که این جرم، کیوان و یا زحل نامیده می شود. اگر ما حلقه اطراف کیوان را از نزدیک مشاهده کنیم، می بینیم که موجودات مختلف و بی شماری بوسیله سیارهٔ کیوان، منظم و بصورت یک حلقه تشکیل گشته اند، که بقاء این حلقه به بقاء کیوان بستگی دارد. بطوریکه با معدوم گشتن کیوان، حلقه اطراف کیوان نیز معدوم می گردد. مثالی دیگر خوشید: ستارهٔ خورشید، موجودات بسیار عظیم و بی شمار را همراه با خود گذران می‌دهد، که این موجودات امثال زمین، کیوان، مشتری و غیره، همگی از وجود خورشید گذران می گیرند. و اگر زمانی این خورشید محو گردد، همزمان با محو شدن خورشید نظم، گذران، گردش و یا زندگی نیز از موجودات تحت نظر خورشید محو خواهند گشت. همینطور دیگر موجودات درون کائنات، که ما آدمیان هنوز به مثال آوردن گذران یا زندگی آنها قادر نمی باشیم. در اینجا برای نتیجه گرفتن از مطالب فوق، گذران یا زندگی در زمین را به مثال می آوریم: سیارهٔ زمین، موجودات مختلف و بی شماری را همراه با خود گذران می دهد. و بر اساس قانون طبیعت، گذران تمامی این موجودات به گذران زمین وصل می باشند، بطوریکه اگر عمر زمین به پایان رسد در اینصورت عمر موجودات زمین نیز به پایان خواهد رسید. ولی در میان موجودات زمین، یک موجودی یافت می شود که او حرکت کردن برخلاف قانون طبیعت را قادر می گردد. یعنی در قانون طبیعت که همه موجودات در جذب یا در حصار نظم دهندهٔ خود می باشند. و با نابود گشتن نظم دهنده نابود می شوند، این یک موجود ( انسان ) علی رغم در حصار زمین بودنش، قادر گشته که خود را از حصار زمین خارج گرداند و به دیگر حصارهای نظر افکند. همانطور که مطلع هستید، در قانون طبیعت، هیچیک از موجودات حرکت مصنوعی و یا حرکت غیره طبیعی را قادر نمی گردند. و اگر موجوداتی از جای خود به جایی دیگر انتقال می یابند، این حرکات بطور طبیعی و دور از ارادهٔ موجودات انجام می گیرند. همینطور موجودات سیارهٔ زمین. جانداران زمین به استثناء یک، همگی

تابع محیط زندگی خود می باشند. و همگی در حصار و همراه با زمین گذران می کنند. ولی یکی از موجودات زمین بنام آدم که او دارای اندیشه و از دیگران مستثنی می باشد. این موجود، بوسیله شکستن حصار زمین و با خارج گشتن از زمین، قانون طبیعت را دگرگون کرده است. ما آدمیان که قانون طبیعت را دگرگون کرده ایم، آیا ما زندگی شایسته ای را برای خود فراهم آورده ایم؟ و یا اینکه هنوز ما مانند گاو و کوسفندان در فکر جویدن غذاهای بیشتر می باشیم؟. ما آدمیان که حصار زمین را شکسته و از جو آن خارج گشته ایم، آیا ما حصار جسم خود را نیز شکسته ایم؟ و یا اینکه هنوز ما در حصار جسم می باشیم و چنین تفکر می کنیم که چگونه غذاهای بیشتری را جمع آوری کنیم، و چگونه این غذاهای جمع آوری کرده را برای جسم کوچک خود از دید هموعان پنهان گردانیم؟.

**ای** انسان، لحظه ای از اندیشیدن به خواسته های جسم خود، بیرون شو. سپس در وهم خود، طبیعت و قانون طبیعت را رسم کن تا ببینی که در قانون طبیعت، همه و همه به استثناء تو، مطیع بر قواعد طبیعت می باشند. و تا ببینی که در محیط این عالم، فقط تو هستی که دگرگونی در قانون طبیعت را قادر می گردی. اگر ما آدمیان بتوانیم که با رجوع کردن به وهم، عظمت خود را دریابیم و با آگاه گشتن به عظمت خود، زندگی و معدوم گشتن در زمین را شایسته خود ندانیم. سپس در راه یافتن مکانی شایسته برای گذران خود راهی گردیم در اینصورت است که ما می توانیم از حصار جسم خارج و جسم را در اختیار وهم خودمان قرار بدهیم. ما مردمان امروزه، مانند مورچگان هزاران برابر جسم خود، غذا انبار می کنیم. و بدتر از مورچگان، این انبار غذاها را از دید یکدیگر پنهان می گردانیم. ما مردمان که خود را اشرف جانداران زمین خطاب می کنیم، چه باعث می شود که ما انسانهای مقتدر، زندگی جانداران غریزی زنده را برای خود الگو قرار می دهیم؟. همانطور که در بالا گفتیم، جاندارانی که بطور غریزی گذران می کنند، آنها تحت حصار و مطیع بر قانون طبیعت می باشند. بنابراین، اگر ما زندگی غریزی زیست ها را دنبال کنیم در اینصورت ما آدمیان نیز مطیع بر محیط زندگی خود می گردیم!

ما آدمیان که با بهره‌گیری از قوه تفکر و اندیشه، دیگر جانداران زمین را درون حصارهای خود قرار داده ایم، اگر ما به بهره‌گیری از قوه تفکر خود، ادامه بدهیم در اینصورت ما آدمیان، برای موجودات بالای سر ( کائنات ) نیز حصارها می‌سازیم. و موجودات بالا امثال سیارات، ستاره‌گان، کهکشان، حفره‌های سیاه و .... را مانند موجودات زمین، درون حصارهای خود ساخته، قرار می‌دهیم. همانطور که مشاهده می‌کنید، تمامی موجودات درون کائنات، هر یک دارای فرمانده و یا نظم‌دهنده مخصوص خود میباشند. و هیچیک از موجودات درون کائنات، خارج گشتن از حصار نظم‌دهنده خود را قادر نمی‌باشند. با توجه به حصارهایی که موجودات کائنات را در بر گرفته‌اند و آنها گذران می‌دهند، بر من این ثابت می‌شود که موجوداتی، این حصارها را ساخته‌اند. و آنان موجودات کائنات را درون حصارهای خودشان قرار داده‌اند. بعنوان مثال: از میان موجودات کره زمین، ما آدمیان برای دیگر موجودات، حصارها ساخته ایم و آنها را درون حصارهای خودمان قرار داده ایم. با توجه به این، اگر جاندار با مشخصات انسان، از مکانی دیگر در زمین فرود آید، او مشاهده خواهد کرد که حیوانات کره زمین، در حصارهای مخصوصی قرار دارند. و او در مرحله اول، گمان خواهد برد که قانون طبیعت برای گذران حیوانات، این حصارها را بوجود آورده است. اگر ما آدمیان به وهم خود رجوع کنیم، در وهم می‌بینیم که ما قادر به ساختن کهکشان ( ۱ ) میباشیم. به این طریق که ستاره یا مرکزهای کوچک را به یکدیگر وصل می‌گردانیم و با ساختن یک ستاره و یا یک مرکز بسیار عظیم، کهکشانی را بوجود می‌آوریم. بنظر من، اختر شناسان امروزه، شاید که بتوانند یک هزارم از کائنات را رصد کنند. درون کائنات یک محور، مرکز، ناظم، کهکشان و یا یک چرخ فلک وجود دارد که تمامی موجودات عالم هستی را نظم و گذران می‌دهد. و همه موجودات عالم بجز یک، به طریق «چرخ فلک» گذران می‌کنند. یعنی چرخ فلک‌ها، واگن‌ها را جذب و به ( ۱ ) در مورد لغات کهکشان و چرخ فلک: یک مرکز که موجودات رها یا ول را مانند کاه جذب می‌نماید سپس در اطراف خود بگردش می‌آورد، با توجه به گردش موجودات بنظر من، واژه چرخ فلک مناسبتر از واژه کهکشان میباشد ( ۷۲ )

گردش می آورند. بعنوان مثال: چرخ فلک راه شیری این چرخ فلک، خود یک واگن کوچکی در یک چرخ فلک بزرگتر می باشد. (اگر از کهکشان راه شیری فاصله بگیرید در اینصورت آنرا یک مفعول مشاهده خواهید کرد) همانطور که مطلع هستید، چرخ فلک راه شیری دارای میلیاردها مفعول و یا واگن میباشد، که خورشید یکی از واگنهای چرخ فلک راه شیری است. و چرخ فلک خورشید تشکیل شده از ده ها واگن، که زمین یکی از واگن های چرخ فلک خورشید می باشد. و اما آن یک موجود که گذران را به طریقی دیگر ادامه می دهد، این موجود امروزه **چاله** و یا **حفره** سیاه نامیده می شود. این موجود بسیار مرموز، بطور مفرد زندگی می کند. و او موجودات سرگردان در کائنات را می بلعد، منبسط می کند، خرد میکند سپس بی اثر می سازد. بنظر من، این چاله یا حفره های سیاه، آشغالدان های کائنات می باشند. و هر چیز بی مصرف ( حتی نور سرگردان را پاک می کنند ) یا آواره شده در کائنات را جارو کرده و آنها به هیچ تبدیل می گردانند. اگر این حفره های سیاه وجود نداشتند در اینصورت کائنات مملو از چیزهای آواره یا بهتر بگوییم آکنده از آشغال میشد. من حدس می زنم، که انسانهایی در کیهان وجود دارند. و آنان این جاروها (حفره های سیاه) را ساخته اند و آنها را در جاهای مخصوص قرار داده اند. اینکه گفتیم جاهای مخصوص، به این دلیل است که اگر این جاروها، قادر به حرکت مصنوعی می بودند در اینصورت یک روزه همه هست و نیست را از صحنه هستی، محو می ساختند. ما آدمیان این نکته را به دقت توجه کنیم: هرآنچه که در وهم ما پدیدار می گردند، ما بیش از آنها را واقع می گردانیم. بعنوان مثال: ده سده پیش از این، در وهم هیچیک از انسانها تصور نمی گشت که انسان بتواند با سرعتی بیش از هزار کیلومتر در ساعت حرکت کند. ولی امروز همان انسان، با سرعتی بیش از بیست هزار کیلومتر در ساعت حرکت می کند. همانطور که مطلع هستید، ماشین « Cassini Huygens » فاصله بین زمین و ماه تیتان که بیش از یک میلیارد کیلومتر می باشد را در عرض هفت سال طی کرده است. بنابر این، سرعت های روز، تقریباً بیست هزار کیلومتر در ساعت می باشند. در اینجا برای آگاه شدن به پیشرفت

انسان، سرعت های هزار سال پیش از این را با سرعت های امروزه به مقایسه می آوریم. در هزار سال پیش از این، انسانها برای خبر رساندن و یا علامت دادن به یکدیگر، می بایست که فاصله مابین را طی می کردند و خبر یا علامت را می رساندند. در آزمانها سرعت های انسان، تقریباً چهل کیلومتر در ساعت می بودند، که این سرعت ها بوسیله اسب های تندرو، انجام می گرفتند. اما سرعت های خبری یا علامتی انسانهای امروزه، تقریباً دویست و پنجاه هزار کیلومتر در ثانیه می باشند. شاید که افرادی داشتن چنین سرعتی را باور ندارند، کسانی که سرعت روز را باور ندارند، آنان برای آگاهی یافتن می توانند به خیرهایی که از ماشین تیتان به زمین ارسال می کردند رجوع کنند. و ببینند که ماشین انسان روز، یک خبر یا یک علامت را در تقریباً شصت دقیقه از فاصله یک میلیارد و دویست میلیون کیلومتری به زمین می رساند. و همچنین در این زمان، خبر را از زمین دریافت می دارد. اگر ما چهل کیلومتر در ساعت و دویست و پنجاه هزار کیلومتر در ثانیه را به چرتکه اندازیم در اینصورت سرعت قدیم و سرعت روز را بدست می آوریم. در زمانهای نچندان دور، سرعت های ما به هیچ وجه از مرز بیست متر در ثانیه، عبور نمی کردند که در حال حاضر، سرعت ها از مرز دویست و پنجاه میلیون متر در ثانیه، عبور می کنند. با توجه به عداد سرعت ها که از بیست متر به دویست و پنجاه میلیون متر تبدیل گشته اند، من فکر می کنم که اگر انسان به شناخته خود موفق گردد و از کل مغز خود، بهره گیرد در اینصورت زمانی نمی گذرد که انسان فاصله یک سال نوری را در یک سال زمینی طی می کند. بنظر من، ما آدمیان که در زمین گذران میکنیم، فرزندان هستیم گم گشته، بطوریکه زمانی ما همراه با والدین خود در گوشه ای از کائنات گذران می کردیم. و در اثر حادثه ای، از والدین جدا و در کائنات رها یا گم گشته ایم. سپس در زمین فرود آمده و در این جسم گذران میکنیم. من چنین فکر میکنم که اگر جاندارانی از نژاد انسان در کائنات به زندگی مشغول باشند، باید که آنان جسم بسیار عظیمی را دارا باشند. چونکه جسم ما به هیچ وجه با وهم ما مقایسه و یا سازگار نمی گردد بطوریکه این جسم ما، در مقابل باد ملایم

زمین بهلاک میرسد. ما مردمان که در حصار زمین گرفتار می باشیم، همگی بلااستثناء هلاک نشدن و یا جاودانی زیستن را در رؤیا های خود می بینیم. من تقریباً پنجاه سال از عمرم می گذرد. و همیشه در رؤیا های خود دیده و می بینم که من در پی یافتن یک آدرس سفر می کنم، بدون اینکه آن آدرس یا مقصد را بدانم. و همیشه خود را در میان مردمان زمین غریب می یابم، و نشانی یک آدرس را از مردمان سؤال می کنم که نه خود آن آدرس را دانسته و نه مردمان از آن آدرس چیزی می دانند. معروف است که هر خواب، تعبیری دارد. و من خواب خود را چنین تعبیر می کنم: آن آدرس یا جایی که من در رؤیا ها نشانیش را می گیرم، چنین جایی در سیاره زمین یافت نمی شود. و باید که من برای یافتن آن از زمین خارج گردم. بنظر من، خواب یا رؤیا، وهم انسان است که هرگز آسایش نمیطلبد. زمانهایی که جسم آدم در آسایش میباشد، وهم آدم به فعالیت خود ادامه می دهد. و اگر انسان مریض یا دردی را در عضوی از جسم خود همراه گرداند در اینصورت وهم او تمامی فعالیت خود را به بیرون راندن مرض یا درد، از آن نقطه جسم اختصاص میدهد. و فعالیت در موارد دیگر را قادر نمی شود. با توجه به مطالب فوق، انسانی که دردی را در عضوی از بدن خود احساس کند، مغز او فقط و فقط در حول و حوش آن عضوی که درد دارد کار می کند. اگر یک انسان مریض، با استفاده از مغزش ثروتی را تصرف کند، آن ثروت تصرف شده، برای درمان یا بیرون راندن مرض از جسم خود می باشد. و اگر انسان جسم سالم و بی دردی را داشته باشد، مغز او در مورد همه مسائل محیط زندگی، به فعالیت می پردازد. تا حدی که من تجربه کرده ام، مغز انسان در حالات آسایش جسم، بهتر و بیشتر فعال می گردد. ما مردمان امروزه، نوکر جسم و دشمن مغز خود می باشیم بطوریکه ما جسم را از امراض و اوجاع پر می گردانیم که مغز را تحت فرمان جسم خود قرار بدهیم. اگر ما جسم خود را بی درد و آسوده گذاریم در اینصورت مغز ما، در مواردی دیگر امثال کائنات و غیره تفکر می کند که اینچنین تفکرات جسم ما را خوش نمی آید. بنابر این، اگر جسم ما سالم و بی درد گردد در اینصورت ما بوسیله تزریق مواد مخدر، نوشیدن الکل و... از فعال گشتن مغز خود

جلوگیری می نماییم. همانطور که در بالا گفتیم، ما فرزندان گم شده ای هستیم که به نحوی از والدین خود جدا و در زمین فرار گرفته ایم. بنظر من، ما پس از گم گشتن در کائنات، والدین در پی یافتن ما جستجو کرده اند. و پس از نیافتن اثری از ما، جستجوها را خاتمه داده اند. اینکه والدین ما جستجوها را خاتمه داده اند، علل مختلفی دارد. یکی از علل این است که والدین فکر نمی کنند که ما آنقدر خنگ، گیج و گنگ باشیم که تماس گرفتن با آنان را قادر نگردیم. علت دیگر این است که زمین محل اقامت ما، آنقدر ناچیز و از محیط پرت است که اگر ما بخواهیم در محیط کائنات ظاهر گردیم در اینصورت باید که ما هزاران سال نوری را طی کنیم تا بتوانیم خود را در کائنات نشان بدهیم. ما آدمیان که در مقابل باد زمین به هلاکت می رسیم، فراموش نکنیم که ما بسیار توانا و مقتدر نیز می باشیم مشروط بر اینکه به شناخت خود موفق گردیم. همانطور که مطلع هستید، تقریباً بیش از صد سال نمی شود که ما خدایان خود ساخته را در گوشه ای قرار داده ایم. و با اتکاء کردن به خود، راه ها را می پیماییم. و در مدت این صد سال، بیش از میلیون سالهای گذشته راه ها پیموده و پیشرفت ها کرده ایم. بعنوان مثال: سرعت ها را تقریباً از بیست متر در ثانیه به دویست و پنجاه میلیون متر در ثانیه رسانده ایم. این را هم اضافه کنیم که ما در مدت این صد سال، امکانات بسیاری را نیز بوسیله برسر یکدیگر کوبیدن، مضمحل ساخته ایم. این پیشرفت های موجود روز، علی رغم نفرت ورزیدن و جنگیدن ها با یکدیگر، حاصل گشته اند که اگر این نفرت ورزیدن و کشتن یکدیگر واقع نمی گشتند در اینصورت پیشرفت های امروزه، هزاران برابر بیش از این می بودند. امید است که هرچه زودتر ما به شناخت خود موفق گردیم و بجای پنهان کردن امکانات، آنها را برای هموارتر کردن راه های خود بکار گیریم!

ما مردمان که خود را انسان و اشرف جانداران زمین می نامیم، تک تک ما در این اندیشه می باشیم که تمام طول عمر خود را با خوردن غذا های لذیذ و نزدیکی کردن ها سپری کنیم. در تمامی لحظه ها، تک تک ما انسانها رؤیا و آرزوهایمان به شکم و زیر شکم ختم گشته و ختم می گردند. اگر افرادی از

میان مردمان امروزه، از پرخوری کردن و یا ارضاء کردن خود پرهیز میکنند، آنان این پرهیز کردن را بخاطر رسیدن به شکم و زیر شکم جاودانی ( بهشت این خدای عدم ) انجام می دهند. اینکه اکثریت ما آدمیان، در پی تصرف ثروت بیشتر و بی اندازه برای خود میباشیم، علتش این است که ما مانند حیوانات زمین، بجز سیری شکم و زیر شکم اندیشه ای دیگر را قادر نمی باشیم. ما آدمیان توجه داشته باشیم که حیوانات زمین، تحت قانون طبیعت گذران می کنند. و آنها طبق قانون طبیعت برای بقاء خود، دو حرکت یا دو اهداف را بطور غریزی دنبال می کنند که این اهداف، سیر گردانیدن شکم و نزدیکی کردن با یکدیگر می باشند. ما آدمیان دارای تفکر و اندیشه ای هستیم که می توانیم با استفاده از قوه تفکر خود، قانون طبیعت را دگرگون گردانیم. بنابراین، ما نباید زندگی در زمین، که این زندگی لایق حیوانات میباشد را بر خود شایسته بپنداریم. ما آدمیان توجه داشته باشیم که زمان سریع حرکت می کند. و ما نیز جزئی از زمان می باشیم. بنابراین، اگر ما بقاء یا زندگی جاودانه را خواستار هستیم، باید که با زمان همراه گردیم نه اینکه مانند امروزه، در زمین سر را مشغول گردانیم و به انتظار مرگ خود بنشینیم. چگونه می توان با زمان همراه گشت؟. اولین قدم برای همراه گشتن با زمان، افزایش سرعت ها می باشد. اگر ما بتوانیم که سرعت نور را پشت سر خود داشته باشیم در این صورت تقریباً با زمان همراه می گردیم. بنظر من، رسیدن و گذشتن از سرعت نور، برای انسانها مشکل نمیشد به این شرط که آنان به شناخت خودشان موفق گردند. و یک انسانی شوند حداقل به توان شش میلیارد. من پس از گذشت تقریباً پنجاه سال از عمرم، تازه دارم یواش یواش سرعت زمان را درک می کنم. و می بینم که هر لحظه دارم از زمان فاصله می گیرم. با خود می اندیشم. سپس به اطراف می روم و دور گشتن از زمان را با اطرافیان خود در میان میگذارم، ولی هیچیک از اطرافیان، حتی حوصله شنیدن گفته های من را نمی کنند. در دنیای امروزه، سخنانی که در مورد عشق و حال نباشند هیچ شنونده ای را نخواهند داشت. همانطور که مطلع هستید، عشق و حال های امروزه، همگی به شکم و زیر شکم ختم می شوند بطوریکه تمامی مردمان

امروزه، عاشقان زیاد خوردن، زیاد نوشیدن، (مشروبات الکلی) زیاد کشیدن، (مصرف مواد مخدر) زیاد نزدیکی کردن و امثال می باشند. ما مردمان امروزه، روز را به روز و یا بهتر بگوییم لحظه را به لحظه، سپری میکنیم. و برای ماهیچ اهمیتی ندارد که در لحظه های آینده چه پیش خواهند آمد. برای تشریح این موضوع، قصه یک انسان عاشق به مواد مخدر را بیان می کنیم:

در یک زمستانی سرد، یک فردی بخاطر معتاد بودن از منزل رانده می شود. و او بدون داشتن ریالی در جیب، برای ادامه بقاء با اتکاء به خود، در خیابانها راهی می گردد. هوا سرد بود ولی او کت و پالتو گرمی را به تن داشت. فرد معتاد، چند ساعت را در خیابانها سپری کرد تا اینکه زمان اعتیاد به مواد فرارسید. او برای فراهم کردن مواد، به خیابانی که مرکز مواد بود رفت و کت و پالتو خود را داد و یک وعده مواد گرفت. سپس او به یک کوچه خلوت رفت. و در آنجا مواد را به خود تزریق کرده. و پس از تزریق کردن مواد، در عالم نشنگی به خواب فرو رفت. و با طلوع خورشید رهگذران با مشاهده جسد یخ زده، برای انتقال جسد اورژانس را خبر کردند. فرد معتاد که نشنه گشتن را هدف اصلی در زندگی خود قرار داده بود، او بدون توجه کردن به لحظه های بعدی، برای سپری کردن لحظه فوق در حالات غیرعادی، پوشش تنش را به نشنگی لحظه فروخت و در لحظه های بعدی از شدت سرما یخ زد.

این است سرنوشت ما مردمان امروزه که هیچ اهمیتی را به آینده خود نمی دهیم. و لحظه حال را با عشق و حال هائی که در بالا گفته شده، سپری کردن می خواهیم. اگر آدمیان به شناخت خود موفق گردند در اینصورت از شکم خود میزنند و با برنامه ریزها، به تکامل انسان در آینده ها می اندیشند. ما آدمیان با برنامه ریزی کردن، هر چیز غیر ممکن را به ممکن تبدیل میسازیم. اگر ما متحد گردیم در اینصورت با برنامه ریزی ها، هر چیز حتی زندگی جاودانه را نیز واقع خواهیم گرداند. ما مردمان امروزه، باید توجه داشته باشیم که از زمان عقب افتاده ایم و هر روز که می گذرد، فاصله ها بین ما و زمان بیشتر می گردند. و هرچه فاصله ها بیشتر گردند، همان اندازه برنامه ریزی های ما بلند مدت تر می شوند. یعنی اگر ما بخواهیم که امروزه برای برچیدن عقب

افتادگی ها، برنامه ریزی کنیم در اینصورت باید که ما در برنامه هایمان حد اقل پنج هزار سال آینده را در نظر بگیریم. ولی اگر ما برنامه ریزی کردن را صد سال به تأخیر اندازیم در اینصورت باید که ما در برنامه هایمان صدها هزار سالهای آینده را در نظر بگیریم. چونکه با گذشت یک سال، هزاران سال ها به عقب افتادگی های ما افزوده می گردند. بر این اساس که ما هر روزه امکانات بسیاری را مضمحل می گردانیم. و شاید که ما در صد سال آینده، امکانات را بکلی نابود کرد باشیم. و در بن بست ها، آرزوی برگشتن به زمان های پیشین را داشته باشیم.

امید است که مردمان به شناخت خود موفق گردند، به یکدیگر نفرت نورزند، خود را با دیگر جانداران زمین تطبیق نکنند و با اندیشیدن به آینده، امکانات زمین را برای هموار ساختن راه های منزل اصلی خودشان، بمصرف رسانند!

**مهدی عزیزی**

## منزل نو

آسوده در متن بودم و همراه با خویشتن، میان رؤیاها پرواز می کردم. ناگهان جابجا شدم، و از رؤیاهای شیرین بیرون گشتم. پس از بیرون شدن از رؤیاها، در یک مکانی جدید و غریب پدیدار گشتم. در این محل جدید، موجوداتی بودند شبیه خودم. حیرت کردم. سپس میان آنان شدم. از اینکه کسی از دیدن من واکنشی نشان نداد، متعجب گشتم. با خود اندیشیدم که شاید، من نیز جزء این موجودات می باشم. کنجکاو شدم و در راه ها، راهی گشتم. از بلاد گذشتم و به سرزمینها رفتم. در تمامی بلاد و سرزمین ها، موجودات را شبیه بهم دیدم. ولی در سرزمین ها، سخنان موجودات را متفاوت یافتم. من روز را در میان موجودات سپری کردم و شب فرا رسید. از این که میان موجودات هم شکل بودم، احساس امنیت می کردم. لحظه ای با خود شدم، به آینده و فردا اندیشیدم. سپس نزد موجودات رفتم و از آنان برنامه های روز فردا را سؤال کردم. ولی موجودات پس از شنیدن سؤال من، چنین وانمود کردند که آنان زبان من را نمی دانند. از این طرز برخورد موجودات، بسیار متحیر گشتم. چونکه تمام روز را با آنان در مورد سرگرمی ها سخن گفته بودم. اندیشه به آینده، و اینکه چگونه لحظه ها سپری خواهند گشت، خاطر مرا آزرده می سازند. چونکه من چهل و سه هزار و دوست تانیه را بدون داشتن هدف، انگیزه و یا برنامه ای در میان موجودات سپری کرده ام. هراس از لحظه های آینده، مرا به اندیشه بازگشتن به گذشته و رؤیاهای شیرین وادار می سازند. ولی حقیقت چنین است که هرگز لحظه ها باز نمی گردند. با خود شدم و از خویش پرسیدم: چگونه توانم هشتاد و شش هزار و چهارصد تانیه را بدون انگیزه و هدف داشتن، سپری و به این ساعت در فردا برسم؟

غریت از لحظه ها، تمامی وجودم را به تشنج میکشد. و در حالت سرگردانی، میان موجودات برای جلب توجه، به هر سویی میروم. ولی از طرف موجودات، هیچ اعتنائی به من نمی شود. به اطراف خیره می شوم و به خود میگویم: من که درون رؤیاهای شیرین شناور بودم. حالا من، **کجا هستم؟** کی هستم؟ چگونه به اینجا آمده و چرا اینجا هستم؟. جوابی بر سؤالات خود نمی یابم و از این بابت، بسیار مضطرب می شوم. از موجودات فاصله می گیرم و در وهم خود، با دیدن عظمت و توانگری ها، تسلی می یابم!

مهدی عزیزی

## ترانه همدم سگ

ای موجود، تو که واژه یافتی و به واژه، خود را انسان و دیگر موجودات را سگ  
و گربه و امثال نمایان میکنی  
تو که زمین را تسخیر کردی و موجوداتش را رام و مسخر میکنی  
تو که حصار زمین شکستی و در گیتی پرواز میکنی  
تو که خود با حیوانات تطبیق کردی و خود را اشرف مخلوقات هویدا میکنی  
تو که انسانیت گم، فرزند کنار میزنی و سگ را در آغوش میکنی، ای عجب  
فرزند آدم را محبت میکنی.  
تو که تمدن ادعاء و با سگ همنشینی میکنی، ای عجب حرمت آدم را  
حفاظت میکنی  
تو که بی اعتناء بر گرسنگی همنوع، غذا بر سگ ها انبار میکنی، ای عجب  
با انس همراهی میکنی  
تو که بر امراض و اوجاع همنوعان بی اعتناء و سگ ها نزد دکتر میکنی، ای  
عجب نا آدمیت میکنی  
تو که با سگ انباز و انس را همپایه سگ میکنی، ای عجب سرشت آدم را  
سرافراز میکنی

مهدی عزیزی

## حصار

از بند حصاری رها و در بند حصاری گرفتار می آیم. در حصار بودم:  
حصار خوف، خوف از تنهایی. حصار وحشت، وحشت از توحش.  
حصار دلواپسی، دلواپس از اوجاع گرسنگی. حصار اضطراب، مضطرب از  
خاموشی نور.  
در حصارم: حصار جسم، که بر ویران کردنش عازمم. حصار زمین، که بر  
رهایی اش می کوشم. حصار خورشید، که بر شکستش می اندیشم.  
حصار کهکشان، که مظنه کردنش در وهم می جویم. حصار چرخ فلک، که  
تصور آوردنش می خواهم.

مهدی عزیزی

( ۸۳ )



تقاضا از همه عزیزان. من برای چاپ کاغذی جزوه فوق ناشر  
جستجو میکنم. اگر ناشر هستید و یا ناشری را می شناسید لطفاً از  
طریق اینترنت با من تماس بگیرید. خیلی ممنون میگردم.  
آدرس من [mediasisi@hotmail.com](mailto:mediasisi@hotmail.com)